

## جریان شناسی فکری معارضان قیام کربلا

نام مؤلف : محمد رضا هدایت پناه

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تاییبی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

## مقدمه

واقعه ی عاشورا و قیام امام حسین علیه السلام یکی از مهم ترین حوادث تاریخی است که قرن ها، ذهن مورخان و متکلمان و عارفان را به خود مشغول ساخته است. این پدیده، گرچه از سوی نویسندگان و محققان، مورد کاوش های جدی قرار گرفته، لکن هنوز ساحت های پنهان آن در عرصه های گوناگون سیاسی، فرهنگی، مذهبی و... حاجتمند پژوهش های تازه ای است.

تفکر عثمانی یکی از عوامل پیدایش کربلاست که از حکومت دوازده ساله ی عثمان نضج گرفت و بنی امیه در دوران حکومت معاویه و یزید آن را دنبال کردند. شناخت و رشد تفکر عثمانی در حکومت های بنی امیه ارتباط تنگاتنگی با بستر تاریخی شیعه در کوفه دارد.

بنابراین، عثمانی مذهبان، نقش آفرینان حادثه ی کربلا هستند که در سرکوب قیام مسلم، توأبب و غیره نیز نقش جدی داشته اند.

محقق و نگارنده ی محترم در این نگاشته تلاش نموده است تا تفکر عثمانی را تبیین و نقش آن را در حادثه ی کربلا معرفی نماید و ظهور اندیشه های سیاسی عثمانی و علوی را در مناظرات و گفتگوهای پیشوایان این دو جریان و شعرهای سیاسی آن دوران نشان دهد.

دشنام ناصبی ها و ادبیات ضدعلوی و سایر رفتارهای اجتماعی از این تفکر ناشی است.

در پایان توفیق روزافزون نگارنده و خوانندگان گرامی را از حضرت حق جل جلاله خواستارم.

عبدالحسین خسروپناه

جانشین مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه ی علمیه

۸۱/۱۲/۲۳

مصادف با عاشورای حسینی ۱۴۲۴ هـ.ق.

## پیش گفتار

حادثه عظیم و ارزشمند کربلا توجه محققان بسیاری را، از شیعه و سنی و حتی غیرمسلمان، به خود جلب کرده و هر یک از زاویه ای به آن نگریسته و آن را مورد بررسی و تحلیل قرار داده اند اما به نظر می رسد هنوز نکات و مطالب قابل توجهی وجود دارد که به دلیل حساسیت و یا شهرت، کم تر مورد نقد و بررسی قرار گرفته است؛ از جمله این موارد، شناخت دقیق تفکر سیاسی - مذهبی نیروهای عراقی ای است که در برابر قیام امام حسین علیه السلام صف آرایی کردند و در کوفه و کربلا حزب اموی را یاری رساندند.

اهمیت پرداختن به این موضوع، ناشی از جایگاه تاریخی شهر کوفه به عنوان مهد تفکر شیعه و مرکز اجتماع شیعیان است. این سابقه تاریخی با وقوع حادثه کربلا در حوزه ی جغرافیای سیاسی این نقطه، بر پیچیدگی تحلیل این نهضت افزوده و سبب شده است که همیشه صورت ظاهری آن - به عمد و یا به سهو - مورد توجه قرار گیرد و به آن دامن زده شود تا حقیقت ماجرا و یا قسمت قابل توجهی از آن در ابهام بماند و چهره ی بازیگران و دست اندرکاران واقعی آن آشکار نگردد.

باید گفت در جنگ صفین خط فکری بود که می خواست گناه به شهادت رساندن عمار را - که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ی او فرموده بود: «او را گروه متجاوز و ظالم خواهد کُشت» - به گردن امیرالمؤمنین علیه السلام بیندازد و خود را از این اتهام تبرئه کند. همان خط فکر پس از شهادت امام حسین علیه السلام با تبلیغات تلاش نمود تا شیعیان کوفه را مسئول شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش نشان دهد.

شاید تکرار گزارش تأسف و اشک ریختن یزید برای کشته شدن امام حسین علیه السلام و لعن و نفرین او بر ابن زیاد، و نیز معرفی کوفیان در گزارش های تاریخی به عنوان کشتندگان اصلی امام حسین علیه السلام بدون مشخص کردن تفکر سیاسی - مذهبی سپاه عمر بن سعد، نمونه ای از این خط تبلیغاتی باشد که در جهت پرده پوشی نیروهای معارض شیعه و بد نام کردن شیعیان حقیقی کوفه بوده است.

این سخن به معنای بی گناهی افرادی نیست که مسلم را در مقابل امویان یاری نکردند؛ آنان به گناهشان اقرار داشته و خود را «توآیین» نامیدند و کشته شدن خود را تنها راه خلاصی از این تقصیر و عذاب وجدان می دانستند. بلکه سخن درباره ی شناخت افرادی است که در کوفه و کربلا در سرکوب نهضت امام حسین علیه السلام نقش فعال داشتند و حزب اموی را یاری رساندند، اما دو عامل مهم نگذاشته تا این حقیقت به درستی شناخته شود که نیروهای معارض از نظر فکری و سیاسی از چه گروه و یا گروه هایی بوده اند: یکی تبلیغات و سانسور گسترده ی اموی و دیگر، رخ دادن این حادثه در حوزه ی جغرافیای شیعه. این دو عامل مانع از آن شد که نقش گروه های معارض آشکار شود؛ به گونه ای که اگر این حادثه در حوزه ی جغرافیای اموی و عثمانی مانند شام و یا بصره رخ می داد، نقش آنان بهتر در تاریخ ثبت می شد.

ناآگاهی از این دو عامل، برخی را در حیرت و سرگردانی قرار داده و از طرفی بهانه ای برای معارضان شیعه شده تا این اشکال را مطرح کنند که شما با عزاداری در روز عاشورا می خواهید بر چه کسی طعن و ایراد وارد کنید؟ و می خواهید چه کسی را مسئول این رویداد خونین معرفی کنید؛ در حالی که هم فکran شما حسین بن علی را دعوت کردند و در کربلا نیز او را به شهادت رساندند؟!

این تصور چنان در نزد این افراد ریشه دوانده که می گویند: در حقیقت عزاداری شما در عاشورا و سینه زنی در آن روز، محکوم کردن عملکرد تاریخی خویش است؛ آنچنان که توأبین انجام دادند. در غیر این صورت، چنانچه شما ایراد و لعن و نفرین را متوجه کسی دیگر کنید، افزون بر انکار حقیقتی تاریخی، تلاشی است برای رهایی از تعارضی که گرفتار آن شده اید: «خود می کشی و خود تعزیه می داری».

برای نمونه، به بخشی از سخن یکی از نویسندگان اشاره می کنیم.<sup>(۱)</sup> این مقاله، با عنوان طُقوس عاشوراء عند الرافضة، پس از این که شیعیان کوفه را عامل شهادت امام حسین علیه السلام معرفی می کند، چنین می گوید: «آنان به خاطر خیانتی که مرتکب شده بودند، خود را مجرم و خائن به او و پدرش و مسلم می دانستند و از این رو پیوسته با نوحه سرایی بر سر و صورت خود می زدند و سینه های خود را چاک می کردند. هر زمانی که می گذشت، آنان به یاد خیانت اجداد خود به عزاداری می پرداختند. اما نسل های اولیه آنان که از دنیا رفتند و نسل جدید آمد، با تبلیغات علمایشان بدون توجه به فلسفه این عزاداری، آن را عبادت تلقی کرده، تصور می کنند که این نوحه سرایی ها و بر سر و صورت زدن ها به خاطر عزاداری حسین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام و عشق به آنان است و با این مراسم عبادی به خدا تقرب می جویند؛ در حالی که فراموش کرده اند که اساس این مراسم به خاطر چه خیانتی بوده است. شیعیان با گریه بر حسین علیه السلام می خواهند این حقیقت را که آنان کشندگان حسین بوده اند، تغییر دهند.» نویسنده در ادامه می گوید: «حقیقت این است که اینان بر حسین علیه السلام نمی گریند، بلکه بر تاریخچه خود و خیانت هم فکران خود به خدا و رسولش و صحابه و علی علیه السلام و حسین علیه السلام، می گریند.»

این برداشت های نادرست در حقیقت ناشی از آن است که کم تر تلاش شده تا حقیقت تفکر سیاسی - مذهبی این افراد شناخته شود. خوشبختانه این ایراد و اشکال با بررسی شیخ مفید (ره) درباره ی سپاه امام حسن <sup>(ع)</sup> <sup>(۲)</sup> موجب شناخت تفکر آن سپاه شد تا نیروها از هم باز شناخته شوند؛ اما چنین کاری کم تر درباره ی حادثه ی کربلا انجام شده است. این نوشتار گامی است هر چند کوچک برای توجه دادن نگاه محققان به این موضوع. البته در فرصت های بعدی باید بیش تر روی آن تأمل شود.

أَنَّه وَلِيَّ التَّوْفِيقِ

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ عَلِيٍّ مِنْ أَتْبَعِ الذِّكْرِ

محمد رضا هدایت پناه

## پی نوشتها

[۱]. آدرس این مقاله در شبکه اینترنت چنین است.

<http://www.arabic.islamicweb.com/shia/ashura.htm>

[۲].؟



## فصل اول : مفاهیم و بستر تاریخی آنها

### بستر تاریخی تشیع در کوفه

شهر کوفه در پی فتوحات عراق و ایران در سال ۱۷هـ تأسیس شد. این شهر در حقیقت، پادگان شهری بود که نیروهای نظامی در آن مسکن گزیدند. بیش تر این نیروها از قبایل یمن، حجاز و برخی مناطق دیگر بودند. در پی گسترش فتوحات در ایران، گروه دیگری به نام موالی در این شهر به وجود آمد.

شهر کوفه در منابع تاریخی همیشه پایگاه تشیع شناخته شده است. در این باره دو سؤال مطرح است: نخست، علت گرایش کوفیان به تشیع و دوم، کیفیت و نوع تشیع کوفیان. برای پاسخ دادن به سؤال نخست، توجه به ساختار جمعیتی کوفه مهم است؛ ساختاری متشکل از نیروهای یمنی و نزاری. بر اساس تحقیقاتی که انجام شده، نیروهای یمنی زمینه گرایش به امیرالمؤمنین علیه السلام و محبت به خاندان او را داشتند و این رابطه را مربوط به دورانی می دانند که امیرالمؤمنین علیه السلام از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان حاکم و قاضی دو بار به یمن اعزام شده بود. در یک نوبت قبیله همدان در یک روز اسلام آوردند و چون علی علیه السلام خبر آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله رساند، آن حضرت سجده کرد و دو یا سه بار فرمود: «السلام علی همدان». <sup>(۱)</sup> اما برخی از محققان زمینه این گرایش را مربوط به اعتقادات یمنی ها می دانند که این زمینه، آنان را به نوعی اعتقاد مذهبی به امام علی علیه السلام سوق می داد. <sup>(۲)</sup>

برخی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در کوفه که از مهاجرین و انصار و معتقدان به امیرالمؤمنین علیه السلام و هواداران قوی او بودند، بذر دوستی با علی علیه السلام را در میان قبایل می پراکندند؛ افرادی مانند عمار که حدود دو سال والی کوفه بود، عبدالله بن مسعود وزیر عمار و عامل بیت المال کوفه، حذیفه بن یمان

که حلقه درس حدیث داشت و عثمان بن حنیف مأمور خراج. افزون بر آنان افراد دیگری از صحابه و تابعین یمنی که از بزرگان کوفه و هواداران علی علیه السلام بودند نیز در سوق دادن کوفیان به دوستی با علی علیه السلام نقش مهمی داشته اند؛ افرادی مانند عمرو بن حَمِقْ خُزاعی، مالک اشتر، حجر بن عدی، کمیل بن زیاد نَخَعی، زید بن صوحان، صعصعة بن صوحان و جندب بن زهیر ازدی. <sup>(۳)</sup>

با این حال، پیشینه تاریخی تشیع در کوفه نشان می دهد تا زمان عثمان که در سال ۲۳ هجری به خلافت رسید، اندیشه های امام به خصوص از جنبه مذهبی در میان توده ی کوفیان مطرح نبوده است؛ بلکه آنان پیرو مکتب خلفا بوده اند. در سال ۲۳ هجری، وقتی عثمان به خلافت رسید، یکی از کوفیان به نام جُنْدَب بن عبدالله اُزْدی در مدینه حضور داشت. چون به نزد امام آمد و سخنان آن حضرت را شنید، گفت: «آیا اجازه می دهی که به کوفه رفته، مردم را به سوی شما فرا خوانم؟» امام فرمود: «ای جندب! هنوز زمان آن نرسیده است. «جندب گوید: وقتی به عراق باز گشتم، در میان کوفیان هر گاه از فضایل امام می گفتم مرا از خود می راندند تا این که به ولید گزارش رسید و زندانی شدم. ولی عده ای واسطه شده، مرا آزاد کردند. <sup>(۴)</sup>

ظهور و گسترش سیاست های انحرافی عثمان، اعتراضات مسلمانان به خصوص کوفیان را برانگیخت. گرچه علی علیه السلام موضع میانجی گری را در میان نیروهای معترض و عثمان داشت، اما این امر طبیعی بود که مخالفت های امیرالمؤمنین علیه السلام با سنت ها و سیاست های غلط عثمان توجه معترضان را به خود جلب کند. به خصوص که رهبران ناراضی کوفه از بزرگان و چهره های سیاسی - مذهبی کوفه و دارای اندیشه های تشیع مذهبی بودند. پس از قتل عثمان با وجود طلحه و زبیر - دو تن از رهبران معترضان - عایشه شک نداشت

که یکی از آن دو، برای خلافت برگزیده خواهد شد، اما انصار و نیروهای یمنی کوفه و دیگران تنها سراغ امیرالمؤمنین رفتند و به اصرار زیاد، او را خلیفه خود انتخاب کردند.

این که آیا این انتخاب، تنها یک انتخاب سیاسی بود یا همانند گروهی از صحابه و تابعین کوفی که به نام تعدادی از آنان اشاره شد<sup>(۵)</sup>، بر اساس اعتقاد دینی یعنی ولایت و وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام و حدیث غدیر بود، سؤالی است که جای تأمل و دقت دارد. با توجه به شواهد و سخنانی که به هنگام بیعت ایراد شد، به نظر می رسد هر دو گرایش و نظریه در میان کوفیان بوده است، ولی به طور کلی انتخاب، یک انتخاب سیاسی بوده است نه عقیدتی.

پس از قتل عثمان و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام دو گرایش عثمانی و علوی در میان مسلمانان به وجود آمد.<sup>(۶)</sup> اکثر کوفیان گرایش علوی داشتند و معتقد بودند که علی علیه السلام علاوه بر این که بر عثمان برتری دارد، هیچ گونه دخالتی در کشته شدن عثمان نداشته و حتی در کمک به او از هیچ کوششی دریغ نورزیده است و خلافت او با توجه به بیعت اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، اعم از مهاجران و انصار و بزرگان از تابعین و نیز بیعت عمومی مردم، یک بیعت کامل و تام و مشروع بوده است. اصطلاحی که برای اظهار چنین عقیده ای بیان می شد، دین علی در مقابل دین عثمان بود.

نمایندگان این دو تفکر در جنگ های جمل و صفین در رجزهای خود از این دو اصطلاح استفاده می کردند و بر تبعیت و پیروی از این دو تفکر اصرار داشتند.<sup>(۷)</sup> در دوره های بعد نیز، تقابل این دو تفکر را در نهضت های شیعی بر ضد شام می توان دید و می توان گفت که یکی از مهم ترین موضوعاتی که در این جنگ ها نمود و نقش مهمی در برانگیختن و تقابل دو سپاه داشته است،

تفکر مذهب علوی و عثمانی بوده است. برای مثال، در جنگ ابراهیم بن اشتر با ابن زیاد و لشکر شام و همچنین سپاه مصعب بن زبیر و مختار، نمایندگان هر دو سپاه به این نکته توجه کامل داشته و هر اندازه که نیروهای ابراهیم در سخنان و رجزهای خود بر اصطلاح دین علی اصرار می‌ورزیدند، نیروهای شامی بر دین عثمان و بیزاری از دین علی اصرار داشته اند.<sup>(۸)</sup>

این موضوع در دعاها نیز انعکاس یافته و به طور مثال آمده است: اصبحت بالله مؤمناً مخلصاً علی دین محمد و سنته و علی دین علی و سنته.<sup>(۹)</sup>

آنچه درباره ی این موضوع حائز اهمیت است و باید بدان توجه داشت، این است که این مقدار گرایش به امیرالمؤمنین علیه السلام از نظر تاریخی به مذهب علوی و یا تشیع سیاسی، و به تعبیر برخی از محققان به تشیع عراقی معروف است.<sup>(۱۰)</sup> از منظر این تفکر، شیخین (ابوبکر و عمر) نیز خلیفه مشروع بوده و حتی بنا بر گفته قاضی عبدالجبار معتزلی اعتقاد به برتری شیخین بر امیرالمؤمنین علیه السلام از اعتقادات تشیع سیاسی بوده است.<sup>(۱۱)</sup> از نظر فقهی میان این دو و علی علیه السلام تفاوتی نیست. چه بسا در برخی موارد سنت شیخین را بهتر قبول داشتند و آن را بر سنت علی علیه السلام نیز ترجیح می دادند؛ به طوری که در کیفیت تقسیم غنائم در جنگ جمل به امام گفتند: «اعطنا سنة العمرین».<sup>(۱۲)</sup> و یا این که وقتی امام دستور منع نماز تراویح را صادر کرد، تعداد بسیاری از کوفیان که در مسجد جمع شده بودند، فریاد «وا عمراه» سر دادند.<sup>(۱۳)</sup> حتی امام می خواست از دیگر سنت های دوران خلفای پیشین نیز منع کند، ولی چون مردم ظرفیت آن را نداشتند و برای این که تمام آنان از دور امام پراکنده نشوند، اقدامی نکرد.<sup>(۱۴)</sup> این موضوع تا بدانجا بود که امام نتوانست برخی از کارگزاران دوران عمر را عزل کند. به طور مثال شریح قاضی را به دلیل مخالفت مردم و به دلیل این که از

طرف عمر منصوب شده بود، عزل نکرد و مردم به صراحت به امام گفتند که ما تنها به این شرط با تو بیعت کرده ایم که چیزی را که ابوبکر و عمر مقرر کرده اند تغییر ندهی. <sup>(۱۵)</sup>

زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام وارد کوفه شد، به جهت این که تا حد قابل توجهی آن موانع قبلی نبود، سعی در تبیین جایگاه و منزلت خود و اهل بیت علیهم السلام در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نمود. از این تاریخ به بعد تشیع وارد مرحله جدیدی شد و امام در بسط و گسترش آن در میان کوفیان نقش بسزایی داشت. در بدو ورود به کوفه، در رحبه مسجد کوفه <sup>(۱۶)</sup> اصحاب رسول خد صلی الله علیه و آله را درباره ی حدیث غدیر به شهادت طلبید و حتی برخی را که در غدیر حاضر بودند، ولی شهادت ندادند نفرین کرد. <sup>(۱۷)</sup> از همین رو، امیرالمؤمنین علیه السلام خود احیاگر این حدیث نبوی و بسیار مهم سیاسی بود و پس از دوران زیادی آن را زنده کرد.

خطبه ها و نامه های آن حضرت در تبیین فضایل و جایگاه خود و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، مانند این که او نخستین مسلمان و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، تلاشی در این جهت بود تا کسانی که آن دوران را درک نکرده و به تعبیر ابوجعفر نقیب، استاد ابن ابی الحدید، علی علیه السلام را تنها یکی از صحابه و داماد رسول خدا صلی الله علیه و آله می شناختند، به جایگاه و منزلت او و خاندانش بهتر واقف شوند.

نتیجه این تلاش ها - هر چند در زمانی نامناسب و کوتاه رخ داد - آگاهی بهتر کوفیان از جایگاه رفیع امام بود. خطبه ها و نامه ها و مشاهده ی برخی کرامات از امام و اخبار غیبی ای که امیرالمؤمنین علیه السلام افشا می کرد، در گسترش تشیع مذهبی و اعتقاد به نصّ و انتصاب او از طرف رسول خدا مؤثر بود. <sup>(۱۸)</sup>

چهره های شاخص این گروه (شیعیان مذهبی) برخی از صحابه و تابعین بودند. هنوز آمار دقیقی از تعداد این گروه ارائه نشده و معلوم نیست که ارائه چنین آماری ممکن باشد، اما به یقین این گروه می توانسته بر حوادث سیاسی کوفه تأثیر بگذارد.

این گروه پس از حوادث تلخ صفین و ظهور خوارج به نزد امام آمده، اعلام کردند که علاوه بر بیعت عمومی، بر گردن آنان بیعت خاصی نیز هست و اعلام کردند که ما دوستدار دوستان تو و دشمنان دشمن تو هستیم.<sup>(۱۹)</sup> این کلام مضمون همان حدیث غدیر است که پیامبر فرمود: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. نیز گروهی خطاب به آن حضرت گفتند: «السلام علیک یا مولانا».

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام از آنان سؤال کرد که من چگونه مولای شما هستم در حالی که شما عرب هستید؟ آنان به حدیث غدیر اشاره و استناد کردند.<sup>(۲۰)</sup> حتی برخی از این مرحله فراتر رفته در محبت به امام غلو کردند و قائل به الوهیت او شدند و امام در این باره فرمود: هلک فیّ رجلاً؛ محبّ غال و مبغض<sup>\*</sup> قال.<sup>(۲۱)</sup> بنابراین، تشیع در طی این دوران با سه نوع گرایش ظهور و گسترش یافت؛ الف - تشیع سیاسی و علوی؛ ب - تشیع مذهبی؛ ج - غلو.

آشکار است که این بدان معنا نیست که در کوفه گروه های سیاسی - مذهبی دیگری وجود نداشت، بلکه کسانی مانند اصحاب عبدالله بن مسعود با گرایش خاص سیاسی - مذهبی اش و دو مذهب عثمانی و معتزلی نیز بودند. حوادث و جنگ هایی نیز که در طول خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام روی داد، سبب ظهور و بروز گروه سیاسی - مذهبی دیگری به نام خوارج شد.

## مذهب عثمانی (سفیانی)

عثمانیه اصطلاح سیاسی و نام فرقه ای است که بستر تاریخی آن به کشته شدن عثمان و حوادث پس از آن باز می گردد. علمای اهل سنت بر این باورند که مسلمانان تا پیش از کشته شدن عثمان امت واحد بودند،<sup>(۲۲)</sup> اما پس از این ماجرا جامعه اسلامی به دو گروه مهم سیاسی عثمانی و علوی تقسیم شد و منشأ پیدایش حوادثی در جهان اسلام گردید.<sup>(۲۳)</sup>

بر اساس اعتقاد عثمانیان، عثمان توسط گروه هایی که از مصر و کوفه و مدینه و جاهای دیگر در مدینه جمع شده بودند، مظلومانه کشته شد. آنان معتقدند که علی علیه السلام در این باره با گروه شورشی همکاری کرده و یا مخفیانه آنان را رهبری می کرده است؛ چنانچه این اتهام کاملاً از شعر حسان به دست می آید.<sup>(۲۴)</sup> دست کم می گفتند او با سکوت و کناره گیری خود، با آنان همنوایی کرده است. در نتیجه تمام این گروه ها مجرمند و بایستی قصاص شوند و امیر مؤمنان نیز به این دلیل توسط شورشیان انتخاب شده و آنان را پناه داده در جرم آنان سهیم است. به علاوه، خلافت او به دلیل مخالفت و عدم بیعت گروهی از مسلمانان شام و بصره، مشروعیت نداشته و دوران خلافت او جز دوران فتنه نام دیگری ندارد. از نظر فضیلت و برتری نیز عثمان را بر امیرالمؤمنین علیه السلام مقدم می داشتند.<sup>(۲۵)</sup> کسانی که در میان مسلمانان چنین تفکری داشتند، به عثمانی و شیعه عثمان معروف شدند. همان طور که گذشت اظهار چنین عقیده ای در یک کلام دین عثمان در مقابل دین علی علیه السلام بود.

نقد و بررسی این اندیشه سیاسی و نیز تبیین موضع رهبران آن از یک طرف، و موضع امیرالمؤمنین علیه السلام از سوی دیگر، مجال دیگری می طلبد. تنها به این نکته اشاره می کنیم که بر اساس دلایل و شواهد تاریخی، حتی خود رهبران

عثمانی به خصوص معاویه و حزب اموی و مروانی، به این اندیشه اعتقادی نداشتند و خود بیش از هر فرد دیگری در موضع اتهام بودند. اما به هر حال دستاویز سیاسی بسیار خوبی برای رهبران عثمانی مذهب بود تا بسیاری از مسلمانان سطحی نگر را به دور خود جمع کرده، آنان را در برابر امیرالمؤمنین علیه السلام تحریک کنند. همان گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه اش به معاویه به این مطلب تصریح کردند، <sup>(۲۶)</sup> بسیاری از اصحاب آن حضرت و آگاهان به امور سیاسی آن عصر نیز این موضوع را بسیار خوب می دانستند؛ کسانی چون ابوالطفیل عامر بن وائله <sup>(۲۷)</sup> و ابن عباس که در نامه شدید الحن خود به یزید به او گفت که خون عثمان تنها بهانه ای بود برای انتقام اجداد کافرتان که در بدر کشته شده بودند.

### نمود تفکر عثمانی

#### الف - در مسائل سیاسی - نظامی

اولین نمود تفکر عثمانی و تقابل سیاسی - نظامی آن با تفکر علوی، در جنگ جمل به رهبری عایشه و طلحه و زبیر در سال ۳۶ بود که به شکست انجامید. در طی این جنگ خونین بسیاری از مردم بصره در حمایت از سپاه جمل و تعداد زیادی از یاران امیر مؤمنان علیه السلام در حمایت از آن حضرت کشته شدند. گر چه جنگ جمل به پیروزی حزب علوی انجامید، ولی پیامدهایی به دنبال داشت که نخستین آن ها گرایش مردم بصره به تفکر عثمانی بود و به دلیل گسترش مذهب عثمانی در میان آنان، این شهر قسمتی از شام تلقی می شد که در عراق قرار گرفته است. <sup>(۲۸)</sup> تفکر عثمانی چنان در بصره حفظ شد که تا قرن دوم شایع بود که محبت عثمان نخستین نشان هر بصری است. از این رو، وقتی یونس بن خباب از عباد بن عباد بصری (م ۱۸۱) خواست تا خود را معرفی کند،



و او خود را از مردم بصره معرفی کرد، یونس گفت: «شما همان کسانی هستید که عثمان را دوست دارید.»<sup>(۲۹)</sup> این موضوع حتی در فقه و فقهای بصره هم تأثیر گذاشت به گونه ای که حدیث امام صادق علیه السلام را در بصره بر خود تحریم کرده بودند و اجازه بیان آن را نمی دادند.<sup>(۳۰)</sup>

یک سال پس از جنگ جمل، جنگ صفین با وسعت بیش تری دو تفکر عثمانی و علوی را در مقابل هم قرار داد. این بار رهبری عثمانی مذهب ها با معاویه و باند اموی به همراهی مردم شام بود که نتیجه آن به دلایل مختلفی رهایی از شکست حتمی سپاه عثمانی و تضعیف شدید سپاه علوی بود.

نکته قابل توجه در این دو رویداد تفاوت فکری شامی و بصری است؛ گروه عثمانی بصره و شام هر دو در انتقام از خون خلیفه مقتول شریک بودند، اما بصریان مدعی بودند که چون طلحه و زبیر از اعضای شورای شش نفره هستند، از هر کس دیگری سزاوارترند که خونخواهی عثمان را رهبری کنند. در مقابل، شام مدعی بود که تنها معاویه و امویان به دلیل خویشاوندی نزدیک با خلیفه مقتول شایسته رهبری این مهم هستند.<sup>(۳۱)</sup> پس از صلح امام حسن علیه السلام و به قدرت رسیدن معاویه، مذهب عثمانی رونق بیش تری گرفت و در شهرها و مناطق دیگری غیر از بصره و شام نیز رواج یافت؛ مناطقی مانند جزیره (شامل شهرهای موصل، نصیبین، دارا، سنجار، آمد، هیت، عانات، حمص، قرقسیا، رقه، رها)<sup>(۳۲)</sup> یمن (شامل صنعا و نجران)<sup>(۳۳)</sup> ری<sup>(۳۴)</sup> و حتی کوفه که در این باره سخن خواهیم گفت. نوع تفکر عثمانی شام و بصره و ری از گونه افراطی آن یعنی ناصبی بوده است.<sup>(۳۵)</sup>

## ب - در مسائل عقیدتی

تفکر عثمانی مانند هر تفکر سیاسی و مذهبی دیگر از شدت و ضعف برخوردار بود. دست کم این بود که خلافت امام را قبول نداشتند، و شاید بتوان گفت که حد متوسط آن ناخرسندی و ناخشنودی از امیرالمؤمنین بود، اما نوع افراطی آن در نصب و ناصبی ها ظاهر می شد <sup>(۳۶)</sup> که با سب و لعن امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام همراه بود. عثمانی مذهب ها تنها به خلافت تثلیث - یعنی خلافت ابوبکر، عمر و عثمان - اعتقاد داشتند و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام را تنها دوران فتنه برمی شمردند.

این اندیشه تا نیمه اول قرن سوم هجری ادامه داشت تا این که احمد ابن حنبل، امام حنابله، مسأله ترییع (خلافت خلفای چهارگانه؛ ابوبکر، عمر، عثمان و علی) را مطرح کرد و با تألیف کتاب فضائل الصحابه و برشمردن فضایل بسیاری از امیرالمؤمنین علیه السلام این اندیشه را در میان اهل حدیث و حنابله نهادینه کرد و خلافت آن حضرت را پس از خلفای سه گانه مشروع برشمرد و اهل سنت کامل را معتقد به خلافت چهار تن دانست. <sup>(۳۷)</sup> با این حال، هیچ وقت از فضیلت و برتری عثمان بر علی علیه السلام عدول نکردند؛ چنان که وقتی شخصی نزد محمد بن عبید طنافسی که عثمانی مذهب بود، گفت: «ابوبکر و عمر و علی و عثمان» او با ناراحتی به آن مرد گفت: «چرا نگفتی: ابوبکر و عمر و عثمان و علی؟ تو با این سخن بر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله ایراد و طعن وارد کردی. «<sup>(۳۸)</sup> طلحه بن مصرف از قاریان بزرگ کوفه نیز همین نظر را داشت. <sup>(۳۹)</sup> اصولاً این حداقل چیزی بود که یک عثمانی مذهب بدان معتقد بود و درباره ی بسیاری از آنان همین مطلب تکرار شده است.

نمود اندیشه عثمانی در بحث حدیث و محدثان و جرح و تعدیل آنان به مراتب بیش تر بود و یکی از ممیزات اصلی تعدیل راویان قرار گرفت؛ به طوری که راوی با کوچک ترین گرایش ضد عثمانی به شدت تضعیف می شد و روایتش مورد قبول محدثان قرار نمی گرفت با این حال بسیاری از محدثان اهل سنت که گرایش عثمانی و حتی ناصبی دارند، با کمال تعجب تعدیل شده و روایاتشان مقبول گشته است. این در حالی است که از رسول خدا ﷺ به طرق مختلف روایت شده که سبّ امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ سبّ خدا و رسول او است. (۴۰)

## پی نوشتها

- [۱]. طبری، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۹۰؛ ابن سیدالناس، عیون الأثر، ج ۲، ص ۳۴۰؛ شامی، سبل الهدی و الرشاد، ج ۸، ص ۲۰۵.
- [۲]. حسین جعفری، محمد، تشیع در مسیر تاریخ، صص ۱۵ - ۳۷. و نیز درباره ی نقد این نظریه نک: منتظرالقائم، اصغر، نقش قبایل یمنی در حمایت اهل بیت علیهم السلام، ص ۳۰۳.
- [۳]. رک: نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام، ص ۱۶۵.
- [۴]. شیخ مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۲۴۲، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۵۷.
- [۵]. برای اطلاع از سخنان آنان ر.ک: تاریخ تشیع، ۳۰ - ۳۴؛ نقش قبایل یمنی در حمایت اهل بیت علیهم السلام صص ۱۸۷ - ۱۸۸.
- [۶]. در میان صحابه و تابعین و نیز محدثان، بسیاری را با تعبیر عثمانی و علوی نام برده اند. مثلاً می گویند: کان عبدالله بن حکیم عثمانیاً و کان عبدالرحمن بن ابی لیلی علویاً. و نیز: کان سهم بن طریف عثمانیاً و علی بن ربیع علویاً. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۷۰ و ج ۴، ص ۱۰۰.
- [۷]. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۲۲؛ شیخ مفید، الجمل، صص ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۹ و ۳۵۳ - ۳۵۴؛ منقری، نصر، وقعة صفین، صص ۱۶۴، ۳۶۵، ۳۸۵ و ۵۵۶؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۲، ص ۳۳۸؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۳۴۲.
- [۸]. ابن نما، ذوب النضار، ۱۳۳ - ۱۳۴.
- [۹]. سید بن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۴۶۹.
- [۱۰]. جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، صص ۲۲ - ۲۳.
- [۱۱]. قاضی عبدالجبار، تثبیت دلائل النبوة، ج ۱، صص ۶۲ - ۶۳. وی نقل می کند که شریک بن عبدالله نخعی (م. ۱۷۷هـ) به افضلیت ابوبکر بر امیرالمؤمنین علیه السلام معتقد بود و چون با تعجب از او سؤال شد که چگونه این را می گویی در حالی که خود را شیعه می دانی؟! پاسخ داد: «من بر این باورم و اساساً شیعه کسی است که به این مطلب اعتقاد داشته باشد. « همان. به یقین منظور او تشیع سیاسی بوده است نه تشیع مذهبی که قائل به نص و افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام بر تمام خلفا و صحابه هستند.
- [۱۲]. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۵۹؛ ابوحنیفه دینوری، الأخبار الطوال، ص ۲۰۷؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۷۰؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۶۹؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ،

ج ۳، ص ۳۴۳؛ مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۸۳؛ مرتضی عاملی، سید جعفر، الصحیح من سیرة النبی الاعظم، ج ۲، ص ۱۴۹.

[۱۳]. الکافی، ج ۳، ص ۶۳؛ ابوالصلاح حلبی، تقریب المعارف، ص ۳۴۷؛ شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۲۶۹ و ج ۲، ص ۲۸۳؛ بیاضی، الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۲۶؛ شیخ طوسی، تلخیص الشافی، ج ۴، ص ۵۸؛ کشف القناع، ص ۶۵ - ۶۶؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، کتاب الصلاة، باب ۱۰، ابواب نوافل شهر رمضان؛ الصحیح من سیرة النبی الأعظم، ج ۲، ص ۱۴۹.

[۱۴]. الکافی، ج ۸، ص ۵۹ - ۶۳.

[۱۵]. تستری، شیخ اسدالله، کشف القناع، ص ۶۴؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۸۳؛ تستری، قاموس الرجال، ج ۵، ص ۶۷؛ الصحیح من سیرة النبی الاعظم، ج ۲، ص ۱۴۹.

[۱۶]. رحبه، صحن مسجد و مکان فراخ را گویند.

[۱۷]. ابن حنبل شیبانی، احمد، مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۸۴ و ۸۸ و ۱۱۹؛ ابن ابی عاصم، السنة، ص ۵۹۳؛ نسائی، السنن الكبرى، ج ۵، ص ۱۳۲ و ۱۳۴؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ج ۲، ص ۲۷۵ و ۳۶۹؛ طبرانی، المعجم الصغير، ج ۱، ص ۶۴؛ هیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۱، ص ۹ و ج ۹، ص ۱۰۴؛ شرح نهج البلاغة، ج ۴، ص ۷۴.

[۱۸]. در ادامه اشاره خواهد شد که کسانی نیز بودند که در مقابل این کرامات عکس العمل منفی از خود نشان می دادند و امیرالمؤمنین علیه السلام را به دروغگویی و کفایت متهم می کردند.

[۱۹]. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۷.

[۲۰]. مسند احمد، ج ۵، ص ۴۱۹؛ المعجم الكبير، ج ۴، ص ۱۷۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۴.

[۲۱]. نهج البلاغة، کلام ۱۱۷.

[۲۲]. البته مطلب این گونه نیست؛ چرا که از ابتدا گروهی هر چند اندک به حقانیت امیرالمؤمنین اعتقاد داشتند و پس از سقیفه این گروه به رهبری امام علی برای به اجرا در آوردن فرمان رسول خدا (ص) در غدیر تلاش نمودند، اما به خاطر مصالح عمومی مسلمانان سکوت کردند.

[۲۳]. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۲۳۶.

[۲۴]. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۴۹؛ شیخ مفید، الجمل، صص ۲۱۰ - ۲۱۱ و ۲۱۸.

[۲۵]. عجللی، تاریخ الثقات، ج ۱، ص ۱۰۸؛ الجمل، ص ۸۵ و پاورقی ۳ محقق کتاب و ص

۲۰۷ - ۲۱۱؛ ابن حجر عسقلانی، احمد، فتح الباری، ج ۶، ص ۱۳۲ و ج ۱۲، ص ۲۷۱.

- [۲۶]. الاخبار الطوال، ص ۱۶۳.
- [۲۷]. تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۶، ص ۱۱۶.
- [۲۸]. صنعانی، عبدالرزاق، المصنف، ج ۴، ص ۵۰؛ ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۳۳۳؛ المالکی، نحو انقاذ التاريخ الاسلامی، ص ۱۶۵.
- [۲۹]. عقیلی، الضعفاء الكبير، ج ۴، ص ۴۵۸.
- [۳۰]. تاریخ الثقات، ج ۱، ص ۲۷۱.
- [۳۱]. ابن قانع، المعجم.
- [۳۲]. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۲، ص ۳۵۰.
- [۳۳]. انساب الاشراف، ص ۴۵۳ و ۴۵۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۰۷.
- [۳۴]. ابوجعفر اسکافی، المعیار و الموازنه، ص ۳۲.
- [۳۵]. المعیار و الموازنه، ص ۳۲.
- [۳۶]. معروف الحسنی، هاشم، دراسات فی الحدیث و المحدثین، ص ۱۸۶.
- [۳۷]. برای اطلاع بیشتر رک: جعفریان، رسول، تاریخ و سیره ی امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، بحث جایگاه امام علی در میان اهل سنت، صص ۱۹۱ - ۲۲۰.
- [۳۸]. سمعانی، الانساب، ج ۴، ص ۷۴.
- [۳۹]. مزّی، تهذیب الکنام، ج ۱۳، ص ۴۳۷.
- [۴۰]. السنن الكبرى، ج ۵، ص ۱۳۳؛ نسائی، خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۹۹؛ محب الدین طبری، ذخائرالعقبی، ص ۶۶؛ قاضی ابوحنیفه، شرح الاخبار، ص ۱۵۵ و ۱۵۶؛ شیخ طوسی، الامالی، ص ۸۶؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۴۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۱.

## فصل دوم : تغییر هویت سیاسی - فرهنگی کوفه

### مذهب عثمانی در کوفه

با توجه به سابقه تاریخی کوفه و تلاش های فرهنگی امیرالمؤمنین علیه السلام در شکل دادن به اندیشه شیعی کوفیان و نیز نقش گروه زیادی از آنان در محاصره و قتل عثمان، شاید در مرحله نخست، پذیرش شکل گیری مذهب عثمانی در این شهر مشکل باشد، اما بررسی نکات و حوادث سیاسی مختلفی که در آن جا رقم خورده است، این موضوع را تبیین می کند.

### الف - شکل گیری تفکر عثمانی در کوفه

نخستین مطلبی که باید بدان توجه کرد، این است که تشیع کوفه یکنواخت نبود؛ بلکه تشیع اکثریت آنان از نوع تشیع سیاسی بود و جمعیتی اندک - هر چند بانفوذ - از کوفیان گرایش تشیع مذهبی داشتند. تشیع سیاسی نیز می توانست بر اثر حوادث سیاسی و فشار و تهدید و تطمیع، خود را به مذهب رسمی حکومت (حزب اموی و مروانی) نزدیک کند. علاوه بر این که گروه هایی که از کوفه بر ضد عثمان قیام کردند شاید اکثریت را رقم می زدند، اما این بدان معنا نیست که از کوفیان کسی طرفدار عثمان نبود. زمانی که مالک اشتر بر ضد عثمان سخن می گفت، مقطع بن هشیم از عثمان دفاع کرد. <sup>(۱)</sup> همچنین در جلسه مشورتی با حضور طلحه و زبیر و عایشه که در مکه صورت گرفت، پیشنهاداتی مطرح شد که حرکت خود را از کدام شهر آغاز کنند؛ درباره ی مدینه و شام توافقی حاصل نشد، اما عراق مورد قبول واقع شد. دلیلی که برای این انتخاب مطرح کردند، این بود که زبیر در بصره و طلحه در کوفه طرفداران بسیاری دارند. بر این اساس، طرح آنان بر این شد که ابتدا به سوی بصره رفته، پس از به تصرف در آوردن آن، به طرف کوفه حرکت کنند. <sup>(۲)</sup> فراموش نشود که کوفه در

مراحل نخست از اعزام نیرو برای یاری امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ جمل به سبب سخنان ابوموسی اشعری که از دشمنان امام و دارای تمایلات عثمانی بود، مردد بودند و پس از اعزام نمایندگان و تهدید مالک اشتر و عزل ابوموسی، جمعیت چند هزار نفری از کوفه اعزام شد. مردم کوفه در جنگ صفین حضور بهتری از خود نشان دادند، اما این نیز بدان معنا نیست که نیروهای مخالف در کوفه نبوده است؛ بلکه به حضور این گروه در جنگ صفین تصریح شده است.<sup>(۳)</sup> پیامدهای جنگ صفین نیز تأثیر خود را بر مردم کوفی گذاشت. کشته‌ها و خانواده‌های بسیاری که بی سرپرست شده بودند و زخمی‌ها و معلولیت‌هایی که پیامد طبیعی هر جنگی است زمینه‌ساز تبلیغات بر ضد امام در کوفه شده بود و امام را مسئول وخامت اوضاع معرفی می‌کردند.<sup>(۴)</sup> این قضایا می‌توانست بر رویگردانی از امام و گرایش افراد سطحی‌نگر، شکاک، کناره‌گیر از مسائل سیاسی و نیز دنیاخواه، به مذهب عثمانی مؤثر باشد؛ به خصوص که پس از صلح امام حسن علیه السلام و روی کار آمدن بنی‌امیه، این گروه سیاسی در کوفه مورد حمایت حاکمان حزب اموی بودند.

خود امیرالمؤمنین علیه السلام نیز، در نامه‌ای که برای برادرش عقیل فرستاد به این واقعیت اشاره کرد و به او چنین نوشت: «اینک تمام عرب بر جنگ و مخالفت با برادرت اجتماع و هم‌رأی شده‌اند.»<sup>(۵)</sup> این هجمه عظیم بر ضد امام بدان دلیل بود که بسیاری نتوانسته بودند خواسته‌های خود را با فرهنگ و دستورهای اسلامی که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را در سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله دنبال می‌کرد وفق دهند. برعکس، با توجه به سیاست‌های و سنت‌های غلطی که خلفای پیش در جامعه نهادینه کرده بودند، خواسته‌های آنان با سیاست‌های امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته در اصطکاک و تعارض بود. به علاوه، پس از رسول خدا



با روی کار آمدن دوباره ی نظام قبیله ای و سنت تبعیت از شیوخ، قریش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که پیش از اسلام بر دیگر قبایل حاکمیت داشتند، اینک نیز موقعیت خود را باز یافته و قبایل عرب به عملکرد و دستورات آنان چشم دوخته بودند. این موضوع نیز مورد تحلیل و توجه ابن خلدون بوده و علت شکست امام را نیز همین دانسته است. <sup>(۶)</sup>

توصیه ها و سفارش های مؤکد معاویه به مغیره نسبت به عثمانیان کوفه <sup>(۷)</sup> و نیز تصریح یزید در این باره، <sup>(۸)</sup> گویای حضور قابل توجه و فعال این گروه در کوفه است.

#### ب - گسترش و نهادینه کردن مذهب عثمانی در کوفه

به دلیل موقعیت ویژه و تلاش امویان و به خصوص معاویه در گسترش و نهادینه کردن تفکر عثمانی، مذهب سفیانی هم ردیف اصطلاح سیاسی مذهب عثمانی شد و هیچ تفاوتی با آن نداشت و همان هدف را دنبال می کرد؛ یعنی سرکوب علویان و به خصوص شیعیان مذهبی امیرالمؤمنین و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام. معاویه پس از صلح امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام و بیعت گرفتن از مردم کوفه تلاش چند جانبه ای را آغاز نمود تا شهرهای شیعه نشین را اندک اندک به همان جهتی که منافع او اقتضا می کرد، سوق دهد، و کوفه به دلیل مرکزیت تشیع و موقعیت ممتازی که داشت، جبهه اصلی معاویه به شمار می رفت. بنابراین، طبیعی است که برای تغییر اندیشه شیعی در این شهر تلاش و توجه بیش تری مبذول گردد. از این رو، معاویه در مرحله نخست بر اساس برائت از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام از مردم کوفه بیعت گرفت <sup>(۹)</sup> و برای نیل به شیعه زدایی و گسترش و نهادینه کردن مذهب عثمانی در این شهر، اقدامات ذیل را در دستور کار خود قرار داد:

#### ۱ - انتصاب حاکمان عثمانی مذهب

بر اساس «الناس علی دین ملوکهم» و «الناس بأمرائهم اشبه منهم بآبائهم»، در مرحله نخست حاکمانی برای کوفه انتخاب کرد که کاملاً گرایش عثمانی و ضد علوی داشتند؛ کسانی چون عبدالله بن عمرو بن عاص،<sup>(۱۰)</sup> مغیره بن شعبه، زیاد بن ابیه ضحاک بن قیس،<sup>(۱۱)</sup> حبیب بن مسلمه فهّری،<sup>(۱۲)</sup> نعمان بن بشیر انصاری،<sup>(۱۳)</sup> عبدالله بن زیاد و بشر بن مروان. این حاکمان با جلوگیری از انتشار عیب های عثمان در کوفه و ترساندن شیعیان از این عمل، سعی در دور نگه داشتن افکار عمومی از این اخبار داشتند تا ذهنیت آنان نسبت به عثمان تخریب نشود. چنان که وقتی ضحاک بن قیس وارد کوفه شد، کسانی را که به بدگویی از عثمان می پرداختند، تهدید کرد.<sup>(۱۴)</sup> بر اساس دستورالعمل معاویه به تمام شهرها، سنت لعن بر امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ و نیز فضایل سازی برای خلفا برای مقابله با فضایل امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ از دیگر فعالیت های معاویه در جهت ترویج و نهادینه کردن مذهب عثمانی در تمام نقاط جهان اسلام و از جمله کوفه بود. معاویه به مغیره می گفت: می خواستم به تو توصیه هایی کنم اما با آن بصیرت و دانایی که نسبت به وظایف خود داری صرف نظر کردم. ولی یک نکته را همیشه در دستور کار خود قرار ده؛ سب و دشنام به علی و مذمت او و اصحابش و در مقابل، به نیکی یاد کردن از عثمان و توجه خاص به شیعیان عثمان و گوش دادن به سخنانشان.<sup>(۱۵)</sup>

بر اساس این بخشنامه و توصیه های مکرر معاویه، طی برنامه ای بسیار حساب شده به جعل روایاتی در فضایل عثمان و دوستداران و پیروان مکتب او زدند و به نظر می رسد که این مطلب نیز به همین منظور به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نسبت داده شده که: من تبرأ من دین عثمان قد تبرأ من الایمان.<sup>(۱۶)</sup> حاکمان عثمانی مذهب کوفه نیز به نشر فضایل عثمان و شیخین پرداختند و در مقابل، از

انتشار هر گونه خبری درباره ی فضایل علی علیه السلام جلوگیری نمودند؛ چنان که وقتی شنیدند میثم تمار بر سر دار به بیان فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام مشغول است بر دهان او لگام زدند. عمرو بن حریث درباره ی علت این کار سخنی دارد که بسیار قابل تأمل است. وی به زیاد گفت: «چنان چه هر چه زودتر زبان او را قطع نکنی بیم آن می رود که با سخنان او اعتقاد مردم کوفه تغییر کند و بر تو بشورند.» <sup>(۱۷)</sup> این سخن نشان می دهد که معاویه پس از صلح با امام حسن علیه السلام در تلاش بوده تا افکار مردم کوفه را به جهتی که سیاست های او اقتضا داشته است، سوق دهد و از سخن عمرو بن حریث بر می آید که در این زمینه نیز تا اندازه ی قابل توجهی موفق بوده است. این موفقیت تا بدان اندازه بود که معاویه توانسته بود کفه ترازوی جمعیتی شیعه و عثمانی را آن مقدار تغییر دهد که عائشه علت خموشی و عدم عکس العمل کوفیان را در قبال دستگیری و به شهادت رساندن حجر بن عدی - با موقعیت ممتاز و برجسته ای که در کوفه داشت - تغییر مردم می دانست. <sup>(۱۸)</sup>

## ۲ - سیاست ارباب و تطمیع

سیاست ارباب در کنار تطمیع نیز می توانست در تغییر افکار و جذب آن به مذهب عثمانی و در نتیجه در شکل گیری و نهادینه شدن آن بسیار مؤثر باشد. معاویه از یک طرف هرگونه حرکت شیعی را سرکوب کرد، و از طرفی دیگر یاران امیر مؤمنان علیه السلام را یا به شهادت رساند یا زندانی کرد و یا دست و پای آنان را قطع نمود و یا آنان را به مناطق دیگر تبعید کرد. ابتدای حکومت او ابتدای انتقام گیری شدید از شیعیان بود. تیغ انتقام او افرادی را که تنها مورد گمان و اتهام بودند نیز می گرفت؛ بدون این که چیزی اثبات شود. کارگزار او در

کوفه و بصره یعنی زیاد بن ابیه آن قدر برای دستگیری و کشتن شیعیان تلاش کرد که مورد نفرین امام حسن علیه السلام قرار گرفت. <sup>(۱۹)</sup>

محمد بن ابی حذیفه بن عتبه، از یاران حقیقی امام علی علیه السلام، از جمله افرادی است که معاویه او را دستگیر کرد و در زندان بود تا شهید شد. <sup>(۲۰)</sup> نیز صعصعة بن صوحان را به یکی از جزایر بحرین که تبعیدگاه مجرمان بود تبعید کرد و در آن جا درگذشت. <sup>(۲۱)</sup> وقتی زیاد از معاویه درباره ی دو نفر حضرمی که از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بودند، کسب تکلیف کرد، نامه ای به او نوشت که می توان گفت دستورالعمل و بخشنامه ای کلی درباره ی شیعیان بود. وی در آن نامه به زیاد گفت: «هر کس بر دین و اعتقاد علی است، بکش و مُثله کن!» او نیز آنان را کشت و مُثله کرد و هر دو را بر در خانه هایشان به دار آویخت. <sup>(۲۲)</sup>

شهادت صحابی جلیل القدر و عظیم الشان، حجر بن عدی، به همراه یارانش و نیز صحابی مستجاب الدعوه و یار پاکباخته امیرالمؤمنین علیه السلام عمرو بن حمق خُزاعی و نیز میثم بن تمار و شهادت ده ها نفر دیگر از شیعیان واقعی در این دوران، بر اساس همین سیاست بود.

سیاست حزب اموی و مروانی این بود که از شیعیان دستگیر و زندانی شده می خواستند تا از امیرالمؤمنین علیه السلام و دین او بیزاری جویند؛ چنان که از سهل بن سعد <sup>(۲۳)</sup> و نیز حجر و یارانش چنین خواستند، اما آنان نپذیرفتند. همچنین ابن زیاد از صعصعة بن صوحان خواست تا امیرالمؤمنین علیه السلام را سب کند، ولی او نپذیرفت و چون به معاویه گزارش داد، دستور رسید که خانه اش ویران و سهم او از بیت المال قطع شود. <sup>(۲۴)</sup> عطیة بن سعد نیز چون حاضر به سب و برائت از دین امیرالمؤمنین علیه السلام نشد، حجاج او را چهارصد تازیانه زد و موهای سر و صورتش را کند. <sup>(۲۵)</sup> اصولاً یکی از شرایط آزادی و رهایی از زندان و قتل،

همین موضوع بوده است. یکی از یاران حُجر به نام عبدالرحمن بن حسان، با میانجی گری یکی از اقوامش رها شد و به موصل تبعید شد و تا یک ماه قبل از مرگ معاویه تحت نظر بود. و به کوفه آمد، زیاد از او درباره ی امیرالمؤمنین و عثمان سؤال کرد و چون او درباره ی علی به نیکی سخن گفت، او را شهید کرد. <sup>(۲۶)</sup> زیاد در آخرین خطبه ای که ایراد کرد و پس از آن درگذشت، هفتاد نفر از شیعیان امام علی علیه السلام را حاضر کرد و از آنان خواست تا امیرالمؤمنین علیه السلام را لعن کنند. <sup>(۲۷)</sup>

این دوران یکی از سخت ترین و تلخ ترین دوران هایی است که تشیع مذهبی کوفه به خود دید و هرگز آن را فراموش نکرد. در حقیقت اگر بگوییم دهه چهل و پنجاه هجری، دوران نسل کشی تشیع بوده است، سخن به گزاف نگفته ایم.

### ۳- حمایت و تقویت عثمانی مذهبیان کوفه

در کنار قتل و تبعید و زندانی کردن شیعیان، در این دوران عده ی بسیاری از امیر مؤمنان جدا شده و گرایش عثمانی و ضد علوی پیدا کرده بودند. آنان نیز که در زمان حکومت امام علی علیه السلام از آن حضرت جدا شده و به شام و مناطق عثمانی مانند رقه و قرقیسا فرار کرده بودند، دوباره به کوفه بازگشته، در کنار والیان و حمایت های آنان قرار گرفته، به فعالیت های سیاسی خود پرداختند؛ کسانی مانند جریر بن عبدالله بَجَلی و نَعْمَان بن بشیر. از طرفی افرادی که عثمانی مذهب بودند و یا در کوفه جاسوس معاویه بودند، در این دوران ظهور چشم گیری پیدا کرده و فعالیت های ضد شیعی خود را رونق بیش تری داده بودند؛ کسانی مانند عمارة بن عُقبَة بن ابی معیط و افرادی که در صفین مخفیانه با معاویه مکاتبه داشتند و یا از امیرالمؤمنین علیه السلام جدا شده بودند.

این مسائل می توانست بسیاری را که سست بنیان بودند و یا در انتخاب راه دو دل و شکاک بودند و یا به نوعی از سیاست های امیرالمؤمنین علیه السلام خشنود نبودند و یا زخم خورده بودند و همچنین افرادی را که راه اعتزال و کناره گیری از مسائل و جریانات سیاسی را در پیش گرفته بودند، به تغییر گرایش های سیاسی و مذهبی وادار کند و آنان را به گرایش عثمانی سوق دهد؛ مانند قاسم بن عمرو بن نذیر جُعی که از معتزلیان دوران امیرالمؤمنین علیه السلام بود، ولی در کربلا حاضر شد و به همراه شمر به خیمه حرم اهل بیت حمله کرد. <sup>(۲۸)</sup> البته شاید نوع اعتزال این افراد با مذهب عثمانی حتی تفاوتی نداشته، بلکه گونه ای از مذهب عثمانی بوده باشد؛ چرا که محمد بن علی بن عبدالله وقتی خواست به داعیان خود درباره ی شهرها سفارش هایی کند، درباره ی بصره و مناطق اطراف بیان کرد که مردم این مناطق عثمانی هستند، اما محمد بن علی مذهب عثمانی آنان را این گونه معنا کرد که «اینان قائل به کناره گیری و دوری از حوادث و مسائل هستند و منطقتشان این است که عبدالله مقتول باش، اما عبدالله قاتل نباش». <sup>(۲۹)</sup>

سیاست های شیعه زدای معاویه در دهه های چهل و پنجاه می توانست حتی افرادی را که در جنگ ها امیرالمؤمنین علیه السلام را همراهی کرده بودند، از گذشته خود پشیمان سازد و مذهب فکری آنان را از تشیع سیاسی به عثمانی تبدیل کند. افرادی را بر شمرده اند که از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و حتی در یکی از جنگ های آن حضرت شرکت داشته اند، اما پس از شهادت آن حضرت، عثمانی شده اند؛ مانند عبدالله بن حبیب بن ربیع ابو عبدالرحمان سلمی که از قاریان کوفه بود و امام علی علیه السلام را در صفین همراهی کرد، ولی پس از آن عثمانی شد و در سال ۷۲ درگذشت. <sup>(۳۰)</sup> ابوائل، شقیق بن سلمه اسدی نیز

علوی مذهب بود و در صفین شرکت داشت، ولی پس از آن به مذهب عثمانی تغییر موضع داد و هر بار که یادی از صفین می کرد، اظهار پشیمانی می نمود و از آن تنفر و بیزاری می جست. <sup>(۳۱)</sup> وی حتی بر ضد امیرالمؤمنین علیه السلام دروغ پردازی می کرد. <sup>(۳۲)</sup> و یا مانند شیبان بن مخرم که در صفین حضور داشت، اما عثمانی شد و در کربلا در سپاه <sup>(۳۳)</sup> ابن زیاد بود. حتی خود زیاد بن ابیه وقتی حاکم کوفه شد، به حجر بن عدی گفت که می دانی من جزو کسانی بودم که علی را دوست می داشتم، اما بدان که تمام آن محبت ها اینک در من به بغض و دشمنی تبدیل شده است. مؤید دیگر این موضوع، تعجب افرادی است که امیرالمؤمنین علیه السلام به آنان خبر می داد که در کشته شدن امام حسین علیه السلام شرکت خواهند داشت و به آن حضرت می گفتند که «ما چگونه این گونه باشیم در حالی که از شیعیان و اصحاب تو هستیم!» <sup>(۳۴)</sup>

این نشان می دهد که فعالیت های معاویه اثر گذاشته؛ حتی بر افرادی که تصور نمی کردند روزی از تشیع روی گردانند و از عملکرد دیروز خود پشیمان شوند و در جبهه مخالف قرار گیرند. بنابراین ما نمی توانیم دهه های چهل و پنجاه را نادیده بگیریم؛ چرا که بیست سال، زمان کمی برای تغییر افکار عمومی نیست. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز وقتی پس از بیست و سه سال به خلافت رسید، با همین مشکل روبه رو بود. او با جامعه اسلامی بیست و سه سال پس از پیامبر صلی الله علیه و آله روبه رو بود که جوانان این دوره او را تنها در حد یکی از مسلمانان و پسر عمو و داماد رسول خدا صلی الله علیه و آله می شناختند. <sup>(۳۵)</sup> شاهد این تغییر نگرش سیاسی و مذهبی در کوفه، گزارشی است که می گوید پس از صد سال شیعیان کوفه به سی نفر نمی رسیدند. <sup>(۳۶)</sup>

به هر حال، با توجه به تمام این تغییرات سیاسی و سیاست‌های جدید امویان در این دوران که زمینه‌های قبلی آن در کوفه به وجود آمده بود، شاهد جمعیت قابل توجهی از عثمانی‌مذهب‌ها در کوفه هستیم؛ به گونه‌ای که ساکنین برخی از محله‌های کوفه یکپارچه عثمانی‌مذهب بوده‌اند؛ مانند محله کناسه و خطه.<sup>(۳۷)</sup> برخی قبایل مانند قبیله بنی اود از قحطان نیز سب و لعن به امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و حتی حضرت فاطمه (س) را از افتخارات خود می‌دانستند.<sup>(۳۸)</sup> افزون بر محله و برخی قبایل، حتی این اختلاف سیاسی می‌توانست در خانواده‌ها باشد و مثلاً برادر با برادر، پدر و پسر و یا زن و شوهر با هم اختلاف داشته باشند و یکی عثمانی و دیگری علوی باشد؛ مانند علی بن قُرظَه و عمرو بن قُرظَه که اولی عثمانی بود و دومی علوی و از شهدای کربلا. همچنین کعب بن جابر و زنش<sup>(۳۹)</sup> و هرثمه بن مسلم و زنش که همسرانشان از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بودند.<sup>(۴۰)</sup> بنابراین، همراهی شوهر و برادر و دیگر خویشاوندان با سپاه عمر بن سعد به علت داشتن تفکر عثمانی، و گریه همسران و برادران و پدرانیشان بر اسرای کربلا به علت داشتن تفکر شیعی، امری طبیعی است و هیچ تعارضی در این میان نیست.

منابع تاریخی از حضور دو گروه اموی و مروانی در سال‌های ۵۰ تا ۸۰ در کوفه به ما خبر می‌دهد. عبیدالله بن حُر، که خود عثمانی بود، از گروه اموی در کوفه خبر داده است. وی به امام حسین علیه السلام هشدار داد که شیعیان او از ترس شمشیرهای اموی کوفی، در خانه‌های خود مخفی شده‌اند.<sup>(۴۱)</sup> به یقین، هر چند فرض بر این باشد که تعداد آنان کم‌تر از شیعیان بوده، اما از نظر کیفی (اشراف و عریف‌ها) و دیگر عوامل تا بدان اندازه بوده که شیعیان را به اتخاذ موضع انفعالی وادار کند. درگیری شدید میان نیروهای ابن زیاد و مسلم بن عقیل



که کشته‌ها بر جای گذاشت، مؤید حضور نیروهای اموی و عثمانی است.<sup>(۴۲)</sup> همچنین وقتی عبدالملک برای جنگ با مصعب وارد مسکن شد، به گروه مروانیان کوفه نامه نوشت و آنان را به یاری طلبید که از جمله این افراد حجار بن ابجر و زحر بن قیس و محمد بن عمیر بودند.<sup>(۴۳)</sup>

با توجه به این تغییرات سیاسی و حضور نیروهای عثمانی در کوفه است که در کنار حرکت شیعیان و رهبران شیعی مذهب بر ضد یزید، شاهد بیعت شام و عراق با یزید پیش از مدینه هستیم.<sup>(۴۴)</sup> چگونه است که مغیره وقتی پیشنهاد ولایتعهدی یزید را به معاویه می‌دهد، با اطمینان به او می‌گوید که زیاد بصره را راضی خواهد کرد و من کوفه را؟! ابن خلدون می‌گوید: «مغیره چون به کوفه بازگشت، هر یک از پیروان بنی امیه - که به نظر می‌رسد اشراف و رؤسای قبایل منظور باشند - به نزد او می‌آمد، این موضوع را با او در میان می‌گذاشت و آنان نظر او را می‌پذیرفتند و با یزید بیعت می‌کردند و از طرف خود و افراد قبایل خود اعلام وفاداری و رضایت می‌کردند. مغیره گروهی را به ریاست پسرش موسی به نزد معاویه فرستاد و این موضوع را به اطلاع او رساند.<sup>(۴۵)</sup>»

تحلیل ابوجعفر اسکافی درباره‌ی شهرهای اسلامی نیز حاکی از گسترش تفکر عثمانی در کوفه است. وی در این باره می‌گوید: «تمام مردم بصره و بسیاری از مردم کوفه و مدینه با علی علیه السلام دشمن بودند، و تمام مردم مکه و قریش و بنی امیه و جمهور مردم که از آنان تبعیت می‌کردند، با امیرالمؤمنین علیه السلام ساز دشمنی و مخالفت داشتند.<sup>(۴۶)</sup>»

حضور قابل توجه مذهب عثمانی در کوفه تا بدان اندازه بود که وقتی عبدالله بن مطیع از طرف عبدالله بن زبیر حاکم کوفه شد، برای رضایت آنان به سائب بن مالک وعده‌ی اجرای سیره‌ی عمر و عثمان را داد.<sup>(۴۷)</sup> گرچه سائب سیره‌ی

عثمان را رد کرد و ضرر سیره ی عمر را کم تر دانست و خواهان اجرای سیره ی امیرالمؤمنین علیه السلام شد، اما چنین وعده ای از عبدالله بن مطیع گویای نفوذ و حاکمیت این دو مذهب سیاسی - مذهبی در میان توده ی کوفیان است. حتی می توان گفت که چنین پیشنهادی غلبه مذهب عثمانی را در کوفه می رساند.

در قرن دوم و سوم مذهب عثمانی در کوفه رشد و توسعه چشم گیری داشته است؛ به طوری که کوفه به یک شهر عثمانی و ضد علوی تبدیل شد و اوضاع سیاسی آن به گونه ای شد که روزی با آن که به راحتی به عثمان بد می گفتند، دیگر کسی نمی توانست از اعمال بد و ظلم های معاویه و امویان در آن بگوید. چنان که صاحب کتاب الغارات، ابن هلال ثقفی کوفی (م. ۲۸۳)، نتوانست از ترس مخالفان مذهب علوی کتاب «المعرفة» را که درباره ی فضایل ائمه اطهار علیهم السلام و مثالب دشمنان آنان بود، در کوفه قرائت کند و آن را در اصفهان - جایی که به تسنن شهره بود - قرائت نمود. <sup>(۴۸)</sup>

با توجه به این مطالب است که مذهب عثمانی در قرن اول و دوم و سوم در کوفه به گونه ای توسعه می یابد که افراد زیادی از تابعین و نیز فقها، محدثان، قاضیان و قاریان کوفی را عثمانی مذهب معرفی کرده اند. در ذیل به نام برخی از این افراد اشاره می شود: ابوبردة بن ابوموسی اشعری کوفی (م. حدود سال ۱۰۰) <sup>(۴۹)</sup>؛ ابوبکر بن ابوموسی اشعری کوفی، قاضی کوفه (م. اندکی پس از برادرش ابوبرده در سال ۱۰۳ و یا ۱۰۴) <sup>(۵۰)</sup>؛ ابو موسی اشعری <sup>(۵۱)</sup>؛ حنظلة بن ربیع کوفی (م. در زمان حکومت معاویه) <sup>(۵۲)</sup>؛ سِماک بن مخرمة اسدی کوفی (زنده تا خلافت معاویه) <sup>(۵۳)</sup>؛ شقیق بن سلمة اسدی؛ ابو وائل کوفی <sup>(۵۴)</sup>؛ شمر بن عطیه کوفی، از غالیان عثمانی در کوفه <sup>(۵۵)</sup>؛ عبدالله بن ادربیس کوفی <sup>(۵۶)</sup>؛ عبدالله بن حبیب بن ربیعه، ابو عبدالرحمن سلمی کوفی <sup>(۵۷)</sup>؛ عبدالله بن عکیم جهنی <sup>(۵۸)</sup>؛

عبدالله بن حر جُعفی که در صفین با معاویه بود <sup>(۵۹)</sup>؛ عبدالله بن ابی الهذیل از تابعین کوفه <sup>(۶۰)</sup>؛ عدی بن عمیره بن فروة بن زرارة بن ارقم کوفی <sup>(۶۱)</sup>؛ عربان بن هیثم بن اسود <sup>(۶۲)</sup>؛ فضیل بن فضالة قیسی بصری کوفی <sup>(۶۳)</sup>؛ قیس بن ابی حازم کوفی (م. ۷۷ یا ۷۸) <sup>(۶۴)</sup>؛ مسروق بن اجدع ابو عائشه کوفی (م. ۶۳) <sup>(۶۵)</sup> وی علاوه بر این که خود عثمانی بود، با تبلیغات و سخنان خود، ابو وائل را نیز که علوی مذهب بود به مذهب عثمانی در آورد. <sup>(۶۶)</sup>؛ مغیره بن عبدالله بن معرض اسدی کوفی (م. حدود ۸۰) <sup>(۶۷)</sup>؛ وائل بن حجر حضرمی <sup>(۶۸)</sup>؛ هیثم بن اسود نخعی مدحجی ابوالعربان الکوفی <sup>(۶۹)</sup> (ابن سعد او را از طبقه اول مردم کوفه برشمرده است. او از بزرگان و رؤسای قبیله مدحج و خطیب و شاعر بود. <sup>(۷۰)</sup> مرزبانی او را از جمله شعرای عثمانی مذهب برشمرده که بر ضد حجر بن عدی شهادت داد. <sup>(۷۱)</sup> حتی ابن حجر او را ناصبی معرفی کرده است. <sup>(۷۲)</sup>؛ یوسف بن عطیة بن ثابت، از تابعین کوفه. <sup>(۷۳)</sup>

همان گونه که ملاحظه می شود، افراد نام برده شده اهل کوفه بوده اند و این نشان می دهد که حرکت و خیزش قابل توجهی در این جهت صورت گرفته و فعالیت های تبلیغی و سیاسی قرن اول مؤثر واقع شده است.

### ملاک ها و مشخصه های عثمانی مذهبیان

تعریف تفکر عثمانی و شناخت آن از نظر فرقه شناسی و تاریخی تا حد قابل توجهی کسانی را که دارای چنین تفکری بوده اند می شناساند، اما تعریف مفهومی عثمانی، برای شناخت عثمانی مذهبیان چندان راهگشا نیست و باید تبیین شود که با چه ملاک ها و مشخصه های خارجی افرادی را می توان عثمانی مذهب دانست؛ حتی اگر مورخان و محدثان چنین فردی را به عثمانی توصیف نکرده باشند؟ به عبارت دیگر، نماد تفکر عثمانی چیست؟ چنانچه ما

بتوانیم این نمادها را در عملکرد آنان نشان دهیم، بهتر می توانیم به بازتاب این تفکر در حادثه کربلا پی ببریم.

شناخت این ملاک ها و نمادها، ممکن است راه های مختلفی داشته باشد، اما به نظر می رسد که در مرحله نخست می توانیم آن ها را از عملکرد و از آنچه درباره ی عثمانی مذهبیان بیان کرده اند به دست آوریم و آن ها را میزان شناخت افرادی قرار دهیم که مورخان به عثمانی بودن آنان تصریح نکرده اند. حاصل این گزارش ها فهرستی است که توضیح آن به قرار ذیل است. البته شاید برخی از این ملاک ها به تنهایی برای اثبات عثمانی بودن یک نفر کافی باشد و ممکن است برخی از آن ها نیاز به ضمیمه شدن با ملاک های دیگر داشته باشد.

#### ۱ - مقدم کردن عثمان بر امیرالمؤمنین علیه السلام

چنان که گذشت، این مطلب حداقل چیزی است که یک عثمانی مذهب بدان اعتقاد دارد. (۷۴)

#### ۲ - بیعت نکردن با امیرالمؤمنین علیه السلام

عثمانی مذهب ها حکومت امیرالمؤمنین را به هیچ وجه قبول نداشتند و آن را به رسمیت نمی شناختند و از دوران آن حضرت به «دوران فتنه» تعبیر می کردند. به این مورد می توان افرادی را اضافه کرد که در مرحله نخست، بیعت کردند، ولی پس از آن بیعت خود را شکسته، از امیرالمؤمنین علیه السلام منحرف شدند؛ مانند طلحه و زبیر.

#### ۳ - شرکت نکردن و عدم همراهی با امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ های جمل

و صفین و نهروان

درباره ی بسیاری از عثمانی مذهبیان به این مطلب تصریح شده است؛ مانند زید بن ثابت و قیس بن ابی حازم. (۷۵) بنابراین افرادی که در سوابق سیاسی

آنان این نکته بیان شده هر چند از او به «عثمانی» تعبیر نکرده اند؛ چون همان عملکرد عثمانی مذهببان را داراست - از نظر رفتارشناسی سیاسی، عثمانی تلقی می شود.

#### ۴ - یاری و همراهی کردن معاویه در صفین

می توان گفت که معاویه با شعار دفاع از خلیفه مظلوم و خونخواهی او، تمام شامیان را به دور خود جمع کرد و در صفین حاضر نمود. ایمن بن خریم اسدی در شعری که سرود اشاره کرده که هشتاد هزار نفر در کنار معاویه شمشیر به دست گرفتند که دینشان عثمانی بود.

ثمانین ألفاً دین عثمان دینهم / کتاب فیها جبرئیل یقوده <sup>(۷۶)</sup>

شاید مورخان نیز بر همین اساس، کسانی را که در صفین معاویه را همراهی کردند صراحتاً عثمانی دانسته اند. حتی کسانی هم که شامی نبودند و از مناطق دیگر، از جمله کوفه، به معاویه ملحق شده بودند، دارای این اندیشه سیاسی بودند؛ مانند عبیدالله بن حر جُعیفی. وی عثمانی مذهب بود و به شام رفت و نزد معاویه بود تا در صفین او را همراهی کرد. <sup>(۷۷)</sup>

#### ۵ - بغض و دشمنی نسبت به امیر المؤمنین علی علیه السلام و سب و لعن آن

حضرت و نیز اهل بیت علیهم السلام و تبری از آنان

بغض و دشمنی می تواند به اشکال مختلف بروز و ظهور نماید؛ سب و لعن از نوع افراطی عثمانی است که معاویه رهبری این تفکر را داشت و امویان و مروانیان نمونه کامل این گروه هستند. درباره ی بسیاری از عثمانی مذهببان به این نکته تصریح شده است؛ مانند عبدالله بن شقیق. <sup>(۷۸)</sup> آنان معمولاً از تعبیر کذاب و ابوتراب برای اظهار دشمنی خود و سب و لعن امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان و اصحاب گرامی اش استفاده می کردند. چنان که وقتی ابن زیاد پس از

حادثه کربلا خواست به امام علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام توهین کند، از آن دو بزرگوار به کذاب بن کذاب تعبیر کرد که با جواب تند عبدالله بن عقیف از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام روبه رو شد. <sup>(۷۹)</sup>

شاید علت به کارگیری این تعبیر از سوی دشمنان، در اخباری باشد که امام درباره ی فضائل خود و آینده و اتفاقات پس از خود می داد و کسانی که به او اعتقاد نداشتند این اخبار را انکار کرده، به امام تهمت «کذب» و یا کفایت می زدند و می گفتند که مگر خدا او را بر اخبار غیبی آگاه کرده است؟! <sup>(۸۰)</sup> شاهد این مطلب این که امام در خطبه ای اعلام نمود که «انا عبدالله و اخو رسوله لایدعیها الا کذاب مفر». مردی بر خاست و گفت: «من این کلام را بر زبان جاری می کنم تا کذب او معلوم گردد.» و چون این ادعا را نمود، تشنج به او دست داد و بر زمین افتاد و دوستانش او را به خانه بردند، اما طولی نکشید که از دنیا رفت. <sup>(۸۱)</sup> همچنین به اصحاب خاص آن حضرت مانند میثم تمار و حبیب بن مظاهر و رشید هجری «کذاب» می گفتند؛ زیرا امیرالمؤمنین علیه السلام از آینده ی آنان خبر داده بود و آنان این اخبار را برای مردم می گفتند. <sup>(۸۲)</sup> وقتی میثم دستگیر شد، عمرو بن حریث برای معرفی او به زیاد گفت: «این میثم تمار دروغگو، غلام علی بن ابی طالب دروغگو است.» میثم جواب داد: «من راستگو، غلام علی بن ابی طالب راستگو هستم که او به حقیقت امیرالمؤمنین است. <sup>(۸۳)</sup>» نمونه دیگر، ماجرای علی بن عبدالله بن عباس است که وقتی ولید بن عبدالملک او را دستگیر کرد، او را شلاق زدند، سپس وارونه بر استری سوارش کردند و در شهر حرکت دادند و برای معرفی او می گفتند: «این علی بن عبدالله کذاب است.» یکی از او پرسید: «برای چه تو را کذاب می گویند؟»

گفت: «بدین سبب که من به ایشان خبر داده ام که در آینده ای نزدیک حکومت به فرزندان من خواهد رسید و به خدا قسم که چنین نیز خواهد شد.»<sup>(۸۴)</sup>

#### ۶- جعل روایات و دروغ پردازی بر ضد امیرالمؤمنین علیه السلام

بسیاری از روایات بر ضد امیرالمؤمنین علیه السلام پس از آن بخشنامه سیاسی معاویه در دوران او ساخته و شایع شد. فضیلت تراشی برای عثمان، آن قدر شایع شد که خود معاویه دستور توقف آن را داد.<sup>(۸۵)</sup> سیاست معاویه و بنی امیه این بود که از چهرهای مذهبی و فرهنگی صحابه و تابعین در این جهت استفاده کنند. به عنوان نمونه، معاویه از سمره بن جندب، صحابی مشهور، خواست تا بگوید آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾<sup>(۸۶)</sup> در شأن و منزلت ابن ملجم نازل شده و آیات ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْجَبُكُ قَوْلَهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُ الْخِصَامِ﴾<sup>(۸۷)</sup> و ﴿وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ﴾<sup>(۸۸)</sup> در مذمت علی علیه السلام نازل شده است. وی با پرداخت چهارصد هزار درهم، سمره را به بیان چنین دروغی راضی کرد.<sup>(۸۸)</sup> همچنین عوانة بن حکم، اخباری مشهور کوفه، در جهت خواسته های بنی امیه روایت می ساخت. وی کتابی به نام کتاب سیره معاویه و بنی امیه نوشت و ابن ندیم این کتاب را در فهرست خود نام برده است.<sup>(۸۹)</sup>

#### ۷- ادبیات سیاسی اموی

استعمال کلماتی مانند «ابوتراب» برای امیرالمؤمنین علیه السلام و «ترابیه» برای شیعیانش، از جمله ادبیات سیاسی عثمانی مذهبان است. تنها عثمانی مذهبان و در رأس آنان امویان و مروانیان از این تعابیر استفاده می کردند؛ حتی در منابع دیده نشده است که خوارج از امیرالمؤمنین علیه السلام به ابوتراب و از شیعیانش به ترابیه نام برده باشند.

#### ۸ - پذیرش مناصب سیاسی و نظامی از طرف امویان و مروانیان

این امر طبیعی است که نه معاویه می توانست پست های سیاسی و نظامی را به شیعیان بسپارد و به آنان اعتماد داشته باشد، و نه شیعیان حاضر بودند با کمک و همراهی آنان پایه های حکومت معاویه و مروانیان استوار بماند. بنابراین، عدم اعتماد و دوری از هر دو طرف بوده است. به طور کلی هر حکومتی کارگزاران خود را از افرادی انتخاب می کند که با سیاست های خود موافق باشند. ابوبکر از بنی هاشم استفاده نکرد، عثمان بیش تر کارگزاران خود را از امویان انتخاب کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز تمامی آنان را عزل و افراد صالح را جایگزین آنان کرد.

#### ۹ - همپیمانی با بنی امیه و عثمانی مذهب ها

این همپیمانی می تواند گونه های مختلف مانند پیمان حلف و یا پیمان ولاء باشد. این موضوع طبیعی است که موالی و حلفا از نظر سیاسی سمت و سویی را انتخاب کنند که با دیگران عقد ولاء و یا حلف بسته اند و از باب «مولى القوم منهم» یکی از آن ها باشند.

#### ۱۰ - مخالفت صریح و شرکت در سرکوب جنبش های شیعی و قتل شیعیان

##### به خصوص تشیع مذهبی

تعداد زیادی را نام برده اند که عثمانی مذهب بوده و در سرکوب قیام های شیعی و قتل شیعیان نقش ایفا می کرده اند؛ مانند کسانی که بر ضد حجر شهادت دادند و آن شهادتنامه ظالمانه را نوشته و امضا کردند تا حجر و یارانش شهید شدند؛ مانند هیثم بن اسود ابوالعربان. <sup>(۹۰)</sup> معاویه وقتی با اعتراض عایشه درباره ی شهادت حجر و یارانش روبه رو شد، به او گفت: «کسانی که بر ضد او شهادت داده بودند حجر و یارانش را به قتل رسانده اند.» <sup>(۹۱)</sup> البته حجر نیز در



وقت شهادت گفت: «خدایا تو را بر امت خویش به کمک می طلبم. کوفیان بر ضد ما شهادت دادند و شامیان ما را به قتل رساندند.» (۹۲)

### آشنایی با عثمانی مذهبان نقش آفرین در حادثه کربلا

همان طور که پیش از این دانسته شد، مذهب عثمانی در طی دهه های چهل و پنجاه رشد و توسعه قابل توجهی به خصوص در کوفه داشته است و در این مدت افراد بسیاری، حتی با داشتن زمینه های تشیع، به این مذهب گرایش پیدا کردند. عدم توجه به این موضوع، ما را از شناخت و تحلیل درست و صحیح عملکرد کسانی که به نوعی در ارتباط با قیام امام حسین علیه السلام نقش منفی ایفا کردند، باز خواهد داشت. بر این اساس، ضروری است که به بازنگری عمیق عملکرد و موضع گیری های این افراد در راستای مذهب عثمانی و ضد علوی، پرداخته شود تا ماهیت این افراد که در کوفه بوده و در پس پرده ی تشیع کوفه توانسته اند حقیقت خود را پنهان کنند، باز شناخته شود. بی توجهی به این مسائل است که دیگران را به تحلیل غلط درباره ی این افراد انداخته که آنان را شیعی معرفی کرده اند.

بدیهی است که از همه سپاهیان عمر بن سعد و افرادی که به اشکال مختلف در برابر قیام امام حسین علیه السلام ایستادند، اطلاعات در دست نیست. بنابراین، در این جا به برخی از آنان اشاره می شود که با توجه به سوابق و عملکرد سیاسی آنان و نصوص تاریخی و مشخصه ها و ملاک هایی که پیش تر برای معرفی عثمانی مذهب ها بدان اشاره شد، دارای تفکرات عثمانی بوده و نمی توان آنان را در شمار شیعیان دانست. بدیهی است که شرح حال این افراد مجال دیگری می طلبد.

در این جا ما این افراد را به دو دسته تقسیم کرده ایم: دسته نخست؛ کسانی که به عثمانی بودن آنان تصریح شده، و دسته دوم؛ کسانی که با توجه به سوابق و عملکرد سیاسی آنان و بر اساس نصوص تاریخی و مشخصه ها و ملاک هایی که پیش تر برای معرفی عثمانی مذهب ها بدان اشاره شد، این افراد دارای تفکرات عثمانی بوده و نمی توان آنان را در شمار شیعیان دانست.

### الف - دسته اول

#### ۱ - أبو بردة بن عوف ازدی

مورخانی چون نصر بن مزاحم و شیخ مفید به عثمانی مذهب بودن وی تصریح کرده اند. <sup>(۹۳)</sup>

#### ۲ - بشر بن شوط

او را به «العثمانی» توصیف کرده اند. <sup>(۹۴)</sup> وی رحمان بن عقیل را در کربلا به شهادت رساند.

#### ۳ - حصین بن تمیم (نمیر)

در منابع او را تمیم و گاه نمیر گفته اند. برخی نیز او را حصین بن نمیر تمیمی گفته اند. <sup>(۹۵)</sup> او منافقی است که در زمان رسول خدا ﷺ زکات را دزدید <sup>(۹۶)</sup> و تصمیم داشت رسول خدا ﷺ را در بازگشت از تبوک با رم دادن شتر آن حضرت به درون دره ترور کند. <sup>(۹۷)</sup> وی ناصبی بود و به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام ناسزای فراوان می داد. <sup>(۹۸)</sup> هوای بنی امیه را در سر داشت <sup>(۹۹)</sup> و عضو فعال اموی در حادثه کربلا و قتل عام مردم مدینه، و جانشین مسلم بن عقبه به هنگام حمله به ابن زبیر و جسارت آنان به خانه خدا و سوزاندن آن بود. <sup>(۱۰۰)</sup> مختار سر او را برای محمد بن حنفیه فرستاد. <sup>(۱۰۱)</sup>

#### ۴ - شریح بن حارث کندی قاضی کوفه

وی عثمانی مذهب بود <sup>(۱۰۲)</sup> و برای یاری و کمک رسانی به عثمان بسیار تلاش کرد. نیز بر ضد حجر شهادت داد. <sup>(۱۰۳)</sup> مختار خواست او را قاضی کوفه کند، ولی او خود را به بیماری زد و اصحاب مختار به وی گفتند که او عثمانی مذهب است و بر علیه حجر شهادت داده است. <sup>(۱۰۴)</sup> امام خواست او را از منصب قضا عزل کند ولی به خاطر مردم کوفه این کار را نکرد.

#### ۵ - شیبان بن مخرم

درباره اش تصریح کرده اند که وی نه تنها عثمانی بود، بلکه به شدت از امیرالمؤمنین علیه السلام اظهار تنفر و دشمنی می کرد. <sup>(۱۰۵)</sup> وی در صفین حضور داشت و نقل می کند که چون به کربلا رسیدیم امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داد که در این مکان کسانی شهید خواهند شد که از تمام شهدای روی زمین بافضیلت ترند. شیبان گوید: «من گفتم به خدای کعبه که این نیز یکی دیگر از دروغ های اوست! و برای این که سخنم را ثابت کنم، استخوان پای الاغ مرده ای را که در آن جا بود، در مکانی که امیرالمؤمنین نشسته بود در خاک پنهان کردم. چون امام حسین کشته شد دیدم جسد او در همان مکان افتاده و اجساد اصحابش در اطراف او قرار دارند.» <sup>(۱۰۶)</sup> این داستان را به پسرش میمون بن شیبان نیز نسبت داده اند.

#### ۶ - طارق بن مبارک

وی را از موالی بنی امیه برشمرده اند. او کسی است که وقتی سر مقدس امام حسین علیه السلام را به کوفه آوردند، به دستور ابن زیاد آن را حجامت نمود. <sup>(۱۰۷)</sup>

#### ۷ - عبدالرحمن بن ابی عمیر ثقفی

وی ظاهراً عبدالرحمن بن عبدالله بن عثمان ثقفی است که از طرف معاویه حاکم موصل بود و سر عمرو بن حمق خزاعی را به انتقام عثمان از تن جدا کرد

و برای معاویه فرستاد. <sup>(۱۰۸)</sup> وی در سال ۵۸ حاکم کوفه از طرف معاویه بود. به هنگام قیام مسلم، مختار قصد ملحق شدن به او را داشت که هانی بن ابی حیه الوداعی موضوع را به عمرو بن حریث اطلاع داد. وی نیز عبدالرحمن بن ابی عمیر ثقفی و زائده بن قدامة بن مسعود را مأمور دستگیری او کرد.

#### ۸ - عبدالله بن مسلم بن سعید حَضْرَمِی

در نام او اختلافاتی در منابع دیده می شود. او را عبیدالله بن مسلم بن شعبه حَضْرَمِی و یا قرشی نیز گفته اند. ابن عبدالبر نسب او را از قریش نیافته است. <sup>(۱۰۹)</sup> شاید این نسبت از آن جهت است که وی حلیف بنی امیه بوده. <sup>(۱۱۰)</sup> هر چند پیمان حلف او با بنی امیه برای جهت گیری و گرایش های سیاسی او به آنان کافی است، با این حال شهادت ظالمانه او بر حجر بن عدی <sup>(۱۱۱)</sup> و اقرار خود او به اموی بودنش در صدر نامه ای که به یزید نوشت نیز مؤید این مطلب است. <sup>(۱۱۲)</sup> وی در آن نامه بر نعمان بن بشیر به خاطر سستی و مدارا نمودن با مسلم بن عقیل ایراد گرفت و از یزید خواست تا شخص دیگری را به جای نعمان، حاکم کوفه کند. یزید نیز در نامه خود به ابن زیاد از عبدالله بن مسلم حَضْرَمِی و افراد دیگری که همانند او خبر سستی نعمان را گزارش کرده بودند، با عنوان «کتب الی شیعتی من اهل الکوفه» یاد می کند <sup>(۱۱۳)</sup> و بدین طریق مهر تأییدی بر اموی بودن او زده می شود.

#### ۹ - عَزْرَةَ بن قیس (عزرة) بَجَلِی احمسی

شیخ مفید نامش را عروة بن قیس گفته. <sup>(۱۱۴)</sup>، ولی عزره صحیح است. <sup>(۱۱۵)</sup> او نیز بر حجر شهادت داد. <sup>(۱۱۶)</sup> عثمانی مذهب بوده و به نظر می رسد که رابطه اش با جریر بن عبدالله که از امیرالمؤمنین عليه السلام جدا شد، در گرایش وی به

مذهب عثمانی دخالت داشته است. عزره بر سر این موضوع با زهیر مجادله کرد. وی در کربلا فرمانده سواره نظام سپاه ابن سعد بود. <sup>(۱۱۷)</sup>

#### ۱۰ - عُمارة بن عُقبة بن ابی مُعیط

برادر ولید بن عقبه و جاسوس معاویه در کوفه و کسی که خبر آمدن مسلم و رفتار ضعیف و سستی نعمان را به یزید گزارش داد و از او خواست تا شخص دیگری را به جای نعمان، حاکم کوفه نماید.

#### ۱۱ - عمر بن سعد بن ابی وقاص

فرمانده سپاه ابن زیاد. عثمانی مذهب بود و علیه حجر بن عدی شهادت داد. <sup>(۱۱۸)</sup> وی همانند دیگر عثمانی مذهبیان خبر آمدن مسلم را به یزید اطلاع داد و خواهان تعویض نعمان شد و همان طور که بیان شد، یزید از این افراد به شیعیان خود نام برده است.

#### ۱۲ - کثیر بن عبدالله شعبی

وی کسی است که در کربلا حاضر شد و از طرف ابن سعد مأمور شد تا به نزد امام حسین علیه السلام رفته و از هدف حرکت او به سوی کوفه جويا شود. در معرفی او گفته اند که وی فردی شجاع و بی باک و نیز به شدت با اهل بیت دشمن بود. <sup>(۱۱۹)</sup>

#### ۱۳ - کثیر بن شهاب حارثی مُذحَجی، ابو عبدالرحمن و یا ابو شهاب

وی سید و بزرگ مُذحَجیان کوفه و در عین حال مردی بسیار بخیل بود. <sup>(۱۲۰)</sup> مغیره بن شعبه او را در سال ۴۹ هـ برای سرکوب شُبیب بن بَجرة خارجی اعزام کرد و کثیر غائله شیب را با قتل او در آذربایجان خاتمه داد. <sup>(۱۲۱)</sup> وی از طرف عمر و زمانی از طرف معاویه و نیز مغیره بن شعبه حاکم ری و دستی شد. <sup>(۱۲۲)</sup> درباره اش تصریح شده است که عثمانی مذهب ناصبی بود. <sup>(۱۲۳)</sup> از این رو، بر

اساس دستور العمل معاویه، بر منبری به امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ جسارت کرده، آن حضرت را سب و لعن می کرد و تهمت زیاد به آن حضرت می زد. <sup>(۱۲۴)</sup> مغیره امارت همدان را نیز به او داد. <sup>(۱۲۵)</sup> پس از مغیره بن شعبه، زیاد بن ابیه حاکم کوفه شد و او را بر امارت ری باقی گذاشت. <sup>(۱۲۶)</sup>

کثیر بن شهاب از جمله امضاکنندگان شهادت ظالمانه بر ضد حجر بن عدی بود. وی مأمور رساندن شهادت نامه و خود حجر و یارانش به نزد معاویه شد. <sup>(۱۲۷)</sup> او از فعالان اشراف کوفه در جهت شکست قیام مسلم بود. به هنگام محاصره ی دارالاماره توسط نیروهای مسلم، او نخستین کس از اشراف کوفه بود که ابن زیاد او را مأمور کرد تا مردم را از مخالفت با او و همراهی با مسلم بن عقیل بر حذر دارد. سخنان او در میان مردم و به خصوص قبیله مذحج که او بزرگ آنان بود، نقش مهمی در پراکنده کردن مردم از دور مسلم و شکست قیام او داشت. <sup>(۱۲۸)</sup> او عبدالاعلی بن یزید را که سلاح به دست قصد یاری کردن مسلم را داشت، دستگیر و به نزد عبیدالله برد و او را زندانی کردند. <sup>(۱۲۹)</sup> از این رو یزید به پاس هواداری و خدمت شایسته او، به عبیدالله فرمان داد تا او را حاکم ماسَبَدان و مِهْرَجَان قُدُق و حُلُوَان و ماهین کند و خود زمینی در ایالت جبال در نزدیکی دینور به او داد. وی نیز در آن جا قصری ساخت که به قصر کثیر معروف است. <sup>(۱۳۰)</sup>

کثیر بن شهاب پیش از قیام مختار و یا در اوائل آن از دنیا رفت و مختار در سخنرانی سجع گونه خود قسم یاد کرد که قبر او را خواهد شکافت و جسد او را از قبر بیرون خواهد کشید تا مجازات نماید. <sup>(۱۳۱)</sup>

۱۴ - کعب بن جابر بن عمرو العتکی الازدی

وی شاعر و از نیروهای عمر بن سعد بود که بریر بن حضیر را به شهادت رساند و چون به کوفه بازگشت مورد سرزنش زنش قرار گرفت. (۱۳۲) او در اشعار و مناجات خود که در جای خود بدان خواهیم پرداخت، به تفکر عثمانی و ضد شیعی خود اعتراف کرد. کعب در سال ۶۶ از دنیا رفت. (۱۳۳) برادرش عبدالعزیز نیز از شاعران و نزدیکان بنی امیه بود. (۱۳۴) ثابت پسر کعب نیز از شاعران و شجاعان و اشراف عرب در دولت مروانیان بود که در جنگ‌ها و حوادث خراسان حضور داشت و در سال ۱۰۲ درگذشت. (۱۳۵)

#### ۱۵ - هرثمه بن ابی مسلم (یا هرثمه بن سلمه یا سلمی)

وی عثمانی بود (۱۳۶) و داستان نزول امام علی علیه السلام را به کربلا پس از بازگشت از جنگ صفین روایت کرده است. وی وقتی به کوفه بازگشت، در مقام انکار آن حضرت داستان را برای همسرش که از شیعیان امیرالمؤمنین بود، نقل کرد و او پاسخ داد: «امیرالمؤمنین تنها سخن به حق و حقیقت می گوید.» هرثمه گوید: چون امام حسین به طرف کوفه آمد، من از جمله کسانی بودم که عبیدالله آنان را از کوفه برای مقابله با امام حسین علیه السلام به کربلا اعزام کرد و چون بدان جا رسیدم و چشمم به صحنه افتاد، سخنان علی علیه السلام به یادم افتاد. پس به نزد امام حسین آمدم و ماجرا را گفتم و چون آن حضرت از تصمیم من سؤال کرد، گفتم: «نه با تو و نه بر ضد تو خواهم بود.» امام فرمودند: «پس از این جا دور شو تا کشته شدن ما را نبینی؛ چرا که به خدا سوگند، امروز هر که صدای ما را برای طلب یاری بشنود و یاری نکند، خداوند او را به رو در آتش جهنم خواهد افکند.» پس من بلافاصله از معرکه بیرون رفتم. (۱۳۷)

## ب - دسته دوم

این دسته کسانی هستند که بیش تر آن ملاک ها و مشخصه های عثمانی مذهببان در زندگی سیاسیشان نمود چشمگیری دارد. این افراد عبارتند از:

### ۱۶ - اسماء بن خارجه ابوحسان و یا ابومحمد فزاری کوفی

از اشراف کوفه و رئیس و بزرگ بنی فزاره. دینوری از او به شیخ اهل الکوفه و سیدهم نام برده است. <sup>(۱۳۸)</sup> با این حال مردی شارب الخمر بود و یک بار در حال مستی، مادر خود را زد و چون به حالت عادی باز گشت و رفتار او را به وی گفتند، در شعری خود را ملامت نمود. <sup>(۱۳۹)</sup> وی مورد احترام بنی امیه، به خصوص عبدالملک بن مروان و بشر بن مروان و حجاج بن یوسف، بود <sup>(۱۴۰)</sup> و از نظر خانوادگی نیز با آنان نسبت داشت. هند دختر اسماء همسر عبیدالله بن زیاد <sup>(۱۴۱)</sup> و بشر بن مروان و حجاج بن یوسف بود. <sup>(۱۴۲)</sup> بر ضد حجر بن عدی شهادت داد. <sup>(۱۴۳)</sup> او و پسرش حسان برای دستگیری هانی بن عروه تلاش کردند که به کشته شدن او انجامید. <sup>(۱۴۴)</sup> گویند فرزدق و یا عبدالله بن زبیر اسدی <sup>(۱۴۵)</sup> در شعری او را مورد ملامت قرار داد و او را مسؤول کشته شدن هانی دانست. وی همچنین تلاش زیادی برای سرکوب و قتل مسلم بن عقیل کرد. وی در کربلا در سپاه عمر بن سعد حاضر شد. <sup>(۱۴۶)</sup> مختار در سخنرانی سجع گونه خود قسم یاد کرد که جسد او را خواهد سوزاند. <sup>(۱۴۷)</sup> بنا بر برخی دیگر از گزارش ها وی در آن موقع زنده بود و پس از شنیدن سخنان مختار از کوفه به «ذروه» فرار کرد و مختار خانه او را خراب کرد. وی در آن ناحیه بود تا مختار کشته شد و به کوفه باز گشت. <sup>(۱۴۸)</sup>

او حجاج را بر کمیل بن زیاد و عمیر بن ضابی تحریک کرد و گفت که آن دو از جمله کسانی بودند که بر ضد عثمان تلاش کردند. این امر سبب شد تا حجاج



آن دو را به شهادت رساند. (۱۴۹) اسماء در ۸۰ (۱۵۰) یا ۹۰ سالگی از دنیا رفت. (۱۵۱)

#### ۱۷ - بکیر بن حمران احمري شامي

وی پیوسته در کنار کارگزاران و دنباله رو و مددکار بنی امیه بوده است. او را از ندیمان و نزدیکان ولید بن عقبه و سعید بن عاص و زیاد بن ابیه و عبیدالله بن زیاد برشمرده اند. شامی بودن او (۱۵۲) گرایش او را به بنی امیه و کارگزاران آنان بهتر توجیه می کند. زیاد او را برای دستگیری یکی از یاران حجر بن عدی به نام عبدالله بن خلیفه طائی به همراه گروهی دیگر فرستاد، ولی با قبیلہ طی درگیر شد و فرار کرد. (۱۵۳) پس از زیاد وی از نزدیکان عبیدالله بن زیاد بود. در جریان دستگیری مسلم حضور داشت و با او درگیر شد و مسلم را زخمی کرد، اما مسلم ضربه سختی به او زد که بنا بر برخی روایات، کشته شد (۱۵۴) و بنا بر روایات دیگر، زخمی شد و چون ابن زیاد خواست مسلم را به شهادت رساند، به بکیر دستور داد که از مسلم انتقام گیرد. وی او را به بام دار الاماره برد و مسلم را گردن زد. (۱۵۵)

#### ۱۸ - حجار بن ابجر

از اشراف کوفه بود و علیه حجر شهادت داد. (۱۵۶) در مقابل صد هزار درهم و بخشی از شام از طرف معاویه مأمور ترور امام حسن علیه السلام شد. (۱۵۷)

#### ۱۹ - خالد بن عُرْفَطَه عُدْرِي

وی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و حلیف بنی زهره بود. (۱۵۸) در فتح مدائن شرکت داشت و سعد بن ابی وقاص او را فرمانده جنگ با سپاه ایران در قادسیه کرد. پس از صلح امام حسن علیه السلام، هنگامی که معاویه وارد کوفه شد و در نخیله قرار گرفت، پرچم معاویه در دستان او بود و چون خواست وارد مسجد کوفه شود، از باب الفیل وارد شد و خالد بن عرفطه پرچم او را در مسجد

بر زمین زد. <sup>(۱۵۹)</sup> در همین زمان، شورش عبدالله بن حوسا در نخيله آغاز شد و او از طرف معاويه فرمانده سپاه اعزامی برای سرکوب عبدالله شد و او را کشت. <sup>(۱۶۰)</sup> در زمان زیاد، کوفه به چهار قسمت تقسیم شد و در هر قسمت، یکی از اشراف و بزرگان کوفه که عریف نام داشت، رئیس و نماینده ی والی گماشته شد. خالد بن عرفطه بر ربع تمیم و همدان بود. وقتی زیاد خواست از فعالیت های حجر جلوگیری کند، از اشراف کوفه - از جمله خالد بن عرفطه و جریر بن عبدالله و عدی بن حاتم و عمرو بن حجاج زبیدی و برخی دیگر - خواست تا به نزد حجر رفته، او را از ادامه فعالیت های شیعی خود باز دارند <sup>(۱۶۱)</sup>. و چون حجر دستگیر شد. خالد بر ضد او شهادت نامه ظالمانه ای را که زیاد تهیه کرده بود امضا کرد. <sup>(۱۶۲)</sup>

شیخ مفید خبری درباره ی او و حضورش در کربلا نقل کرده گوید: مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و خبر از مرگ خالد بن عرفطه داد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «اینچنین نیست و او نخواهد مرد تا این که سردار لشکر گمراهی شود، در حالی که پرچمدارشان حبیب بن حماز است.» مردی که خود را حبیب بن حماز معرفی می کرد، برخاست و گفت: «یا امیرالمؤمنین، من از شیعیان و دوستان شما هستم.» علی علیه السلام فرمود: «بترس از این که تو آن پرچم را بر دوش گیری، ولی چنین خواهی کرد و از این در مسجد [اشاره به باب الفیل] آن پرچم را وارد خواهی کرد.» چون ماجرای امام حسین علیه السلام و اعزام نیروهای عمر بن سعد پیش آمد، خالد پیشرو سپاه ابن سعد به پرچمداری حبیب بن حماز بود که از باب الفیل وارد مسجد شدند. <sup>(۱۶۳)</sup> او به مختار، کذاب می گفت. <sup>(۱۶۴)</sup> پسر خالد، ابوبکر نیز از ناصیبانی بود که وقتی به مدینه آمد، سعد بن مالک او و کسانی را که امیرالمؤمنین علیه السلام را سب می کنند مورد عتاب و سرزنش قرار داد. <sup>(۱۶۵)</sup>

## ۲۰ - زحر بن قیس بن مالک سعه جعفی

از بزرگان کوفه بوده و پیامبر ﷺ را نیز درک کرده بود. <sup>(۱۶۶)</sup> درباره ی شخصیت سیاسی - مذهبی او در دوران امیرالمؤمنین گزارش های مثبتی نقل شده که به هیچ وجه با شخصیت او پس از امیرالمؤمنین علیه السلام و قیام امام حسین علیه السلام سازگار نیست، بلکه تعارض کامل دارد. در دوران امیرالمؤمنین او را فردی شریف و شجاع از اصحاب و یاران امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام معرفی کرده اند. <sup>(۱۶۷)</sup> امام علی علیه السلام به او اعتماد داشت و هر گاه به او نگاه می کرد، می فرمود: «هر کس می خواهد به شهید زنده نگاه کند به زحر بن قیس بنگرد. <sup>(۱۶۸)</sup>» امیرالمؤمنین علیه السلام او را با نامه ای برای بیعت گرفتن از جریر بن عبدالله بجلی به ری فرستاد و زحر بن قیس در شعری امام علی علیه السلام را بهترین شخص پس از پیامبر ﷺ معرفی کرد و عبدالله را به بیعت با آن حضرت فرا خواند. <sup>(۱۶۹)</sup> وی در جنگ جمل و صفین حضور داشت و در رجزهای خود نیز، از مقام امیرالمؤمنین علیه السلام پس از پیامبر ﷺ یاد کرده و از امام به وصی تعبیر کرده است. <sup>(۱۷۰)</sup> در جنگ صفین ضحاک بن قیس را شکست داد. <sup>(۱۷۱)</sup> امیرالمؤمنین علیه السلام او را با چهار صد نفر به منطقه ققطانیه و مدائن اعزام کرد و او را حاکم آن جا نمود تا از تحرکات معاویه در آن جا جلوگیری کند. <sup>(۱۷۲)</sup> پس از شهادت امام علی علیه السلام، امام حسن علیه السلام به او پیام فرستاد تا از کسانی که در آن جا هستند بیعت بگیرد. <sup>(۱۷۳)</sup>

اما این سابقه درخشان با اخباری که درباره ی دوران معاویه و یزید نقل شده، قابل جمع نیست. او بر ضد حجر بن عدی شهادت داد. <sup>(۱۷۴)</sup> نیز فرمانده نگهبانان کوفه بود تا نگذارد کسی به امام حسین علیه السلام ملحق شود. <sup>(۱۷۵)</sup> او در سپاه عمر بن سعد در کربلا حضور یافت و ابوبکر بن علی را به شهادت رساند.

(۱۷۶) بنابر روایتی، امام حسین علیه السلام به زهیر بن قین در کربلا خبر داد که سر او را زحر بن قیس به نزد یزید خواهد برد. (۱۷۷) پس از حادثه کربلا وقتی سرهای شهدا را به کوفه آوردند و سر مقدس امام حسین علیه السلام را در کوچه های کوفه دور دادند، ابن زیاد زحر بن قیس را همراه ابوبرده و دیگران مأمور کرد تا آن را به نزد یزید ببرند. سخنان و گزارش او از واقعه کربلا در نزد یزید، حکایت از دشمنی زحر بن قیس نسبت به اهل بیت و تأییدی بر عثمانی بودن او دارد. وی گزارش خود را این گونه بیان کرد: «ای امیرالمؤمنین شما را به پیروزی و یاری خداوند بشارت باد! حسین بن علی به همراه هیجده نفر از اهل بیتهش و شصت نفر از شیعیانش به سوی ما (کوفه) آمدند و ما نیز به مقابله آنان رفتیم و او را به تسلیم در برابر حکم امیر ابن زیاد و یا جنگ فرا خواندیم او جنگ را بر تسلیم شدن ترجیح داد. ما نیز با طلوع خورشید از هر طرف بر آنان حمله کردیم و شمشیرهای خود را در میان آنان تا آخرین نفر قرار دادیم. اینک این اجساد برهنه و لباس های خونین آنان است که در آن جا افتاده و گونه هایشان خاک آلوده است. گرمای خورشید اجسادشان را می سوزاند و باد بر آنان می‌وزد و جز عقابان و کرکسان زائری ندارند.» (۱۷۸)

با شروع قیام مختار، عبدالله بن مطیع برای مراقبت از شهر زحر را به جبانه کنده فرستاد و با نیروهای مختار درگیر شد. (۱۷۹) وی همچنین از فرماندهان مصعب به هنگام محاصره ی مختار بود. (۱۸۰) اما وقتی عبدالملک خواست مصعب را شکست دهد، از زحر بن قیس و افراد دیگری که آنان را از گروه مروانبن عراق برشمرده اند، یاری طلبید. (۱۸۱)

این تعارض و دوگانگی شخصیت زحر بن قیس، برخی از جمله ابن عدیم را بر آن داشته که به دو نفر به این نام معتقد باشند. وی تشابه اسمی در نام و نام

پدر و کوفی بودن را علت این اشتباه دانسته و بیان می کند که زحر بن قیس جُعی غیر از آن کسی است که سر مقدس امام حسین علیه السلام را به نزد یزید برد. <sup>(۱۸۲)</sup> شاید از او به مذحجی و جعی نام بردن شاهی بر اختلاف میان آن دو باشد. <sup>(۱۸۳)</sup> اما برخی دیگر این تفاوت را نپذیرفته و به سوء عاقبت زحر بن قیس نظر داده اند. <sup>(۱۸۴)</sup>

## ۲۱ - شَبِث بن رَبِعی

وی مؤذن سجّاح، پیامبرِ دروغین بود و سپس اسلام آورد <sup>(۱۸۵)</sup> و از جمله کسانی است که عثمان را یاری رساندند. <sup>(۱۸۶)</sup> او بر ضد حجر شهادت داد <sup>(۱۸۷)</sup>، اما گفته شده که وی علوی بود. <sup>(۱۸۸)</sup> ممکن است این به سبب حضور او در صفین باشد، اما باید این نکته را در نظر داشت که گرچه به طور عموم، حضور در جنگ ها به همراه امیرالمؤمنین علیه السلام نشانه همفکری با امام، و عدم حضور نشانه موضع ضد علوی است، ولی استثنائاتی نیز هست که کسانی در صفین حاضر شدند که اعتقادی به امام نداشتند و منافق بودند. هم نقش جاسوس را بازی می کردند و با معاویه پنهانی مکاتبه داشتند؛ مانند ابوبرده بن عوف ازدی. <sup>(۱۸۹)</sup> یا علاوه بر آن، رقابت عراق با شام و تعصبات قبیله ای آنان را در صفین جمع کرده بود؛ مانند اشعث بن قیس که امیرالمؤمنین علیه السلام درباره ی حضور او در جنگ صفین فرمودند: «او ما را بر اساس تعصب جاهلی یاری کرد.» <sup>(۱۹۰)</sup>

شاید هم علوی بودن شبث مربوط به دوره ای خاص و زمانی بوده که منحرف نشده بوده؛ چنان که درباره ی برخی بیان کرده اند که علوی بودند، ولی عثمانی شدند. شاهد این که وی پس از واقعه کربلا به شکرانه شهادت امام حسین علیه السلام مسجد خود را که از مساجد ملعونه به شمار می آید، تجدید بنا کرد. و شاید می دانسته که حق با علی علیه السلام است، ولی از محبین او نبوده؛

همانند شیطان که می دانست هر چه خدا بدان امر می کند حق است. شاهدی این که وی در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام به همراه اشعث بن قیس و جریر بن عبدالله بجلی و چند نفر دیگر در بیرون کوفه به منظور توهین به آن حضرت با سوسماری با عنوان امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند. وقتی این افراد وارد مجلسی شدند که امام علی علیه السلام مشغول به سخنرانی بود، با قرائت آیه (یوم ندعوا کل اناس بامامهم) فرمود: «به خدا سوگند که در روز قیامت هشت نفر برانگیخته خواهند شد، در حالی که امام آنان سوسماری است. و اگر بخواهم نامشان را خواهم گفت.» <sup>(۱۹۱)</sup> وی از جمله افرادی است که معاویه او را برای ترور امام حسن مأمور کرد. <sup>(۱۹۲)</sup> پس از کربلا به شادمانی شهادت امام حسین علیه السلام مسجد خود را در کوفه تجدید بنا کرد که از جمله مساجد ملعونه به شمار می آید. <sup>(۱۹۳)</sup> این اقدام با اخباری که بیان می دارد وی از حضور در کربلا کراهت داشته، سازگار نیست.

## ۲۲ - شمر بن ذی الجوشن ضبابی مرادی، ابوالسابعه

<sup>(۱۹۴)</sup> شمر زنازاده بود. <sup>(۱۹۵)</sup> وی دچار پیسی بود و به همین جهت وقتی امام حسین علیه السلام او را در کربلا دید، فرمود: «الله اکبر! رسول خدا صلی الله علیه و آله راست گفت که گویا سگ پیسی را می بینم که خون اهل بیت را می خورد.» <sup>(۱۹۶)</sup> شمر همانند دیگر امویان و عثمانیان بر ضد حجر شهادت داد. <sup>(۱۹۷)</sup> جنایات او در کوفه و کربلا نیز مشهور است. در کربلا، وقتی نافع بن هلال به دست نیروهای عمر بن سعد اسیر شد، شمر او را شهید کرد. بنابر مشهور، او سر مقدس امام حسین را از تن جدا کرد. بنا بر روایتی، امیرالمؤمنین علیه السلام در واپسین لحظات عمر شریفش خبر داد که قاتل امام حسین علیه السلام در حالت مستی از شراب خواهد بود. <sup>(۱۹۸)</sup> او حضور خود را در سپاه عمر بن سعد با لزوم تبعیت از

حاکمان و امرای بنی امیه توجیه می کرد. <sup>(۱۹۹)</sup> در جای خود در این باره بیش تر توضیح خواهیم داد.

پس از حادثه کربلا وی توانست از دست نیروهای مختار فرار کند. مختار برای دستگیری شمر تلاش زیادی کرد تا این که شمر را در کلتانیه <sup>(۲۰۰)</sup> غافلگیر کردند. ابوعمره، فرمانده نیروهای مختار، او را پیش از این که سلاح به دست گیرد، کشت و سرش را برید و جسدش را جلوی سگان انداختند. عبدالرحمن بن عبید مدعی بود که او شمر را کشته است. <sup>(۲۰۱)</sup> مختار سر شمر را برای محمد بن حنفیه فرستاد. <sup>(۲۰۲)</sup>

### ۲۳ - عبدالرحمن بن ابی سبرة الجعفی

او از امضاکنندگان شهادتنامه ظالمانه بر ضد حجر بود. <sup>(۲۰۳)</sup> این موضوع نشان می دهد که وی از اشراف و بزرگان کوفه بوده است.

### ۲۴ - عمرو بن حجاج بن سلمه زبیدی

از اصحاب رسول خدا ﷺ است. <sup>(۲۰۴)</sup> او از یاران زیاد بود. وی بر ضد حجر شهادت داد. <sup>(۲۰۵)</sup> از طرف عبیدالله مأمور شد تا هانی را دستگیر کند و به دارالاماره بیاورد. <sup>(۲۰۶)</sup> در سرکوب قیام مسلم نقش قابل توجهی ایفا کرد و در کربلا نیز حضور یافت. وی پس از نامه ابن زیاد مبنی بر جلوگیری از آب از سپاه امام حسین علیه السلام، نگهبان شریعه فرات شد. فرمانده جناح راست سپاه عمر بن سعد نیز بود. سخنان او در کوفه و کربلا نشان از تفکر عثمانی او دارد که در جای خود بدان خواهیم پرداخت. وی پس از ماجرای کربلا، عبدالله بن مطیع عدوی حاکم کوفه از طرف ابن زبیر، را پیوسته تحریک می کرد تا مختار را دستگیر کند. <sup>(۲۰۷)</sup> در نبرد نیروهای ابن زبیر با مختار، او با هزار و یا دو هزار نفر به جنگ مختار رفت. <sup>(۲۰۸)</sup> ابن کثیر گوید: بر اثر دعای امام حسین علیه السلام از

تشنگی جان داد. (۲۰۹) اما او در جای دیگر مانند بیش تر مورخان گفته که چون مختار خواست او را دستگیر کند، فرار کرد و دیگر هیچ اثری از او یافت نشد.

## ۲۵ - عمرو بن حریث ابوسعید قرشی مخزومی

نسب او و ابوجهل و خالد بن ولید در عبدالله بن مخزوم جمع می شود. (۲۱۰) در زمان عثمان، وی جانشین سعید بن عاص در کوفه بود. سیاست و موضعگیری عمرو بر خلاف کسانی بود که نگذاشتند سعید به کوفه باز گردد و خواهان جانشینی ابوموسی اشعری به جای او بودند. (۲۱۱)

اخباری از او در دوره ی امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که تمامی آن ها از بدی، نفاق و دشمنی با امام و همراهی نمودن او با معاویه نشان دارد. بنا بر روایتی که از امام باقر و اصبع بن نباته نقل شده، وقتی آن حضرت خواست به جنگ نهران رود، عمرو بن حریث به همراه هفت نفر دیگر از اشراف کوفه از جمله اشعث بن قیس و شیبث ابن ربیع به بهانه انجام برخی کارها و رسیدگی به خانواده های خود، از آن حضرت جدا شده به کوفه باز گشتند. پس از تخلف از جنگ، در نقطه ای نشستند. هنگام خوردن غذا سوسماری را گرفتند و پس از این که امام علیه السلام را از خلافت عزل کردند، با آن سوسمار بیعت کردند و او را پیشوا و امام خود خواندند؛ حتی هنگام بیعت با آن سوسمار گفتند: «به خدا ما تو را از علی بیش تر دوست داریم.» (۲۱۲) گویند زنی که صورت خود را پوشانده بود، وارد مسجد کوفه شد و به امیرالمؤمنین توهین کرد و او را به خونریزی و کشتن مردها و یتیم نمودن اطفال و بیوه کردن زنان متهم کرد. آن حضرت از اخبار پنهان او خبر داد. در این هنگام عمرو امام را به کفایت متهم کرد و آن حضرت جواب او را داد. (۲۱۳) به یقین، این اخبار و ماهیت افرادی چون عمرو بن حریث بر معاویه پوشیده نبوده است و به همین دلیل وقتی شنید



که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ برای بار دوم می خواهد به سوی شام لشکرکشی کند، طرح ترور آن حضرت را ریخت و به عمرو بن حریث پیام داد که کسی را که مأمور انجام این کار کرده است پناه دهد و او را در انجام این مأموریت یاری رساند. اما نقشه آنان عملی نشد و آن مأمور، دستگیر و به نزد امام آورده شد. او افشا کرد که از طرف معاویه برای انجام این کار مأمور بوده و عمرو بن حریث نیز به سفارش معاویه او را در این کار همراهی کرده است. <sup>(۲۱۴)</sup>

شیخ طوسی عمرو بن حریث را به «عدو الله ملعون» توصیف کرده <sup>(۲۱۵)</sup> و بسیاری از علمای شیعه چون علامه حلی و ابن داود حلی نیز سخن شیخ طوسی را در حق او بیان داشته اند. <sup>(۲۱۶)</sup> حتی مامقانی روایاتی در زندیق بودن عمرو نقل کرده است. <sup>(۲۱۷)</sup> ابطحی نیز پس از نقل کلام شیخ گوید: «جنایات و ستم های وی بر آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مشهور است.» <sup>(۲۱۸)</sup> بر این اساس است که عمرو بن حریث را عثمانی معرفی کرده اند. <sup>(۲۱۹)</sup> جهت گیری اخباری نیز که به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نسبت داده، در راستای همان تفکر عثمانی است. بر اساس این اخبار، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بر منبر کوفه اعلام داشت که «بهترین فرد این امت پس از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابوبکر و سپس عمر است و اگر می خواستم، سومی را نیز نام می بردم.» برخی از روایات سومی را عثمان بیان کرده است. <sup>(۲۲۰)</sup> او خود در این باره می گوید که عثمان را بسیار دوست داشته، ولی در یک رویکرد به امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ بازگشته است. <sup>(۲۲۱)</sup> اما هیچ گزارشی در اثبات این مطلب نقل نشده، بلکه همه عملکرد و موضعگیری های او تا پایان زندگی اش تمامی، بر عثمانی و اموی بودن او دلالت دارد. چگونه او به امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ بازگشت در حالی که معاویه طرح ترور امام را ریخت و عمرو بن حریث را به همراه شبت ابن ربیع مأمور انجام این کار نمود و چون امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ از طرح آنان آگاه

شد، همیشه در زیر لباس خود زره می پوشید و یک بار نیز در نماز او را هدف تیر قرار دادند، ولی بدان حضرت آسیبی وارد نشد. (۲۲۲)

با روی کار آمدن دولت بنی امیه، عمرو بن حرث کاملاً در خدمت آنان در آمد و از کارگزاران آنان شد. (۲۲۳) ابن اثیر ضمن بیان این مطلب، به تمایل و اعتماد کامل بنی امیه به عمرو بن حرث تصریح کرده و بیان می دارد که این رابطه متقابل بوده و عمرو بن حرث نیز به آنان گرایش داشته است. (۲۲۴) بر این اساس، در زمان ولایت زیاد و عبیدالله بر کوفه و بصره، وقتی آن دو به بصره می رفتند، عمرو جانشین آنان در کوفه بود؛ چنان که وقتی به کوفه می آمدند، سمره بن جندب جانشین آنان در بصره می شد. (۲۲۵)

عمرو بن حرث در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام به طور نه چندان پنهانی با معاویه بر ضد اهل بیت و شیعیان فعالیت و همکاری می داشت، اما در زمان حاکمیت بنی امیه به طور رسمی در مقابل شیعیان قرار گرفت و از هیچ گونه تلاشی در سرکوب آنان رویگردان نبود. او در برخی خطبه ها و سخنرانی های خود بر منبر کوفه با توهین هایی که خشم شیعیان را برمی انگیزت، باعث اعتراض حجر بن عدی و یارانش شد؛ به طوری که او را بر منبر سنگسار کردند. عمرو با ارسال نامه ای به زیاد، که به بصره رفته بود، او را از ماجرا آگاه نمود و تأکید کرد که اگر به کوفه نیاز دارد، باید هر چه زودتر خود را به کوفه برساند. چون زیاد به کوفه رسید، حجر و یارانش را دستگیر و زندانی نمود و شهادت نامه ای بر ضد او نوشت و عمرو بن حرث آن را امضا کرد. (۲۲۶)

او در دستگیری و ریخته شدن خون میثم تمار نیز شریک بود. وی برای معرفی او به زیاد گفت: «ای امیر، آیا می دانی این شخص کیست؟ او میثم تمار کذاب غلام علی بن ابی طالب کذاب است.» (۲۲۷) به دستور زیاد او را به درخت

نخلی که در کنار خانه عمرو بن حریث بود بستند. میثم برای مردم از فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام بیان می کرد. عمرو چون این صحنه را دید، بلافاصله به زیاد خبر داد که میثم با انتشار این اخبار افکار مردم کوفه را تغییر خواهد داد و این سبب شد که ابن زیاد دستور داد به دهن میثم لگام زنند. <sup>(۲۲۸)</sup>

رابطه عمرو با آل زیاد به واسطه ازدواج عبیدالله بن زیاد و برادرش عبدالله با دو دختر او <sup>(۲۲۹)</sup> بیش تر شد. این موضوع در همکاری عمرو با ابن زیاد برای سرکوب قیام مسلم نیز مؤثر بود. عمرو بن حریث در زمان ابن زیاد علاوه بر جانشینی ابن زیاد، فرمانده نیروی انتظامی او بود. <sup>(۲۳۰)</sup> ابن زیاد پرچمی به عنوان امان به او داد تا در مسجد کوفه به دست گرفته، مردم را به آن دعوت کند و با نیروهایی که در اختیار داشت مأمور شد تا کسانی را که می خواهند به قیام کنندگان بپیوندند، دستگیر نماید که از جمله این افراد مختار بود. پس از شکست قیام مسلم و افشای محل او، ابن زیاد عمرو را به همراه محمد بن اشعث برای دستگیری مسلم فرستاد. <sup>(۲۳۱)</sup>

عمرو بن حریث از نظر سیاسی چنان مورد تنفر مردم کوفه بود که پس از مرگ یزید، او را از قصر بیرون انداخته، به عامر بن مسعود بن امیه بن خلف - از امضا کنندگان شهادتنامه ظالمانه بر ضد حجر - راضی شدند و او را امیر خود کردند. <sup>(۲۳۲)</sup> اما پس از شکست ابن زبیر، وقتی عبدالملک بن مروان وارد کوفه شد، عمرو بن حریث را مورد توجه و عنایت خود قرار داد <sup>(۲۳۳)</sup> و موقعیت سیاسی خود را باز یافت، و چون بشر بن مروان حاکم بصره و کوفه شد، عمرو بن حریث را جانشین خود در کوفه کرد. <sup>(۲۳۴)</sup> سرانجام در سال ۸۵ در کوفه و یا مکه از دنیا رفت. <sup>(۲۳۵)</sup>

۲۶ - قَعْفَاع بن شُور سدوسی دهلی

زنش بحریه دختر هانی بن قبیصة بن مسعود شیبانی است که پیش از او همسر عبیدالله بن عمر بود و به همراه شوهرش در صفین، معاویه را همراهی کرد و پس از کشته شدن عبیدالله بدون این که پدر خود را در جریان بگذارد، با قعقاع بن شور ازدواج کرد. <sup>(۲۳۶)</sup> شجاعت او چنان بود که عمر او را به هزار نفر تشبیه کرده است. <sup>(۲۳۷)</sup> امیرالمؤمنین علیه السلام او را حاکم کسکر نمود، ولی کارهای ناپسندی از او سر زد از جمله این که زنی را با صد هزار درهم به ازدواج خود در آورد. از این رو، مورد مؤاخذه ی آن حضرت قرار گرفت، در نتیجه از امیرالمؤمنین علیه السلام جدا شد و به معاویه پیوست <sup>(۲۳۸)</sup> و از ندیمان و هم نشینان خاص او شد؛ به طوری که به «جلس و صاحب معاویه» شهره شد. <sup>(۲۳۹)</sup> در یکی از این مجالس، معاویه صد هزار درهم به او بخشید. <sup>(۲۴۰)</sup> به گزارش مزنی و ذهبی، معاویه تصمیم گرفت فرزند یکی از امیران را که مرتد شده بود بکشد، ولی با وساطت قعقاع از تصمیم خود منصرف شد و او را به قعقاع بخشید. از این گزارش بر می آید که قعقاع موقعیت خاص و ویژه ای نزد معاویه داشته است؛ <sup>(۲۴۱)</sup> چنان که نفوذ زیادی در نزد ابن زیاد داشت. <sup>(۲۴۲)</sup>

درباره ی او تصریح شده که وی از امیران بزرگ در دولت بنی امیه بوده است. <sup>(۲۴۳)</sup> او از امضاکنندگان شهادت نامه ظالمانه بر ضد حجر بن عدی و یارانش بود. <sup>(۲۴۴)</sup> وقتی ابن زیاد محاصره شد، به قعقاع دستور داد تا همانند محمد بن اشعث پرچم امان به دست گرفته، مردم را از دور مسلم پراکنده کند. <sup>(۲۴۵)</sup> او با نیروهای خود نبرد سختی با مسلم و یارانش کرد <sup>(۲۴۶)</sup> و بدین سان در شکست قیام مسلم نقش و تلاش زیادی ایفا نمود.

۲۷ - قیس بن اشعث بن قیس کندی

از اشراف کوفه و کسی است که در کربلا امام او را به خیانت و مکر و حيله معرفى کرد و چون امام شهيد شد، پيراهن او را برد و از اين رو به قيس قظيفه شهره شد. توضيحات ديگر درباره ي او و خانواده اش در ذيل نام برادرش محمد خواهد آمد.

#### ۲۸ - مالک بن النسير البدي کندی

شيخ مفيد (ره) نامش را مالک بن يسر گفته است. <sup>(۲۴۷)</sup> وى در کربلا با سپاه عمر بن سعد بود و به امام حمله کرد و پيش از هر اقدامى به امام ناسزا و دشنام گفت، سپس شمشير خود را بر سر امام زد؛ به طورى که کلاه آن حضرت را شکافت و شمشير بر سر امام فرود آمد و کلاه پر از خون شد. آن حضرت او را نفرين کرد و فرمود: «با اين دست نه غذايى بخورى و نه آبى بياشامى و خداوند تو را با ظالمان محشور کند.» او پس از واقعه کربلا در فقر و تنگدستى از دنيا رفت. <sup>(۲۴۸)</sup>

#### ۲۹ - محمد بن اشعث بن قيس ابوالقاسم کندی

دست خانواده ي محمد به خون اهل بيت آلوده است؛ پدرش اشعث در قتل اميرالمؤمنين عليه السلام شريک بود و خواهرش جعده، امام حسن عليه السلام را با دسيسه معاويه مسموم کرد. خود او نيز در کشتن امام حسين عليه السلام شريک است. هيچ نشانى از عملکرد و موضعگيرى هاى او که اندک دلالتى بر تشيع او داشته باشد، در دست نيست؛ بلکه هر چه هست مخالفت و ضدّيت با آنان است و حتى خود، بدين مطلب اقرار کرده و به تضاد و مخالفت فکرى خود با شيعه اعتراف و تصريح کرده است. وقتى که زياد خواست حجر بن عدى را دستگير کند، از محمد بن اشعث خواست تا او را احضار کند. محمد گفت: «مرا با حجر چه کار؟!» سپس به زياد خطاب کرد که خود مى دانى که من چقدر از او فاصله

دارم. <sup>(۲۴۹)</sup> بنا بر روایتی از امام صادق علیه السلام، او با سخنی که به امام حسین علیه السلام در روز عاشورا گفت و در جای خود بدان خواهیم پرداخت، همسان بودن تفکر خود را با معاویه در زمینه خلافت و مقام اهل بیت آشکار کرد.

از این رو، محمد مورد اعتماد بنی امیه و امرای آنان بود. معاویه او را گرامی می داشت و در دیداری به او گفت: «اختیار تمام کارهای شما در دست ماست. بنابراین، آنچه را که ما می خواهیم، اراده کنید و انجام دهید.» <sup>(۲۵۰)</sup> ابن زیاد نیز در یک بیان کوتاه این اعتماد را این گونه بیان کرده است: «آفرین به کسی که حيله نمی کند و مورد اتهام قرار نمی گیرد.» <sup>(۲۵۱)</sup> به یقین، منظور از این توصیفات جهت گیری فعالیت های سیاسی او در راستای اهداف حاکمان بنی امیه است؛ چنانچه وی خبر آمدن مسلم را به کوفه به یزید گزارش داد <sup>(۲۵۲)</sup> و وقتی ابن زیاد، هانی را مضروب و زندانی کرد، محمد گفت: «ما به هر آنچه امیر راضی باشد، راضی و خشنود هستیم.» <sup>(۲۵۳)</sup>

محمد در مرحله نخست تربیت شده ی پدرش اشعث است؛ یعنی همان کسی که به هنگام تسلیم شدن به نیروهای ابوبکر، به قوم خود حيله کرد و تنها برای خانواده ی خود امان گرفت و از این رو، کندیان او را عرف النار (که نام شخص حيله گری بود) لقب دادند. <sup>(۲۵۴)</sup> ابن رسته خانواده ی اشعث را خانواده ای حيله گر معرفی کرده و از آنان پنج نفر نام برده است. <sup>(۲۵۵)</sup> امام حسین علیه السلام نیز در کربلا، هنگامی که برادرش قیس به امام پیشنهاد پذیرش امان نامه ابن زیاد را داد، به او فرمود: «تو برادر برادرت هستی که مسلم را فریب داد.» <sup>(۲۵۶)</sup> امام با این کلام کوتاه به حيله بازی محمد اشاره کرد که به هنگام دستگیری مسلم به او امان داد، ولی بدان متعهد نشد و با تسلیم نمودن مسلم او را به شهادت رساندند.

<sup>(۲۵۷)</sup> بنا بر گزارشی دیگر، وقتی محمد بن اشعث از جنگ با مسلم عاجز شد و از

ابن زیاد نیروی کمکی طلبید، ابن زیاد به او گفت که با امان دادن به مسلم می توانی او را دستگیر کنی. <sup>(۲۵۸)</sup> عبیده بن عمرو بدی به این حيله بازی محمد چنین اشاره کرده است:

و قَتَلْتَ وَاغْدَا آلَ أَحْمَدَ غِيْلَةً / وَ سَلَبْتَ أَسِيْفًا لَهُ وَ دَرُوعَ <sup>(۲۵۹)</sup>

ازدواج عبدالله با ام نعمان دختر محمد بن اشعث <sup>(۲۶۰)</sup> می توانست در تحکیم رابطه سیاسی آنان نقش قابل توجهی ایفا کند، از این رو، اگر بگوییم که محمد در جریان قیام مسلم و سرکوب نهضت کربلا، بازوی راست ابن زیاد بوده، سخن به گزاف نگفته ایم. او هانی بن عروه را دستگیر کرد و به ابن زیاد تسلیم نمود <sup>(۲۶۱)</sup> و پس از آن در متفرق کردن مردم از دور مسلم تلاش بسیاری کرد <sup>(۲۶۲)</sup> و ابن زیاد پرچم امان به او داد تا مردم را به زیر آن فرا خواند. <sup>(۲۶۳)</sup> همچنین عبدالله بن عقیف ازدی را که در دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان او در برابر ابن زیاد ایستاد و سخن گفت، دستگیر کرد تا به شهادت رسید. <sup>(۲۶۴)</sup> در کربلا نیز حاضر شد و در آن جا نیز به امام توهین کرد. آن حضرت، او را نفرین کرد و چون برای انجام حاجت به کناری رفت، عقربی او را نیش زد. <sup>(۲۶۵)</sup> بالاخره پس از قیام مختار، وقتی خواستند او را دستگیر کنند، به همراه شبت ابن ربعی به بصره فرار کرد و نزد مصعب پناهنده شد و او را به مقابله با مختار تشویق کرد. او ضمن سخنان خود از قاتلان امام حسین علیه السلام - که خود یکی از آنان بود - به افراد نیک و خوب کردار و بزرگی یاد کرد که مختار آنان را کشته است. مصعب پیشنهاد او را پذیرفت و برای جمع آوری نیرو، نامه ای به مهلب ابن ابی صفره، که در کرمان مشغول جنگ با ازارقه خوارج بود، نوشت و محمد آن را به دست مهلب رساند و با نیروهای مهلب از بصره به طرف کوفه حرکت کرد و در سال

۶۷، جنگ میان نیروهای مصعب و مختار در گرفت که در این نبرد محمد به هلاکت رسید. (۲۶۶)

### ۳۰ - محمد بن عمیر بن عطارد دارمی تمیمی کوفی

وی از اشراف کوفه است. گر چه برخی اخبار از حُسن سابقه او در دوران امیرالمؤمنین علیه السلام حکایت دارد؛ (۲۶۷) اما با توجه به اخبار دیگر به نظر می رسد که موضع سیاسی او در زمان حکومت امویان و مروانیان تغییر یافته باشد. از این رو، دشمنی او با شیعیان و امضای شهادت نامه ظالمانه زیاد بر ضد حجر بن عدی (۲۶۸) که حتی پسر مغیره بن شعبه حاضر به امضای آن نشد، (۲۶۹) و نیز تحریک و تشویق زیاد بر ضد عمرو بن حَمِق خزاعی - که عمرو بن حریث او را به خاطرش مورد سرزنش قرار داد - حکایت از این تغییر سیاسی او دارد.

وی در ماجرای کربلا به همراه دیگر اشراف کوفه، از جمله شیبث ابن ربعی و حجار بن ابجر و یزید بن حارث و عزرة بن قیس و عمرو بن حجاج، به امام حسین علیه السلام نامه نوشت. وقتی ابن زیاد وارد کوفه شد، دختر محمد بن عمیر را به ازدواج برادرش عثمان بن زیاد در آورد (۲۷۰) و از این راه رابطه خانوادگی و سیاسی او را با امویان محکم تر نمود.

به نقلی وقتی مختار قیام کرد، محمد بن عمیر با مُضَرِّیان بر ضد او بود، ولی سرانجام با مختار بیعت کرد، مختار او را حاکم آذربایجان کرد. (۲۷۱) این گزارش با سیاست مختار در سرکوبی و قتل عام تمام کسانی که بر علیه امام حسین علیه السلام تلاش کردند، سازش ندارد؛ به خصوص که وی را از گروه مروانین عراق برشمرده اند که عبدالملک وقتی خواست مصعب را شکست دهد از آنان یاری طلبید (۲۷۲) و پس از پیروزی نیز محمد بن عمیر از طرف عبدالملک حاکم همدان شد. (۲۷۳) او در حدود سال ۸۵ در شام از دنیا رفت. (۲۷۴)



### ۳۱ - مسلم بن عمرو باهلی

او اهل بصره و ساکن شام بوده و از این رو، در نسبت، بصری و شامی است. و او را تنها شامی ای دانسته اند که در کوفه بوده است. مسلم بن عمرو باهلی در نزد یزید و ابن زیاد از منزلت و جایگاه مهم و والایی برخوردار بود. <sup>(۲۷۵)</sup> او همان کسی است که پیام یزید را برای عبیدالله به بصره آورد. یزید در آن نامه امارت کوفه را به عبیدالله داده بود تا هر چه زودتر قیام مسلم بن عقیل را در کوفه سرکوب کند. عبیدالله چون خواست به کوفه رود، مسلم بن عمرو باهلی را همراه خود برد و چون وارد شهر شد، مردم به تصور امام حسین علیه السلام دور او حلقه زده، آمدنش را تبریک می گفتند تا این که در مقابل دارالاماره مسلم بن عمرو برای پراکنده کردن مردم با ادبیات سیاسی مختص به امویان و عثمانی مذهبیان به آنان نهیب زد و گفت: «ترا بیه! دور شوید که او ابن زیاد است. <sup>(۲۷۶)</sup>» چون ابن زیاد هانی را دستگیر کرد و از او خواست تا مسلم بن عقیل را تحویل او دهد، هانی به شدت این درخواست را رد کرد و مشاجره ی سختی میان آنان در گرفت. مسلم بن عمرو برای این که هانی را به انجام خواسته ابن زیاد راضی کند، او را به کناری از قصر برد و با سخنان بسیاری از هانی خواست که مسلم بن عقیل را تحویل دهد و نیز گفت که چنین کاری تنگ و عار نیست! اما هانی سخنان او را رد کرد. در نتیجه، ابن زیاد هانی را به شدت زخمی کرد و پس از مسلم او را به شهادت رساند. <sup>(۲۷۷)</sup>

زمانی که مسلم بن عقیل دستگیر شد و آب طلبید، مسلم بن عمرو با کینه توزی به او گفت: «از این آب نخواهی چشید تا از حمیم جهنم بنوشی. <sup>(۲۷۸)</sup>» او با سخنانی که در ادامه به مسلم بن عقیل گفت و در بخش های بعدی بدان خواهیم پرداخت، از عقیده و افکار عثمانی خود پرده برداشت. وی در سال ۷۱

یا ۷۲ در جنگ مصعب با محمد بن مروان معروف به جنگ دیرِ جاثلیق کشته شد. (۲۷۹)

### ۳۲ - میمون بن شیبان بن مخرم

وی در راه صفین همراه امیرالمؤمنین علیه السلام بود و داستان ورود به کربلا و حضور خود را در سپاه عمر بن سعد بیان کرده است. (۲۸۰) در منابع دیگر، نام او را شیبان بن مخرم گفته اند. توضیح این مطلب در ذیل نام شیبان بن مخرم گذشت.

### ۳۳ - یزید بن حارث بن یزید بن رویم

بر ضد حجر شهادت داد. (۲۸۱) عبیدالله او را با هزار نفر به کربلا اعزام کرد. (۲۸۲)

### ۳۴ - هانی بن ابی حیه (قیس) همدانی الوادعی

وی از قبیله همدان است. به نظر می رسد که وی از چهره های علمی، متعبد و سرشناس کوفه بوده است که بر ضد حجر شهادت داد. (۲۸۳) نیز از نیروهای عمرو بن حریث بود که مختار را در کنار باب الفیل، در آغاز قیام مسلم در کوفه دید و به او گفت: «چرا این جا هستی؟! نه با مردمی و نه در خانه خود.» پس وارد مسجد شد و به عمرو بن حریث خبر مختار را داد. عمرو چند نفر را به نزد او فرستاد و مختار را به زیر پرچم امانی که ابن زیاد به عمرو بن حریث داده بود، فرا خواند و مختار پذیرفت. (۲۸۴) پس از شهادت مسلم و هانی بن عروه، ابن زیاد سر آن دو را به هانی و فردی دیگر داد تا به نزد یزید بردند. ابن زیاد برای معرفی آن دو به یزید نوشت: هما اهل السمع و الطاعة و النصیحة». (۲۸۵) عبارت ابن اعثم (۲۸۶) و خوارزمی (۲۸۷) چنین است: «هما من اهل الطاعة و السنة و الجماعة». چنانچه نظر مرحوم سید مهدی روحانی را بپذیریم - که تعبیر به

«اهل السنة» از اصطلاحات مربوط به قرن دوم و سوم است <sup>(۲۸۸)</sup> - معلوم می شود که این تعبیر برگردان اصطلاح سیاسی عثمانی است.

اندیشه سیاسی هانی بن ابی حیه را می توان از گفتگوی او با مختار به دست آورد. وی هر گونه حرکتی را بر ضد حاکم گمراهی و فتنه انگیزی، و آن کس را که قیام کرده بود بدترین مردم می دانست. <sup>(۲۸۹)</sup> هنگامی که مختار برای عمره ی رمضان به مکه آمده بود، او را دید و اوضاع کوفه را از زبانش شنید. پس تصمیم گرفت که به کوفه رود و قیام خود را آغاز کند، ولی هانی او را از هرگونه شورش برحذر داشت. <sup>(۲۹۰)</sup>

## پی نوشتها:

- [۱]. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۰۰.
- [۲]. انساب الاشراف، ص ۲۲۲؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۷۱.
- [۳]. وقعة صفین، صص ۵۲۹ - ۵۳۰.
- [۴]. وقعة صفین، ص ۵۲۹ - ۵۳۰.
- [۵]. ثقفی، ابراهیم، الغارات، ج ۲، ص ۴۳۱.
- [۶]. ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۲۱۶ - ۲۱۷.
- [۷]. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۵۲.
- [۸]. الارشاد، ج ۱، ص ۲۸۸؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۴۰.
- [۹]. جاحظ، عمرو بن بحر، البیان و التبیین، ج ۲، ص ۷۲.
- [۱۰]. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۷۸.
- [۱۱]. وی پس از زیاد از طرف معاویه حاکم کوفه شد.
- [۱۲]. او در صفین با معاویه بود. حبیب بغدادی، محمد المحبر، ص ۲۹۴.
- [۱۳]. او عثمانی بود. (الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۵۳؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۶۹) و از طرف معاویه مأمور غارت عراق شد. (الغارات، ص ۴۴۹؛ شرح نهج البلاغة، ج ۲، ص ۳۰۳؛ الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۵۳).
- [۱۴]. انساب الاشراف، ص ۴۳۹.
- [۱۵]. همان، ج ۲، ص ۲۵۲.
- [۱۶]. تهذیب الکمال، ج ۱۹، ص ۴۵۳.
- [۱۷]. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۲۹۸.
- [۱۸]. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۷۲.
- [۱۹]. هما، ج ۵، ص ۲۸۶.
- [۲۰]. اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۲۸۶.
- [۲۱]. ابن منظور، مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۴۲۴؛ علامه امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۹، ص ۱۴۷.
- [۲۲]. المحبر، ۴۷۹؛ اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۲۵۶؛ ابن قتیبہ دینوری، عبدالله بن مسلم، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۰۳؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۷. نام این دو را مسلم بن زیمرو عبدالله

- بن نجیّ گفته اند. امام حسین علیه السلام در نامه معروف خود، معاویه را برای به شهادت رساندن این دو نفر به شدت مورد انتقاد قرار داد و اضافه کرد که «دین علی علیه السلام همان دین رسول خدا (ص) است که بر اساس آن با پدر تو جنگید و شمشیر زد.» ر.ک: کتاب الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۱؛ الغدير، ج ۱۱، ص ۶۱؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۲۶.
- [۲۳]. مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۳۰۵.
- [۲۴]. شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۷۱.
- [۲۵]. ابن حجر عسقلانی، احمد، تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۰۱.
- [۲۶]. رک: الغدير، ج ۹، ص ۱۲۱ و ج ۱۱، ص ۵۲؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۸، ص ۲۶.
- [۲۷]. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۵.
- [۲۸]. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۷.
- [۲۹]. مؤلف مجهول، اخبار الدولة العباسیة، ص ۲۰۶.
- [۳۰]. تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۳۳۸؛ ابن حجر عسقلانی، احمد، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۶۱.
- [۳۱]. شرح نهج البلاغة، ج ۴، ص ۹۸.
- [۳۲]. تاریخ الثقات، ج ۱، ص ۴۶۱؛ الطبقات الكبرى، ج ۷، ص ۱۲۶؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۹، ص ۲۹ و ج ۲۳، ص ۱۷۶؛ شرح نهج البلاغة، ج ۴، ص ۹۹.
- [۳۳]. المعجم الكبير، ج ۳، ص ۱۱۱.
- [۳۴]. الارشاد ج ۱، ص ۳۳۰ - ۳۳۱؛ ابن حجر عسقلانی، احمد، الاصابة، ج ۲، ص ۲۰۹.
- [۳۵]. شرح نهج البلاغة، ج ۹، ص ۲۸.
- [۳۶]. اخبار الدولة العباسیة، ص ۱۹۴.
- [۳۷]. المشهدی، محمد بن جعفر، فضل الكوفة و مساجدها، ص ۲۱.
- [۳۸]. شرح نهج البلاغة، ج ۴، صص ۶۱ - ۶۵.
- [۳۹]. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۹.
- [۴۰]. شیخ صدوق، الامالی، صص ۱۱۹ - ۱۲۰؛ شرح الاخبار، ج ۳، صص ۱۴۱ - ۱۴۲؛ بحرانی، سید هاشم، مدینة المعاجز، ج ۲، ص ۱۷.
- [۴۱]. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۳۲۶.
- [۴۲]. ترجمة الامام الحسين، ص ۶۶؛ وقعة الطف، ص ۱۲۵-۱۲۶.

- [٤٣]. تاريخ طبرى، ج ٥، ص ٦.
- [٤٤]. الامامة و السياسة، ج ١، ص ١٧٥.
- [٤٥]. تاريخ ابن خلدون، ج ٣، ص ١٦.
- [٤٦]. شيرازى، محمد طاهر قمى، كتاب الاربعين، ص ٢٩٨.
- [٤٧]. انساب الاشراف، ج ٦، ص ٣٨٣.
- [٤٨]. قمى، حاج شيخ عباس، تنمة المنتهى، ص ٣٦٢ - ٣٦٣.
- [٤٩]. شرح نهج البلاغة، ج ٤، ص ٩٩؛ ذهبى، سير اعلام النبلاء، ج ٥، ص ٦.
- [٥٠]. سير اعلام النبلاء، ج ٥، ص ٦.
- [٥١]. نقدى، شيخ جعفر، الانوار العلوية، ٢٥٣.
- [٥٢]. ابن عساكر، تاريخ مدينة دمشق، ج ١٥، ص ٣٢٩؛ احمدى ميانجى، على، مكاتيب الرسول، ج ١، ص ١٣٨.
- [٥٣]. ابن ماكولا، اكمال الكمال، ج ١، ص ٥١٤؛ ابن حجر عسقلانى، الاصابة، ج ٣، ص ١٤٧.
- [٥٤]. تاريخ الثقات، ج ١، ص ٤٦١؛ الطبقات الكبرى، ج ٧، ص ١٢٦.
- [٥٥]. ذهبى، ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ٢٨٠؛ تهذيب الكمال، ج ١٢، ص ٥٦١.
- [٥٦]. تاريخ الثقات، ج ١، ص ١٠٨ و ٤٨٠ و ج ٢، ص ٢١.
- [٥٧]. تهذيب الكمال، ج ٥، ص ٣٣٨؛ ابن حجر عسقلانى، فتح البارى، ج ٦، ص ١٣٢ و ج ١٢، ص ٢٧١.
- [٥٨]. تاريخ الثقات، ج ١، ص ١٠٨ و ٤٨٠؛ الطبقات الكبرى، ج ٦، ص ١٦٩؛ خطيب بغدادى، تاريخ بغداد، ج ١٠، ص ١٩٩.
- [٥٩]. تاريخ مدينة دمشق، ج ٣٧، ص ٤١٧.
- [٦٠]. تاريخ الثقات، ج ٢، ص ٦٥.
- [٦١]. بغدادى، محمد بن حبيب، المحبر، ص ٢٩٥.
- [٦٢]. انساب الاشراف، ص ٣٤٠؛ شرح نهج البلاغة، ج ٤، ص ٩٢.
- [٦٣]. ابن حبان، كتاب الثقات، ج ٧، ص ٣١٥.
- [٦٤]. ابن معين، تاريخ يحيى بن معين، ج ١، ص ٣١٥؛ تاريخ بغداد، ج ١١، ص ٤٦٥ و ج ١٢، ص ٤٤٩.
- [٦٥]. خليفة، كتاب الطبقات، ص ٢٥٠؛ الطبقات الكبرى، ج ٦، ص ٨٤؛ تاريخ الثقات، ج ١، ص ٤٦١؛ تاريخ يحيى بن معين، ص ٢٣٣.

- [۶۶]. تاریخ الثقات، ج ۱، ص ۴۶۱.
- [۶۷]. زرکلی، خیرالدين، الاعلام، ج ۷، ص ۲۷۷.
- [۶۸]. الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۱۰۲؛ انساب الاشراف، ص ۴۵۸.
- [۶۹]. انساب الاشراف، ص ۳۴۰؛ شرح نهج البلاغة، ج ۴، ص ۹۲.
- [۷۰]. تهذيب الكمال، ج ۳۰، ص ۳۶۲.
- [۷۱]. تهذيب التهذيب، ج ۱۱، ص ۹۰.
- [۷۲]. ابن حجر عسقلانی، تقريب التهذيب، ج ۲، ص ۲۷۵.
- [۷۳]. تاریخ الثقات، ج ۱، ص ۱۲۷.
- [۷۴]. تاریخ الثقات، ج ۱، ص ۱۰۸؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۱۳۲ و ج ۱۲، ص ۲۷۱.
- [۷۵]. تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۴۶۷.
- [۷۶]. وقعة صفین، صص ۵۵۵ - ۵۵۶.
- [۷۷]. تاریخ مدینة دمشق، ج ۳۷، ص ۴۱۷.
- [۷۸]. الغارات، ج ۲، ص ۵۵۸.
- [۷۹]. المحبر، ص ۴۸۰.
- [۸۰]. شرح الاخبار، ج ۳، صص ۱۴۱ - ۱۴۲.
- [۸۱]. ابن ابی شیببة، المصنف فی الآثار و الحدیث، ج ۶، ص ۳۶۹؛ ابن عبد ربہ، العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۱۲؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۶۱؛ ابن عدی، الكامل فی ضعفاء الرجال، ج ۲، ص ۴۵۶.
- [۸۲]. اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۲۹۲؛ الاصابة، ج، ص.
- [۸۳]. اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۲۹۸.
- [۸۴]. اخبار الدولة العباسية، ص ۱۳۹؛ شرح نهج البلاغة، ج ۷، ص ۱۴۶. البته او از پیش خود این خبر را نمی دانست، بلکه آن را از اهل بیت علیهم السلام دریافته بود. در انجمنی که بنی هاشم در ابواء گرفته بودند و درباره ی محمد نفس زکیه و بیعت با او سخن می گفتند، امام صادق علیه السلام به آنان گفت که این امر برای او نخواهد بود و بلکه به منصور عباسی خواهد رسید. مقاتل الطالبيين، صص ۱۴۰ - ۱۴۲.
- [۸۵]. شرح نهج البلاغة، ج ۱۱، صص ۴۴ - ۴۵.
- [۸۶]. بقره: ۲۰۷.
- [۸۷]. بقره: ۲۰۴-۲۰۵.

- [٨٨]. شرح نهج البلاغة، ج ٤، ص ٧٣
- [٨٩]. ابن نديم، الفهرست، ص ١٠٣.
- [٩٠]. الغارات، ج ٢، ص ٥٤٥؛ شرح نهج البلاغة، ج ٤، ص ٩٢.
- [٩١]. البداية و النهاية، ج ٨، ص ٥٨.
- [٩٢]. تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٢٠٥.
- [٩٣]. وقعة صفين، ص ٤ و ٨ و ٢٤٣؛ تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٣٥١؛ شيخ مفيد، لامالى، ص ١٢٩؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ١٨، ص ٤٤٥ و ج ٦٦، ص ١٦؛ ابن كثير، البداية و النهاية، ج ٨، ص ٢٠٨؛ شرح نهج البلاغة، ج ٣، ص ١٠٦؛ قمى، حاج شيخ عباس، الكنى و الالقاب، ج ١، ص ١٨.
- [٩٤]. انساب الاشراف، ج ٣، ص ٤٠٦.
- [٩٥]. مؤلف ابصار العين فى انصار الحسين با اطمينان بيان داشته كه نمير اشتباه است.
- [٩٦]. ابن قتيبة دينورى، المعارف، ص ٣٤٣.
- [٩٧]. همان؛ السنن الكبرى، ج ٨، ص ١٩٨.
- [٩٨]. درسات فى الحديث و المحدثين، ص ١٧٨.
- [٩٩]. شرح نهج البلاغة، ج ٦، ص ١٦٠.
- [١٠٠]. يعقوبى، تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ٢٥٠.
- [١٠١]. شيخ طوسى، الامالى، ص ٢٤٢.
- [١٠٢]. تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٥١؛ ابن خلدون، تاريخ ابن خلدون، ج ٣، ص ٢٤.
- [١٠٣]. طبرى، ج ٤، ٢٠١.
- [١٠٤]. انساب الاشراف، ج ٦، ص ٣٩٥ - ٣٩٦.
- [١٠٥]. طبرانى، المعجم الكبير، ج ٣، ص ١١١؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ١٤، ص ٢٢١ و ٢٢٢.
- [١٠٦]. المعجم الكبير، ج ٣، ص ١١١؛ شرح الاخبار، ج ٣، ص ٥٤٠؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ١٤، ص ٢٢١ و ٢٢٢؛ هيثمى، مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٩١.
- [١٠٧]. نويرى، نهاية الارب، ج ٢٠، ص ٤٧٦؛ سبط ابن جوزى، تذكرة الخواص، ص ٢٥٩.
- [١٠٨]. تاريخ طبرى، ج ٤، ص ١٩٧؛ تهذيب التهذيب، ج ٨، ص ٣٢.
- [١٠٩]. ابن اثير، اسدالغابة، ج ٣، ص ٥٣١.
- [١١٠]. تذكرة الخواص، ص ٢٤٤.
- [١١١]. تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٢٠٠.



- [۱۱۲]. ابن اعثم كوفى، الفتوح، ج ۵، ص ۵۹؛ خوارزمى، مقتل الحسين، ج ۱، ص ۲۸۷.
- [۱۱۳]. الارشاد، ج ۱، ص ۲۸۸؛ الفتوح، ج ۵، ص ۵۹؛ مقتل خوارزمى، ج ۲، ص ۴۰.
- [۱۱۴]. الارشاد، ج ۲، ص ۳۸.
- [۱۱۵]. ابن ماكولا، الاكمال، ج ۶، ص ۲۰۰؛ بخارى، التاريخ الكبير، ج ۷، ص ۶۵.
- [۱۱۶]. تاريخ طبرى، ج ۴، ص ۲۰۱.
- [۱۱۷]. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۰ و ۳۹۵.
- [۱۱۸]. تاريخ طبرى، ج ۴، ص ۲۰۱.
- [۱۱۹]. مقتل خوارزمى، ج ۱، ص ۳۴۱ - ۳۴۲.
- [۱۲۰]. الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۱۴۹؛ انساب الاشراف، فتوح البلدان، ج ۱، ص ۳۱۴؛  
الاصابة، ج ۵، ص ۵۷۱.
- [۱۲۱]. تاريخ خليفه، ج ۱، ص ۲۰۹.
- [۱۲۲]. الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۱۴۹؛ فتوح البلدان، ج ۱، ص ۳۰۵ و ۳۱۴.
- [۱۲۳]. فتوح البلدان، ج ۱، ص ۳۰۵.
- [۱۲۴]. فتوح البلدان، ج ۱، ص ۳۰۵؛ ابن اثير، الكامل فى التاريخ، ج ۳، ص ۲۷۸.
- [۱۲۵]. فتوح البلدان، ج ۱، ص ۳۰۶.
- [۱۲۶]. همان.
- [۱۲۷]. تاريخ طبرى، ج ۴، ص ۲۰۰.
- [۱۲۸]. همان، ج ۳، ص ۲۸۷ و ج ۴، ص ۲۷۷؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۸۷؛ الفتوح، ج  
۵، ص ۸۷.
- [۱۲۹]. همان، ج ۳، ص ۲۸۷.
- [۱۳۰]. فتوح البلدان، ج ۱، ص ۳۰۵.
- [۱۳۱]. فتوح البلدان، ج ۱، ص ۳۰۵.
- [۱۳۲]. تاريخ طبرى، ج ۴، ص ۳۲۹.
- [۱۳۳]. الاعلام زرکلى، ج ۵، ص ۲۲۵.
- [۱۳۴]. الاصابة، ج ۱، ص ۶۳۰.
- [۱۳۵]. الاعلام زرکلى، ج ۲، ص ۹۸.
- [۱۳۶]. مدينة المعاجز، ج ۲، ص ۱۱۷ به نقل از مناقب ابن شهر آشوب.

- [١٣٧]. شيخ صدوق، الامالى، ص ١١٩ - ١٢٠؛ شرح الاخبار، ج ٣، صص ١٤١ - ١٤٢؛ بغية  
الطلب، ج ٦، ص ٢٦٧١ - ٢٦٢٠؛ مدينة المعاجز، ج ٢، ص ١٧.
- [١٣٨]. اخبار الطوال، ص ٣٠٤ - ٣٠٣.
- [١٣٩]. تاريخ مدينة دمشق، ج ٩، ص ٥٩.
- [١٤٠]. سيد مرتضى، الامالى، ج ١، ص ١١؛ تاريخ بغداد، ج ١٢، ص ٢١٠؛ تاريخ مدينة  
دمشق، ج ٩، ص ٥٣ و ٥٩؛ الاصابة، ج ١، ص ٣٣٩.
- [١٤١]. انساب الاشراف، ج ٥، ص ٤٠٨؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ٧٠، ص ١٦٥.
- [١٤٢]. الاخبار الطوال، ص ٢٩٥؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ٣٧، ص ٤٤٤.
- [١٤٣]. تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٢٠١.
- [١٤٤]. الارشاد، ج ٢، ص ٤٧.
- [١٤٥]. الارشاد، ج ٢، صص ٦٥ - ٦٦.
- [١٤٦]. ابو نصر بخارى، سرالسلسلة العلوية، ص ٥؛ ابن عتبه، عمدة الطالب، ص ١٠٠؛ الارشاد،  
ج ٢، ص ٢٥؛ علامه مجلسى، بحار الانوار، ج ٤٥، ص ١٠٨.
- [١٤٧]. الاصابة، ج ١، ص ٣٣٩؛ بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٣٧٧.
- [١٤٨]. الاخبار الطوال، ص ٣٠٣ - ٣٠٤.
- [١٤٩]. سيف بن عمر، الفتنة و وقعة الجمل، ص ٨٤.
- [١٥٠]. الاصابة، ج ١، ص ٣٣٩.
- [١٥١]. تاريخ مدينة دمشق، ج ٩، ص ٦٢.
- [١٥٢]. الفتوح، ج ٥، ص ١٠٢؛ مقتل خوارزمى، ج ١، ص ٣٠٦.
- [١٥٣]. تاريخ طبرى، ج ٤، صص ١٩٨ - ١٩٩.
- [١٥٤]. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابى طالب، ج ٣، ص ٢٤٤؛ الفتوح ابن اعثم، ج ٥، ص ٩٥؛  
الاخبار الطوال، ص ٢٤١.
- [١٥٥]. تاريخ طبرى، ج ٤، صص ٢٨٣ - ٢٨٤؛ ابوالفرج اصفهاني، مقاتل الطالبين، ص ٤٨؛  
انساب الاشراف، ص ٨٢؛ ابن نما، مشير الاحزان، ص ٢٦. سيد بن طاووس، اللهوف، ص ٣٩.
- [١٥٦]. همان، ج ٤، ص ٢٠١.
- [١٥٧]. عسكرى، احاديث ام المؤمنين عايشه، ج ١، ص ٣٢٠.
- [١٥٨]. تاريخ الكبير، ج ٧، ص ٢٦٠.
- [١٥٩]. تاريخ بغداد، ج ١، ص ٥٦٢.

- [١٦٠]. الاصابة، ج ٢، ص ٢٠٩.
- [١٦١]. انساب الاشراف، ج ٥، ص ٢٥٦؛ البداية و النهاية، ج ٨، ص ٥٨.
- [١٦٢]. تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٢٠١.
- [١٦٣]. الارشاد ج ١، ص ٣٣٠ - ٣٣١؛ الاصابة، ج ٢، ص ٢٠٩.
- [١٦٤]. التاريخ الكبير، ج ٧، ص ٢٦٠.
- [١٦٥]. نسائي، خصائص اميرالمؤمنين عليه السلام، ص ٩٩.
- [١٦٦]. الاصابة، ج ٢، ص ٥٢.
- [١٦٧]. تاريخ مدينة دمشق، ج ١٨، ص ٤٤٣.
- [١٦٨]. الاصابة، ج ٢، ص ٥٢.
- [١٦٩]. وقعة صفين، ص ١٥ - ١٩؛ رجال طوسى، ص ٦٥؛ ابطحى، تهذيب المقال، ج ٣، ص ٤٦.
- [١٧٠]. شرح نهج البلاغة، ج ١، ص ١٤٧.
- [١٧١]. ابن قتيبة دينورى، الامامة و السياسة، ج ١، ص ١٢٧.
- [١٧٢]. تاريخ بغداد، ج ٨، ص ٤٩٠؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ١٨، ص ٤٤٤؛ الاصابة، ج ٢، ص ٥٢.
- [١٧٣]. تاريخ بغداد، ج ٨، ص ٤٩٠؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ١٨، ص ٤٤٤.
- [١٧٤]. تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٢٠١.
- [١٧٥]. عسكرى، معالم المدرستين، ج ٣، ص ٨٣ به نقل از انساب الاشراف بلاذرى.
- [١٧٦]. همان، ج ٣، ص ١٢٧.
- [١٧٧]. ابوجعفر طبرى، دلائل الامامة، ص ١٨٢.
- [١٧٨]. الارشاد، ج ٢، ص ١١٨؛ تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٣٥١؛ مقتل خوارزمى، ج ٢، ص ٦٢ - ٦٣.
- [١٧٩]. تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٤٩٩ - ٤٩٦.
- [١٨٠]. همان، ج ٤، ص ٥٦٧ و ٥٦٩.
- [١٨١]. همان، ج ٥، ص ٦.
- [١٨٢]. تاريخ مدينة دمشق، ج ١٨، ص ٤٤٥؛ بغية الطلب فى تاريخ الحلب، ج ٨، ص ٣٧٨٣.
- [١٨٣]. مشير الاحزان، ص ٧٧ - ٧٨.
- [١٨٤]. نمازى، على، مستدرک سفينة البحار، ج ٤، ص ٢٨٣.

- [١٨٥]. تاريخ طبري، ج ٣، ص ٢٧٣.
- [١٨٦]. وقعة صفين، ص ٢٠٥.
- [١٨٧]. تاريخ طبري، ج ٤، ص ٢٠٠.
- [١٨٨]. انساب الاشراف، ص ٣٤٠.
- [١٨٩]. شيخ مفيد، الامالي، ص ١٢٩.
- [١٩٠]. وقعة صفين، ص ١٦٧؛ امين عاملي، محسن، أعيان الشيعة، ج ٣، ص ٤٦٣.
- [١٩١]. مصنفات الشيخ المفيد، الاختصاص، ج ١٢، صص ٢٨٤ - ٢٨٣؛ مناقب آل ابي طالب، ج ٢، ص ٢٩٥؛ شرح نهج البلاغة، ج ٤، ص ٧٥.
- [١٩٢]. احاديث ام المؤمنين عايشه، ج ١، ص ٣٢٠.
- [١٩٣]. الكافي، ج ٣، ص ٤٩٠؛ شيخ طوسي، تهذيب الاحكام، ج ٣، ص ٢٥٠.
- [١٩٤]. الطبقات الكبرى، ج ٦، ص ٤٧؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ٢٣، ص ١٨٦.
- [١٩٥]. مثير الاحزان، ص ٦٠؛ مستدرک سفينة البحار، ج ٦، ص ٤٣.
- [١٩٦]. تاريخ مدينة دمشق، ج ٢٣، ص ١٨٩.
- [١٩٧]. تاريخ طبري، ج ٤، صص ٢٠١ - ٢٠٠.
- [١٩٨]. الفتوح ابن اعثم، ج ٢، ص ٤٦٦.
- [١٩٩]. تاريخ مدينة دمشق، ج ٦، ص ٣٣٨؛ ذهبي، ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٤٤٩.
- [٢٠٠]. از دهات میان شوش و صميره در خوزستان. حموی، ياقوت، معجم البلدان، ج ٤، ص ٤٧٦.
- [٢٠١]. تاريخ مدينة دمشق، ج ٢٣، ص ١٩٢.
- [٢٠٢]. الاخبار الطوال، ص ٣٠٥.
- [٢٠٣]. تاريخ طبري، ج ٤، ص ٢٠١.
- [٢٠٤]. اسدالغابة، ج ٤، ص ٢١٢.
- [٢٠٥]. همان، ج ٤، ص ٢٠١.
- [٢٠٦]. همان، ج ٤، صص ٢٥٩ و ٢٧١.
- [٢٠٧]. طبري، ج ٤، ص ٥٠٥.
- [٢٠٨]. البداية و النهاية، ج ٨، ص ٢٩٣.
- [٢٠٩]. البداية و النهاية، ج ٨، ص ١٨٩.
- [٢١٠]. اسدالغابة، ج ٤، ص ٢١٣.

- [۲۱۱]. تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۴۲.
- [۲۱۲]. شیخ صدوق، الخصال ص ۶۴۴؛ ابوحزمة الثمالی، تفسیر ابی حمزة الثمالی، صص ۲۳۳ - ۲۳۵؛ قندوزی، ینابیع المودة، ج ۱، صص ۱۲۸ - ۲۱۹؛ حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۳، صص ۱۹۰ - ۱۹۱؛ تهذیب المقال، ج ۴، ص ۱۸۴؛ مصنفات الشیخ المفید، الاختصاص، ج ۱۲، صص ۲۸۴ - ۲۸۳؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۹۵؛ شرح نهج البلاغة، ج ۴، ص ۷۵.
- [۲۱۳]. عیاشی، تفسیر عیاشی؛ ج ۲، صص ۲۴۸ - ۲۴۹؛ حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۲؛ فرات کوفی، تفسیر فرات کوفی، ص ۲۲۹ و ۲۳۰؛ حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۲۶.
- [۲۱۴]. عمادالدین طبری، بشارة المصطفی، ص ۳۱۷.
- [۲۱۵]. رجال الطوسی، ص ۷۶.
- [۲۱۶]. علامه حلّی، خلاصة الاقوال، ص ۳۷۷؛ ابن داود حلّی، رجال ابن داود حلّی، ص ۲۶۳ و ۳۰۳؛ تفرشی، نقد الرجال، ج ۳، ص ۳۲۹؛ اردبیلی، جامع الرواة، ج ۱، ص ۶۱۹؛ بروجردی، سید علی، طرائف المقال، ج ۲، ص ۱۰۱.
- [۲۱۷]. تنقیح المقال، ج، ص.
- [۲۱۸]. تهذیب المقال، ج ۵، ص ۱۶۸.
- [۲۱۹]. صفار، بصائر الدرجات، ص ۳۷۸.
- [۲۲۰]. دارقطنی، العلل، ج ۳، ص ۱۳۱؛ الكامل فی ضعف الرجال، ج ۱، ص ۱۰۵؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۳۷۲ و ج ۱۲، ص ۳۱۱ و ج ۱۴، ص ۴۱۷؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۳۰، صص ۳۶۱ - ۳۶۲ و ج ۳۹، صص ۱۵۶ - ۱۵۷ و ج ۴۲، ص ۲۱۳.
- [۲۲۱]. التاریخ الكبير، ج ۸، ص ۲۸۵ و ۴۱۶؛ علل دارقطنی، ج ۳، صص ۲۷۰ - ۲۷۱؛ رازی، الجرح و التعديل، ج ۹، ص ۳۰۴.
- [۲۲۲]. مراجع من العلماء و فیات الأئمة، ص ۱۰۰؛ قیومی اصفهانی، صحیفة الامام الحسن علیّه السلام، ص ۳۵. وی این مطلب را از شیخ صدوق نقل کرده است.
- [۲۲۳]. مسوّر بن مخرمه گوید: روزی عبدالرحمن بن عوف با عمر دیدار کرد. عبدالرحمن گفت: آیا ما نبودیم که می گفتیم: «ایشان را بکشید در پایان کار همچنان که در ابتدا می کشتید؟» عمر گفت: «آری، اما این در زمانی است که بنی امیه روی کار می آیند و آنان امیرند و بنی مخزوم وزیر. «الغارات، صص ۳۹۲ - ۳۹۳.
- [۲۲۴]. اسدالغابة، ج ۴، ص ۲۱۳.

- [۲۲۵]. الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۲۳ و ج ۷، ص ۹۹. وی رئیس یلیس عبیدالله بن زیاد در بصره بود و هنگامی که امام حسین علیه السلام قیام کرد، مردم را به مقابله و جنگ با آن حضرت تشویق و تحریک می کرد. شرح نهج البلاغة، ج ۴، ص ۷۸.
- [۲۲۶]. الطبقات الكبرى، ج ۷، ص ۲۱۸؛ الاخبار الطوال، ص ۲۲۳؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۹۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۲، ص ۲۱۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۶۴؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۵۸ - ۵۸.
- [۲۲۷]. اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۲۹۷ - ۲۹۸.
- [۲۲۸]. همان، ج ۱، صص ۲۹۷ - ۲۹۸.
- [۲۲۹]. همان، ج ۵، ص ۴۰۸.
- [۲۳۰]. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۹.
- [۲۳۱]. همان، ج ۴، ص ۲۵۹ و ۲۷۹ و ۴۳۳؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۲۶.
- [۲۳۲]. تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۷، ص ۴۵۸؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۷۲.
- [۲۳۳]. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۴.
- [۲۳۴]. خلیفه بن خیاط، تاریخ خلیفه، ص ۲۲۷؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۵؛ البداية و النهاية، ج ۸، صص ۳۸۱ - ۳۸۲.
- [۲۳۵]. الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۲۳؛ طبری، المنتخب من ذیل المذیل، ص ۵۸؛ اسدالغایة، ج ۴، ص ۲۱۳؛ تهذیب الکمال، ج ۲۳، ص ۵۰؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۷۳۲.
- [۲۳۶]. تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۹، ص ۶۲؛ دارقطنی، السنن الكبرى، ج ۳، ص ۲۲۳.
- [۲۳۷]. شیخ طوسی، عدة الاصول، ج ۱، ص ۳۸۰ و ج ۲، ص ۱۵۰.
- [۲۳۸]. الغارات، ج ۲، ص ۵۳۳.
- [۲۳۹]. زبیدی، تاج العروس، ج ۳، ص ۳۱۹ و ۳۶۰.
- [۲۴۰]. تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۹، صص ۳۵۰ - ۳۵۱؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۱۹۴.
- [۲۴۱]. تهذیب الکمال، ج ۲۶، ص ۶۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۲۷۸.
- [۲۴۲]. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۴۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۸، ص ۲۹۷.
- [۲۴۳]. ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۴، صص ۴۷۴ - ۴۷۵.
- [۲۴۴]. طبری، ج ۴، ص ۲۰۰.
- [۲۴۵]. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۶؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۸۷.
- [۲۴۶]. طبری، ج ۴، ص ۲۸۶.

- [٢٤٧]. الارشاد، ج ٢، ص ١١٤.
- [٢٤٨]. تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٣٤٢.
- [٢٤٩]. الاخبار الطوال، ص ٢٢٣.
- [٢٥٠]. تاريخ مدينة دمشق، ج ٥٢، صص ١٢٤ - ١٢٥.
- [٢٥١]. بحار الانوار، ج ٤٤، ص ٣٥٢.
- [٢٥٢]. انساب الاشراف، ج ٢، ص ٣٣٥.
- [٢٥٣]. بحار الانوار، ج ٤٤، ص ٣٤٧.
- [٢٥٤]. ابن عبد البر، الاستيعاب، ج ١، ص ١٣٤؛ شرح نهج البلاغة، ج ٤، ص ٤١٢ - ٤١٥.
- [٢٥٥]. ابن رسته، الأعلام النفيسة، ص ٢٨١.
- [٢٥٦]. انساب الاشراف، ج ٣، ص ٣٩٦؛ تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٣٢٣.
- [٢٥٧]. انساب الاشراف، ص ٨١؛ الاخبار الطوال، ص ٢٤٠؛ كتاب الثقات، ج ٢، ص ٣٠٨؛ تهذيب الكمال، ج ٦، ص ٤٢٦؛ طبرسى، اعلام الورى، ج ١، ص ٤٤٢.
- [٢٥٨]. بحار الانوار، ج ٤٤، ص ٣٥٤.
- [٢٥٩]. انساب الاشراف، ص ٨٦؛ تذكرة الخواص، ص ٢٤٣.
- [٢٦٠]. انساب الاشراف، ج ٥، ص ٤٠٨.
- [٢٦١]. انساب الاشراف، ص ٨٠ و ٨١؛ اعلام الورى، ج ١، ص ٤٤٠؛ اللهوف، ص ٢٩.
- [٢٦٢]. انساب الاشراف، ج ٣، ص ٣٨٧.
- [٢٦٣]. انساب الاشراف، ص ٨٠؛ الاخبار الطوال، ص ٢٣٦ - ٢٣٧؛ بحار الانوار، ج ٤٤، ص ٣٤٩.
- [٢٦٤]. اللهوف، ص ٩٧.
- [٢٦٥]. صحيفة الحسين، ص ١١٩؛ مقتل خوارزمى، ج ١، صص ٣٥٢ - ٣٥٣.
- [٢٦٦]. الاخبار الطوال، ص ٣٠٤ - ٣٠٦؛ كتاب الثقات، ج ٥، ص ٣٥٢؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ٥٢، صص ١٣١ - ١٣٢؛ سير اعلام النبلاء، ج ٣، ص ٥٤٣؛ اكمال الكمال، ج ١، ص ٢٥٦.
- [٢٦٧]. احمدى ميانجى، على، مواقف الشيعة، ج ١، ص ٢٥١؛ نهج السعادة، ج ١، ص ٤٢٤؛ تاريخ خليفه، ١٩٥؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ٥٥، ص ٣٨ و ٤٠.
- [٢٦٨]. تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٢٠١.
- [٢٦٩]. همان.
- [٢٧٠]. انساب الاشراف، ج ٥، ص ٤٠٩.

- [۲۷۱]. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۰۹.
- [۲۷۲]. همان، ج ۵، ص ۶.
- [۲۷۳]. همان، ج ۵، ص ۱۲.
- [۲۷۴]. تاریخ مدینة دمشق، ج ۵۵، ص ۳۸.
- [۲۷۵]. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۴۲؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۸، ص ۲۹۷.
- [۲۷۶]. الاخبار الطوال، ص ۲۳۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۵ - ۲۶۷؛ الارشاد، ج ۴۲/۲ - ۴۳؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۸۹.
- [۲۷۷]. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۳؛ الارشاد، ج ۲، ص ۴۳؛ مثير الاحزان، ص ۲۲.
- [۲۷۸]. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۱؛ الارشاد، ج ۲، ص ۶۰؛ الفتوح، ج ۵، ص ۹۶.
- [۲۷۹]. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۷؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۵۸، ص ۱۱۵ و ۲۳۳؛ البداية و النهاية، ج ۹، ص ۱۹۰.
- [۲۸۰]. مثير الاحزان، ص ۶۰.
- [۲۸۱]. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۰۱.
- [۲۸۲]. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۰ و ۳۸۷.
- [۲۸۳]. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۰۱.
- [۲۸۴]. انساب الاشراف، ج ۶، ص ۳۷۶.
- [۲۸۵]. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۵.
- [۲۸۶]. الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۸.
- [۲۸۷]. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۳۰۸.
- [۲۸۸]. این مطلب را از شاگردان ایشان شنیده ایم.
- [۲۸۹]. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۴۸.
- [۲۹۰]. همان، ج ۴، ص ۴۴۷.



## فصل سوم : بازتاب تفکر عثمانی در کوفه

### بازتاب تفکر عثمانی در سرکوب قیام مسلم

با توجه به توضیحاتی که درباره ی پیشینه تفکر عثمانی در کوفه بیان شد، بهتر می توان این واقعیت را تبیین کرد که نمایندگان این تفکر، نقش مهمی در سرکوب نهضت امام حسین علیه السلام و مسلم در کوفه و کربلا ایفا کردند. با شروع حرکت مسلم و قیام او بر ضد ابن زیاد، به یک باره شاهد ظهور و فعال شدن نمایندگان این تفکر در کوفه می شویم. همان گونه از شرح حال آنان دانسته شد، افرادی که مأمور ضربه زدن به قیام مسلم و پراکنده نمودن مردم از دور او بودند، با توجه به رفتارشناسی سیاسی آنان آشکار خواهد شد که آنان دارای تفکر عثمانی و از هواخواهان باند اموی بودند. حتی سوابق ضد شیعی و بلکه ناصبی داشتند؛ مانند کثیر بن شهاب که در سخنان خود در کوفه از یزید به امیرالمؤمنین تعبیر می کرد و هیچ یک از اشراف کوفه به اندازه ی او بر ضد شیعیان و پراکنده کردن آنان از دور مسلم فعالیت نکرد.

از همان ابتدا که مسلم وارد کوفه شد، عثمانی مذهب ها گزارش اهمال کاری و ضعف نعمان (حاکم کوفه) را به یزید گزارش دادند. این افراد عبارتند از: عُمارة بن عُقَبَة بن ابی مُعِیْط اموی برادر ولید و عمر بن سعد و عبدالله بن مسلم بن سعید حَضْرَمی حلیف بنی امیه. این افراد که در عثمانی و اموی بودن آنان هیچ شک و شبهه ای نیست و در صدر نامه خود به یزید به این مطلب اقرار کردند <sup>(۱)</sup>، اوضاع کوفه را به اطلاع یزید رسانده، در خواست کردند تا فرد دیگری را به جای نعمان بر کوفه حاکم کند. یزید نیز در نامه اش به عبیدالله از این افراد - و احتمالاً کسان دیگری که برای او نامه نوشته بودند - به عنوان شیعیان خود نام برد. <sup>(۲)</sup> شاید این نخستین بار باشد که از برخی کوفیان به عنوان

شیعیان آل ابی سفیان یاد شده است. درخواست سریع این گروه از یزید برای جایگزین کردن عبیدالله به جای - نعمان با این که نعمان نیز از عثمانی مذهب هایی بود که مورخان به دشمنی آشکار او با امیرالمؤمنین علیه السلام و بدزبانی او نسبت به آن حضرت تصریح کرده اند <sup>(۳)</sup> - گویای این مطلب است که تفکر عثمانی این افراد از نوع افراطی آن بوده است. نامه این افراد و به دنبال آن تعویض نعمان به ابن زیاد، ضربه سختی به حرکت شیعیان کوفه بود.

زمانی که هانی بن عروه دستگیر شد و به شدت مورد اذیت و آزار ابن زیاد قرار گرفت و او را به زندان انداختند، عمرو بن حجاج زبیدی - که خواهرش روعه، زن هانی بود - با تعداد بسیاری از مَذْحِجِیَانْ قصر ابن زیاد را به محاصره ی خود در آوردند.

عمرو در ابتدا با سخنانی که از طرف خود و مَذْحِجِیَانْ گفت، خط سیاسی خود و همراهانش را از مسلم و شیعیان جدا کرد. وی خطاب به ابن زیاد گفت: «من عمرو بن حجاج هستم و این افراد، شجاعان و بزرگان مَذْحِجْ هستند که خود را از طاعت خلیفه و جماعت جدا نکرده اند.» این تعبیر در حق کسانی است که حاکمیت خلیفه را پذیرفته اند؛ چنان که درباره ی مخالفان می گفتند: «از طاعت و جماعت خارج شده» و به همین دلیل، این افراد را خارجی معرفی می کردند. خواهیم گفت که عمرو بن حجاج در کربلا با صراحت بیش تری به این موضوع در حق خود و کوفیان تحت امرش اعتراف کرد.

شاهد این موضوع که مَذْحِجِیَانْ گرد آمده به دور عمرو بن حجاج از طرفداران تفکر عثمانی بوده اند، این است که مسلم هنگام قیام و تعیین فرماندهان، مسلم بن عوسَجَهْ اسدی را فرمانده ربع <sup>(۴)</sup> مَذْحِجْ و اسد کرد و اصلاً نامی از عمرو بن حجاج در این میان نیست، بلکه او در کنار ابن زیاد در قصر

دارالاماره بوده است. بنابراین، گروهی از مذحجیان که به دور مسلم اجتماع کرده بودند، غیر از مذحجیان همراه عمرو بن حجاج بوده اند و دو گروه با هم اختلاف عقیده داشته اند. سابقه مذحجیان درباره ی حکمیت نیز نشان می دهد که این قبیله زمینه گرایش به مذهب عثمانی را داشته است؛ زیرا آنان با اصرار زیاد ابوموسی اشعری را که موضع سیاسی او عثمانی و ضد علوی بود، به حکمیت انتخاب کردند.<sup>(۵)</sup> نیز در زمان زیاد، ابوبرده بن ابوموسی اشعری که دشمنی او با امیرالمؤمنین علیه السلام و مواضع ضد شیعی او در تاریخ معلوم است،<sup>(۶)</sup> رئیس مذحجیان و بنی اسد بود.<sup>(۷)</sup>

به هنگام قیام مسلم، وقتی مختار قصد ملحق شدن به او را داشت، هانی بن ابی حیه الوداعی موضوع را به عمرو بن حرث اطلاع داد. وی عبدالرحمن بن ابی عمیر ثقفی و زائده بن قدامه بن مسعود را مأمور دستگیری او کرد. این افراد - چنان که دانسته شد - عثمانی بودند و به خصوص عبدالرحمن کسی بود که به انتقام عثمان، سر عمرو بن حمق خزاعی را از تن جدا کرد و آن را برای معاویه فرستاد.<sup>(۸)</sup>

نیز نیروهایی که برای دستگیری مسلم انتخاب و اعزام شدند شصت یا هفتاد نفر قیسی از غیر قبیله محمد بن اشعث بودند؛ زیرا ابن زیاد می دانست که افراد قبیله او از مقابله با مسلم سر باز خواهند زد. این انتخاب ما را متوجه این نکته می کند که ابن زیاد چه نیروهایی را برای مقابله با امام حسین علیه السلام به کربلا اعزام کرده است.

از جمله گفتگوهای بسیار قابل توجه که تفکر عثمانی را در اصحاب ابن زیاد و کسانی که در مقابل قیام کوفه ایستادند، نشان می دهد، گفتگوی مسلم با مسلم بن عمرو باهلی است. وقتی که مسلم را دستگیر کردند و به دارالاماره بردند، بر

اثر تشنگی آب طلبید، ولی مسلم بن عمرو به او گفت: «از این آب ننوشی تا از حمیم جهنم بچشی.» مسلم از او خواست تا خود را معرفی کند. او پیش از این که نام خود را بگوید، تفکر خود را معرفی کرد و گفت: «من آن کسی هستم که حق را شناخت؛ آن گاه که تو آن را انکار کردی، و خیرخواه امام خود شد؛ آن گاه که تو او را فریفتی، و از او شنید و پیروی کرد، آن گاه که تو به نافرمانی و مخالفت با او برخاستی. من مسلم بن عمرو باهلی هستم.» پاسخ مسلم نیز بسیار گویاست که به او گفت: «ای پسر باهلی، مادرت به عزایت بنشیند! تو به حمیم جهنم و جاودانگی در آتش آن سزاوارتری؛ زیرا پیروی از آل ابی سفیان را بر پیروی از آل محمد مقدم داشته ای.<sup>(۹)</sup>» این تعبیر شبیه تعبیر امام حسین علیه السلام در روز عاشورا است که: «یاشیعة آل ابی سفیان، ان لم یکن لکم دین و لا تخافون المعاد، فکونوا فی دنیاکم احرارا».

در این گفتگو نکات و مطالب مهمی وجود دارد که لازم است توضیح داده شود تا بهتر تبیین شود که چنین سخنانی ریشه در تفکرات عثمانی دارد و تنها از چنین افرادی صادر می شود:

۱ - منع آب از شیعیان و کشتن آنان با لب تشنه به هنگام دستگیری، رفتاری سیاسی است که عثمانی مذهببان پس از کشته شدن عثمان اتخاذ کردند و این موضوع را در بحث منع آب در کربلا توضیح خواهیم داد. بنابراین، جهتگیری سیاسی سخنان مسلم بن عمرو به مسلم بن عقیل، شاهد و مؤید تفکر عثمانی اوست.

۲ - جهنمی دانستن نماینده ی امام حسین علیه السلام به معنای اعترافی بر جدا دانستن خط سیاسی - مذهبی خود از خط امام حسین علیه السلام و شیعیان آن حضرت است.

۳ - در این گفتگو مسلم بن عمرو از یزید به «امام» تعبیر کرده و با این سخن اموی بودن خود را آشکار کرده است. وقتی این مطلب را با آنچه شیعیان در نامه خود به امام حسین علیه السلام نوشتند، مقایسه کنیم - که «انه لیس لنا امام» - تفکر عثمانی این شخص کاملاً آشکار می شود.

۴ - این اندیشه که هر حرکت و قیامی بر ضد حاکم وقت، محکوم و خروج از دین است، تفکری بود که بنی امیه آن را تبلیغ می کردند. توضیح این مطلب در ذیل سخنان عمرو بن حجاج در کربلا خواهد آمد.

۵ - تصریح مسلم بن عقیل به این که مسلم بن عمرو باهلی از هواداران آل ابوسفیان است.

### نمود تفکر عثمانی در نامه های ارسالی به امام حسین علیه السلام

تفکر عثمانی را از نامه های ارسالی برای امام حسین علیه السلام نیز می توان دریافت. شاید این سؤال به نظر رسد که نویسندگان نامه ها از چه جایگاهی در این موضوع برخوردارند؟ به عبارت دیگر، قرار گرفتن نام اشراف کوفه - چون شبت ابن ربیع و حجار بن ابجر و اسماء بن خارجه و عمرو بن حجاج زبیدی و... - در کنار نام سلیمان بن سرد و مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر که برای امام نامه نوشتند، چگونه قابل توجیه است و آیا می توان این دو گروه را از یک حزب سیاسی در کوفه دانست؟

به نظر می رسد که در این باره هنوز تأمل و دقت لازم صورت نگرفته است. در تحقیق این موضوع مواردی از قبیل نویسندگان نامه ها؛ متن نامه ها و برخورد امام با آنان، باید مورد بررسی قرار گیرد.

## الف - نویسندگان نامه ها

منابع تاریخی که تاریخچه مواضع سیاسی نویسندگان نامه ها را تا اندازه ای - هر چند خیلی مختصر - بیان کرده، حاکی از آن است که نباید این افراد را از نظر تفکر سیاسی و مذهبی یکی دانست. شاید پذیرش این ادعا در مرحله نخست اندکی دشوار باشد، اما چنانچه به ملاک ها و مشخصه هایی که پیش از این برای مذهب عثمانی بیان کردیم و نیز شرح حال آنان توجه شود صحت این ادعا روشن می شود.

بر اساس نصوص تاریخی، نباید از نظر سیاسی - مذهبی سلیمان و پیروان او را در حزب اشراف کوفه قرار داد؛ زیرا سلیمان و مسیب بن نجبه و حبیب بن مظاهر و رفاعه بن شداد و عبدالله بن وال در نامه ای که به امام نوشتند، خود را چنین معرفی کرده اند: «و جماعة شیعتہ من المؤمنین». در نامه ای هم که پس از آن نوشتند، همین عنوان در صدر آن آمده است<sup>(۱۰)</sup>، اما درباره ی اشراف کوفه: اولاً، هیچ سندی نیست که نشان دهد آنان در خانه سلیمان اجتماع کرده باشند (همانند شیعیانی که یا در کربلا حاضر و شهید شدند؛ مانند حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و عباس بن شیبب شاکری، و یا از گروه توابین شدند؛ مانند عبدالله بن وال که نامه کوفیان را برای امام رساند<sup>(۱۱)</sup> و مسیب بن نجبه<sup>(۱۲)</sup>، و یا از یاران مختار؛ مانند رفاعه بن شداد<sup>(۱۳)</sup> و عباس (عیاش) بن جعدہ ی جدلی<sup>(۱۴)</sup>) و حتی با توجه به این که بزرگان شیعه آن جا اجتماع کردند، به جا بود این افراد نیز که از بزرگان قوم بودند در یک انجمن گرد هم آمده، همان نامه ای را امضا می کردند که بزرگان شیعه آن را نوشته و امضا نموده بودند. و این شاهدی است بر این که حزب این افراد غیر از گروه سلیمان بوده است.

ثانیاً؛ این گروه آخرین کسانی بودند که نامه نوشتند و این تأخیر خود قابل تأمل است و نشانی از عدم اعتقاد این گروه به حرکت امام به سوی کوفه دارد؛ چنانچه از متن نامه آنان که در پی می آید آشکار است. شاهد این مطلب این که عمر بن سعد برای شانه خالی کردن از پذیرش مسؤولیت سپاه کوفه برای اعزام به کربلا، تنها از اشراف کوفه نام می برد. سلیمان به لحاظ صحابی بودن و سابقه تاریخی، شخصیت ناشناخته ای در نزد عمر بن سعد و کوفیان نبود. اشراف کوفه، حتی زمانی که هنوز از ابن زیاد و تهدید و تطمیع های او در کوفه خبری نبود، حاضر نشدند با نماینده رسمی امام، یعنی مسلم بن عقیل بیعت کنند؛ با این که شیعیان بلافاصله با او بیعت کردند.

ثالثاً؛ اشراف کوفه نام های خود را مخفی نگه داشتند و در نامه قید نکردند. ممکن است تصور شود که چون گروه گروه نامه می نوشته اند، نمی توان به این نکته که چرا با بزرگان شیعه یک نامه مشترک نوشتند و در یک انجمن گرد نیامدند، خیلی اهمیت داد اما این توجیه قابل قبول نیست زیرا:

اولاً؛ از نظر سیاسی اگر چنین توجیهی صحیح باشد، پس چرا بزرگان شیعه که از نظر تشیع هیچ شبهه ای درباره ی آنان نیست، جدا از هم نامه نوشتند؟ ثانیاً؛ چرا اسامی خود را در نامه قید نکردند؛ با این که رسم بر این است که شخصی که نامه می نویسد، اسم خود را قید می کند. اگر این عمل با احتیاط و مخفی کاری در چنین شرایطی توجیه شود، باید دید که چرا بزرگان شیعه چنین نکردند؟! علاوه بر اینکه دعوت برای انجام یک کار بزرگ، با اسامی مخفی - آن هم با توجه به عدم اعتمادی که نسبت به کوفیان بود و استنکاف امام از پاسخ دادن به نامه ها - نمی تواند موضوع احتیاط را به خوبی توجیه کند. از این رو، امام از نامه رسان پرسید که این نامه را چه افرادی نوشته اند. <sup>(۱۵)</sup> آنان با این

کار، دو روی سکه را برای خود حفظ کرده بودند؛ اگر امام به کوفه می آمد و پیروز می شد، راه اشکال و ایراد را از طرف امام و مردم کوفه بر خود مسدود کرده بودند، و چنانچه قیام به شکست می انجامید، دلیل و مدرکی از خود بر جای نگذاشته بودند تا با استناد بدان از طرف حاکمان بنی امیه بازخواست شوند. شاید به همین دلیل امام حسین علیه السلام در کربلا وقتی این افراد را مورد خطاب قرار داد که «مگر شما نبودید که نامه نوشتید» و آنان انکار کردند، آن حضرت نامه آنان را حاضر نکرد؛ زیرا نامه بی نام و نشان را به راحتی می توانستند انکار کنند.

ثالثاً؛ چرا باید با توجه به موقعیت بالایی که داشتند و از اشراف کوفه به حساب می آمدند، آخرین کسانی باشند که برای امام نامه بنویسند؟ مجموعه این سؤالات ما را بر آن می دارد که اشراف کوفه را از نظر سیاسی، گروهی جدای از شیعیان و حزبی در مقابل آنان بشماریم. تصریح مورخان و محدثان به گرایش و عثمانی اغلب اشراف کوفه و رفتارشناسی سیاسی آنان در جهت گیری و سمت و سوی این تفکر سیاسی، مذهبی چنانچه پیش از این بیان کردیم، تأییدی بر این سخن است. وقتی اشراف کوفه به نیروهای مصعب پیوستند، شعار آنان «یا لثارات عثمان» بود. به همین دلیل رفاعه بن شداد که منصب امام جماعت آنان را داشت، وقتی این را شنید خود را از آنان کنار کشید و گفت: «مرا با عثمان چه کار؟! با کسانی که بر عقیده ی عثمان هستند نخواهم بود.»<sup>(۱۶)</sup> جالب توجه این که سلیمان به بزرگان شیعه که قیام توأبیین را سازماندهی و رهبری می کردند، قاتلین اصلی امام حسین علیه السلام و اصحابش را اشراف کوفه و عرف<sup>(۱۷)</sup> معرفی کرد.<sup>(۱۸)</sup>



تنها نقطه ابهامی که درباره ی سلیمان و پیروان او هست و تا اندازه ای بدون پاسخ باقی مانده، عملکرد آنان در قیام مسلم در کوفه و تنها گذاشتن او است. تحلیل های مختلفی در این باره ارائه شده است که به نظر نمی تواند پاسخ صحیح و یا جامعی به این ابهام و سؤال پیچیده ی تاریخی باشد. آنان گرچه به هر دلیل تاریخی که بر ما پوشیده است، خود را گناهکار می دانستند، اما از این نکته نیز نباید غفلت کرد که بیش تر رهبران شیعه که نامه سلیمان را امضا کردند و با مسلم نیز بیعت نمودند، به طرق مختلف که بر ما پوشیده است خود را به امام رسانده، در کربلا به شهادت رسیدند و بدین وسیله بر عهد خود پایبند ماندند و هیچ گونه خدعه و نیرنگی در کار آنان نبود؛ مانند حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، ابو ثمامه صائدی - (مسئول تدارکات و گرفتن وجوهات برای خرید اسلحه و آذوقه)، عابس بن شیب شاکری، عبدالله بن سبعمهمدانی، سعید بن عبدالله حنفی، قیس بن مسهر صیداوی و نافع بن هلال به همراه چهار نفر دیگر.

عموم شیعیان کوفه نیز توسط ابن زیاد، در نخيله همانند زندانی تحت نظر قرار گرفتند تا کسی به امام ملحق نشود و خود ابن زیاد تا روز یازدهم محرم در آن جا ماند و به جای خود عمرو بن حریث را در کوفه گذاشت. <sup>(۱۹)</sup> با این حال، یکی از آنان به نام عمار بن ابی سلامه دالانی تلاش کرد تا به شکلی ابن زیاد را در نخيله به قتل رساند، ولی موفق نشد و تنها توانست از آن جا فرار کند و خود را به کربلا برساند و در کنار امام به شهادت رسد. <sup>(۲۰)</sup>

در شب عاشورا پس از سخنان امام و بنی هاشم، اولین کسانی که پاسخ مثبت به امام دادند، کسانی بودند که برای امام نامه نوشته بودند؛ مانند مسلم بن

عوسجه و سعید بن عبدالله حنفی. <sup>(۲۱)</sup> شاید این پیشی گرفتن در اظهار پایبندی به امام، خود اشاره ای به اظهار پایبندی به نامه هایی بود که نوشته بودند.

### ب - متن نامه ها

محتوای نامه ها نیز بیانگر بی اعتقادی اشراف به حرکت امام حسین علیه السلام است. با مقایسه مضمون نامه های شیعیان با نامه اشراف کوفه، تفاوت بینشی این گروه ها مشخص می شود. در متن نامه سلیمان نکاتی بیان شده که گویای بخشی از اعتقادات تشیع مذهبی است. برای نمونه، نامه با اظهار خرسندی از مرگ معاویه و سپاس خدا آغاز شده و آن گاه از معاویه به عنوان دشمن ستمگر امام و غصب کننده ی حق امیرالمؤمنین علیه السلام، اظهار برائت و بیزارى شده و جایگاه او را در جهنم دانسته اند. آنان در ادامه اضافه کرده اند که امامی ندارند و کسی را به عنوان خلیفه و پیشوا جز امام حسین علیه السلام نمی شناسند. در پایان نیز با سلام بر امام و امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن مجتبی علیه السلام خط سیاسی - مذهبی خود را معین کرده اند. <sup>(۲۲)</sup> در نامه دیگر می گویند که هیچ کس را جز امام قبول ندارند و به کس دیگری نظر ندارند. <sup>(۲۳)</sup> اما در نامه اشراف خطاب به امام، هیچ گونه اثری از این مطالب دیده نمی شود و با عبارتی نه چندان قوی به امام می گویند که «اگر می خواهی، بیا»!

### ج - برخورد امام با دو گروه شیعیان و اشراف (نویسندگان نامه ها)

از شواهد و قرائن بر می آید که امام نیز با گروه سلیمان و اشراف کوفه برخورد یکسانی نداشته و توجه امام به گروه سلیمان بوده است. شاهد این مطلب این که وقتی امام به منزلگاه حاجر رسید، نامه ای برای کوفیان نوشت <sup>(۲۴)</sup> و بنا بر نقل خوارزمی، تنها گروه اول - یعنی سلیمان و شیعیان - را مورد خطاب قرار داد و از اشراف هیچ نامی نبرد. <sup>(۲۵)</sup> همچنین وقتی امام در میانه راه با

عبیدالله بن حر جُغفی دیدار کرد، با اشاره به نامه مسلم مبنی بر بیعت و هواخواهی اهل کوفه از ایشان، فرمود که «... اما من چنین نمی پندارم؛ چون آنان<sup>(۲۶)</sup> بر قتل پسر عمویم مسلم و شیعیانش، عبیدالله بن زیاد را یاری رساندند؛ چرا که این افراد با یزید بیعت کرده بودند.»<sup>(۲۷)</sup> آن حضرت در شب عاشورا نیز افشا و اعلام نمود که نامه نوشتن این افراد برای آن حضرت جز، مکر و حيله و برای نزدیک شدن به بنی امیه نبوده است.<sup>(۲۸)</sup> بنابراین، معلوم می شود که امام در نامه اشراف ارزشی ندیده و از بیعت آنان با یزید اطلاع داشته است.

عملکرد امام در کربلا نیز در خور توجه است؛ آن حضرت در آن جا و در برابر عمر بن سعد و سپاه او، تنها از اشراف کوفه نام برد و خطاب به آنان فرمود: «مگر شما نبودید که برای من نامه نوشتید و از من برای آمدن به کوفه دعوت کردید؟!» جای سؤال است که چرا امام وقتی می خواهد نامه بنویسد، شیعیان را مورد خطاب قرار می دهد که من در راهم و عازم کوفه هستم، اما در کربلا که سپاه عمر بن سعد در برابر او قرار گرفته، تنها از نام اشراف کوفه پرده برمی دارد و نام آنان را فاش می کند و هیچ نامی از سلیمان و دیگران نمی آورد؟!

ممکن است تصور شود که تصریح به نام این افراد، به دلیل رویارو قرار گرفتن آنان با امام بوده است، اما چنین نیست؛ زیرا اگر از منظر امام کسانی مانند سلیمان و دیگر سران شیعه با اشراف کوفه از نظر خیانت به امام یکسان بودند، به جا بود که امام همچنان که از نام اشراف پرده برداشت و آنان را مفتضح نمود، از سلیمان و دیگران نیز نام می برد. دست کم جا داشت که برای تأیید صحبت خود از آنان نام برد. اما به نظر ما امام بسیار حساب شده عمل

کرده و با توجه به گناه و کوتاهی سلیمان و شیعیان، آنان را کاملاً از اشراف کوفه جدا دانسته است؛ زیرا آن حضرت به خوبی می دانست که به یقین اگر اسمی از سلیمان و یاران او<sup>(۲۹)</sup> ببرد، وقتی سپاه ابن زیاد به کوفه باز گردند، به دنبال آنان خواهند رفت و پس از دستگیری، آنان را به قتل خواهند رساند. شاهد این مطلب این که وقتی قیس بن مسهر صیداوی دستگیر شد، ابن زیاد تلاش بسیاری کرد تا او نام افراد مذکور در نامه امام را افشا کند، ولی او چنین نکرد<sup>(۳۰)</sup> و ابن زیاد هرگز به نام این افراد پی نبرد؛ به طوری که پس از حادثه کربلا به عمرو بن حریث گفت: «من از این ترابیه وحشت و واهمه دارم، اما در کوفه کسی از آنان را نمی شناسم.»<sup>(۳۱)</sup>

بنابراین، امام با پرده پوشی بر نام شیعیان، در فکر حفظ جان آنان بوده و این خود کمال رأفت و مهربانی و در عین حال عظمت بُعد سیاسی امام را ترسیم می کند. در مقابل، از آن جا که اشراف کوفه از نظر فکری با امام نبودند، برای افشای خیانتشان نام آنان را بیان کرد تا با این عمل آنان را خوار کرده، زمینه ای برای افشای ماهیت آنان بسازد. البته این سؤال قابل طرح است که آیا واقعاً ابن زیاد از نامه نوشتن اشراف کوفه به امام اطلاع نداشته و یا اطلاع نیافته است؟! به نظر می رسد که آنان از این موضوع اطلاع داشته اند؛ زیرا وقتی که عمر بن سعد از آنان خواست تا به نزد امام رفته و از او سؤال کنند که به چه منظوری به سوی کوفه آمده است، هر یک به دلیل نامه نوشتن به امام بهانه آوردند و از دیدار با امام طفره رفتند.<sup>(۳۲)</sup> به یقین این گزارش ها به ابن زیاد می رسید. پس چرا پس از کربلا نسبت به این افراد عکس العملی از خود نشان نداد؛ با این که به شدت به دنبال شناسایی و دستگیری نویسندگان نامه بود؟! به عکس، جوایزی نیز به آنان داد.<sup>(۳۳)</sup> شاید این به خاطر ادامه نیاز ابن زیاد به

اشراف بوده باشد. شاید هم همان گونه که امام در شب عاشورا افشا و اعلام نمود، نامه نوشتن این افراد برای آن حضرت، جز مکر و حيله و برای نزدیک شدن به بنی امیه نبوده است.<sup>(۳۴)</sup> در گفتگویی که عمر بن سعد در کربلا با امام داشت به این مطلب اشاره شد و امام این واقعیت را تأیید کرد.<sup>(۳۵)</sup>

زندگی سیاسی - مذهبی اشراف و حوادث پس از کربلا، مؤید عملکرد پیشین آنان و مبین این نکته است که اشراف را از نظر فکری باید از شیعیان جدا دانست و نامه نوشتن آنان نمی تواند سرپوشی بر تضاد فکری آنان با شیعیان کوفه باشد، بلکه یا باید حمل بر موقعیت سنجی آنان شود و یا با توجه به توضیحاتی که بیان شد، حمل بر خدعه و نیرنگ و قسمتی از برنامه بنی امیه. وقتی نافع بن هلال از کوفه به امام پیوست و امام از اوضاع کوفه پرسید، او خبر داد که مبالغ هنگفتی به عنوان رشوه گرفته اند و تنها به جهت خدمت به حاکمان اموی برای شما نامه نوشتند.<sup>(۳۶)</sup> پیش از این، مغیره از همین راه آنان را برای پذیرش ولایتعهدی و خلافت یزید راضی کرده بود در حالی که سران شیعه و حتی غیر شیعه به شدت با خلافت یزید مخالف بودند.

با توجه به سخن امام در این زمینه، و گزارش بلاذری آیا می توان این فرضیه را بیش تر احتمال داد که دعوت اشراف کوفه قسمتی از برنامه بنی امیه در جهت سرکوب بقایای شیعه به رهبری امام حسین علیه السلام بوده است؟!

## پی نوشتها:

- [۱]. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۸۷.
- [۲]. الارشاد، ج ۱، ص ۲۸۸؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۴۰.
- [۳]. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۶۹.
- [۴]. از تقسیمات شهری و لشکری است که آن ها را به چهار بخش تقسیم می کردند و بر هر یک رئیسی قرار می دادند.
- [۵]. البداية و النهایة، ج ۸، ص ۳۳۰.
- [۶]. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۹۹.
- [۷]. همان.
- [۸]. همان، ج ۴، ص ۱۹۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۲.
- [۹]. الارشاد، ج ۲، ص ۶۰؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۳۰۲ - ۳۰۳.
- [۱۰]. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۱ و ۲۶۲.
- [۱۱]. همان، ج ۴، ص ۲۶۲.
- [۱۲]. همان، ج ۴، ص ۲۶۵.
- [۱۳]. همان، ج ۴، ص ۲۷۵ و ۵۴۱.
- [۱۴]. همان، ج ۴، ص ۵۲۳.
- [۱۵]. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۸۳.
- [۱۶]. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۲۴؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۳۲.
- [۱۷]. عَرِيف به افرادی اطلاق می شد که بزرگ یک قبیله و یا گروهی بودند و کار آنان همانند نقیب و نُقبأ بود.

- [۱۸]. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۳۲.
- [۱۹]. انساب الاشراف، ج ۶، ص ۳۶۴.
- [۲۰]. همان، ج ۳، ص ۳۸۸.
- [۲۱]. همان، ج ۳، ص ۳۹۳.
- [۲۲]. تاریخ طبری، ج ۴، صص ۲۶۱ - ۲۶۲.
- [۲۳]. همان، ج ۴، ص ۲۶۲.
- [۲۴]. همان، ج ۴، ص ۲۹۷.

- [۲۵]. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۳۳۴. خوارزمی نوشتن این نامه را در زمان ورود به کربلا نقل کرده است که به نظر می رسد روایت طبری صحیح باشد؛ چرا که بخشی از سخنرانی امام برای سپاه حر در منزلگاه «البيضة» به اشتباه در این نامه آمده است.
- [۲۶]. به یقین منظور اشراف کوفه و کسانی که در جبهه اموی ظاهر شدند.
- [۲۷]. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۳۲۵.
- [۲۸]. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۹۳.
- [۲۹]. که البته تعدادی از آنان در آن موقع در کنار امام بودند و خود را به او رساندند.
- [۳۰]. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۳۳۶.
- [۳۱]. همان، ج ۲، ص ۲۰۳.
- [۳۲]. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۰؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۳۴۱.
- [۳۳]. همان، ج ۴، ص ۳۵۹؛ فتوح البلدان، ج ۱، ص ۳۰۵.
- [۳۴]. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۹۳.
- [۳۵]. «من خادعنا فی الله انخدعنا له» تذکرة الخواص، ص ۲۴۸.
- [۳۶]. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۸۲.

## فصل چهارم: بازتاب تفکر عثمانی در کربلا

### نمادها و شعارهای مذهب عثمانی در کربلا

تفکر عثمانی در کربلا به جهت تقابل مستقیم با تشیع واقعی، بسیار محسوس تر و آشکارتر ظهور و نمود پیدا کرد. نصوص و شواهدی که در این باره وجود دارد و در ادامه به آن خواهیم پرداخت، جای هیچ گونه شک و تردید باقی نمی گذارد که بر سپاه عمر بن سعد - حداقل بر بخش قابل توجهی از اشراف و فرماندهان و پیادگان و سواره نظام - چنین تفکری حاکم بوده است.

این سیاستی بود که از ابتدا بنی امیه آن را دنبال می کردند؛ معاویه خونخواهی عثمان را به عنوان خلیفه مظلوم! بهانه ای برای اظهار مخالفت های خود و مقابله با حکومت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام قرار داده بود، یزید و حزب اموی نیز همین سیاست را ادامه دادند و به دنبال انتقام از اهل بیت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به انتقام کشته های اجداد کافرشان در بدر بودند. چنان که ابن عباس سیاست بنی امیه را در مقابله با اهل بیت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آن نامه شدیدالحن خود به یزید به خوبی افشا کرده است.

همچنین ابن عباس به این سیاست وقتی امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام خواست از مکه به عراق حرکت کند، اشاره کرد و گفت: «بیم آن دارم که مانند عثمان در برابر زنان و اهل بیت کشته شوی.» <sup>(۱)</sup> حضرت نیز آن گاه که در میدان کربلا دید سپاه عمر بن سعد به سوی حرم او هجوم می برند، سخن ابن عباس را یادآوری کرد و فرمود: «خدا بیامرزد ابن عباس را که به این موضوع اشاره کرد.» <sup>(۲)</sup> عمرو بن سعید اشْدَق وقتی صدای شیون زنان بنی هاشم را در مدینه شنید، گفت: «این شیون و زاری به انتقام آن شیون» و زاری که بر عثمان شد! <sup>(۳)</sup> مروان نیز وقتی



سر مقدس امام حسین علیه السلام را در مقابل خود دید، روزها و حوادثی را که بر عثمان وارد شده بود به یاد آورد. <sup>(۴)</sup>

چنانچه از بُعد سیاسی و نظامی به این موضوع بنگریم، این امر طبیعی است که این زیاد برای آماده سازی و اعزام سپاهی در برابر امام حسین علیه السلام این احتمال را - با توجه به اوضاع سیاسی کوفه - بایستی می داد که فرماندهان و نیروهای اصلی، اعم از پیاده نظام و سواره نظام، باید به گونه ای سازماندهی شوند که پس از خارج شدن از کوفه با دشمن او همدست نشده، بر ضد او به کوفه باز نگردند. در غیر این صورت، اولاً؛ چگونه سپاهی را که کاملاً گرایشهای شیعی و ضد اموی داشتند همانند مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر و افرادی دیگر که خود را به امام رسانده بودند) می توانست آماده سازد؟! و ثانیاً؛ بر فرض آماده سازی و اعزام چنین نیروهایی با فشار و تهدید، چه اطمینانی بود که چون از کوفه خارج شدند، سر به شورش برنیاورده، به امام ملحق نشوند؟! <sup>(۵)</sup>

شاهد این که بلاذری می گوید: از هر هزار نفری که ابن زیاد به کربلا اعزام می کرد، تنها دویست نفر آنان به آن جا می رسیدند و باقی در میانه راه فرار می کردند؛ چرا که از جنگ با امام حسین علیه السلام کراهت داشتند. <sup>(۶)</sup> ابوحنیفه دینوری نیز همین مطلب را تأیید کرده است. <sup>(۷)</sup> این کراهت بدان اندازه بود که حتی برخی از عثمانی مذهب ها نیز صحنه را ترک کرده، از کربلا باز می گشتند؛ مانند هرثمه و شیبان بن مخرم. این اخبار به یقین بر ابن زیاد پوشیده نبوده است و شاید به همین دلیل از مذاکرات عمر بن سعد با امام حسین علیه السلام به شدت به وحشت افتاد و به شمر فرمان داد تا چنانچه از دستور سرپیچی کرد، بلافاصله او را بکشد و خود فرماندهی سپاه را به دست گیرد. تکرار نامه های ابن زیاد مبنی بر تمام کردن کار، شاهد دیگری بر وحشت او از تأثیر پذیری سیاسی نیروهایی

است که به کربلا اعزام کرده بود. شاید به همین دلیل به فکر او رسید که از نیروها و فرماندهان نظامی بصره کمک گیرد و از آنان خواست تا خود را به کربلا برسانند.<sup>(۸)</sup> گرچه ما دلیلی بر حضور بصریان در سپاه عمر بن سعد نداریم اما این گزارش نشان می‌دهد که اوضاع سیاسی سپاه اعزامی و حوادثی که در راه اتفاق افتاده بود، عبیدالله را به این فکر انداخته است که نمی‌تواند چندان به کوفیان اعتماد داشته باشد؛ مگر افرادی که از نظر فکری همسو با باند اموی و عثمانی باشند.

به همین دلیل، سخنان، مناظرات و گفتگوهای برخی از فرماندهان سپاه عمر بن سعد و نیروهای دیگر که به آن‌ها خواهیم پرداخت، ماهیت تفکر عثمانی آنان را به منصفه ظهور می‌رساند؛ اگر آنان فرار نکرده و سخنان امام نیز هیچ‌گونه تأثیری جز بر افراد بسیار اندکی که به امام ملحق شدند نداشت، نه از روی اکراه و جهل که از کینه و دشمنی با اهل بیت علیهم‌السلام بوده است. بنابراین، آن چیزی که نیروهای ابن زیاد را در کربلا جمع کرد تا آن جنایات را بر خاندان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به شدیدترین وجه ممکن وارد کردند پشتوانه اش نمی‌توانست تنها چند درهم و دیناری باشد که به جیب این و آن ریخته بودند؛ بلکه پشتوانه فکری و سیاسی داشت که آن را به زبان‌های گوناگون در کربلا اظهار کردند.

بنابراین، نه معقول است و نه با آنچه در کربلا اتفاق افتاده سازگار است، که بپذیریم سپاهی تا به کربلا نرسیده از مقابله با امام حسین علیه‌السلام و شمشیر کشیدن به روی او کراهت دارد و از نیمه راه فرار می‌کند، اما همین نیروهای باقی مانده - با همین تعریف و مشخصه‌های آنان که فرار کردند - وقتی که به کربلا می‌رسند، یکدفعه روحیات و خواسته‌ها و اندیشه‌هاشان تغییر می‌کند؛ آن قدر که بنا بر تعریف امام سجاد علیه‌السلام، هر یک از نیروهای عمر بن سعد با کشتن امام

حسین علیه السلام رضا و رضوان و تقرب به خدای عز و جل را می طلبیدند؟! <sup>(۹)</sup> یا باید روایت امام سجاد علیه السلام را کذب محض بدانیم و یا این که بر اساس شواهد و دلایلی که تا حال بیان شد و در ادامه نیز خواهد آمد، بگوییم آنان که به خود را کربلا رساندند و مرتکب بدترین جنایات شدند از نظر فکری و سیاسی کسانی بودند که شعار یا لئارات عثمانشان در کربلا و چند سال پس از آن در مقابله با مختار بلند شد.

به نظر می رسد که برداشت اصحاب امام نیز از نیروهای گرد آمده در کربلا این بوده که آنان از نظر فکری مخالف با اهل بیت علیهم السلام و شیعیان هستند؛ چنانچه وقتی قره بن قیس حنظلی از طرف عمر بن سعد به سوی امام آمد تا از هدف حرکت او به سوی کوفه سؤال کند، آن حضرت از یاران خود پرسید: «آیا این مرد را می شناسید؟» حبیب بن مظاهر به امام پاسخ داد: «آری، او از قبیله حنظله تمیم و خواهر زاده ی ما است و من او را مردی خوش عقیده می دانستم و باور نمی کردم که در این معرکه حاضر شود.» <sup>(۱۰)</sup>

چنین نیروهایی در سپاه عمر بن سعد ممکن است استثنایی باشند و یا در اقلیت قرار داشته باشند؛ اما آنچه مهم و نکته اصلی کلام حبیب است، تصور و برداشت اوست که نیروهای عقیده مند به امام، در این صحنه مقابل امام حسین علیه السلام حاضر نشده و نخواهند شد و سپاه عمر بن سعد تشکیل یافته از نیروهای ضد شیعی و به تعبیر دیگر عثمانی است. در غیر این صورت، چرا حبیب که خود شاهد کناره گیری مردم کوفه از دور مسلم بوده، باید تعجب کند که چنین شخصی در سپاه ابن زیاد حاضر شده است؟ این نشان می دهد که کناره گیری و خانه نشین کردن مردم با تهدید و ارباب و برقراری حکومت نظامی، یک امر است و شمشیر کشیدن به روی امام و کشتن آن حضرت امر دیگری است که

نیاز به یک پشتوانه سیاسی - مذهبی قوی دارد؛ چیزی که در کربلا به زبان های مختلف آن را اظهار کردند. مؤید این نکته - که گرایش مذهب عثمانی بر بسیاری از سپاه عمر بن سعد حاکم بوده - است که پس از حادثه کربلا، بسیاری از آنان در سپاه عبدالله بن مطیع اجتماع کرده، شعار یا لثارات عثمان سر می دادند. رفاعه بن شداد چون این شعار را از آنان شنید، از آنان جدا شد و گفت: «ما را با عثمان چه کار! کسانی را که انتقام خون عثمان را می طلبند، یاری نخواهم کرد و همراه آنان نخواهم جنگید.» سپس به مختار پیوست. وی به هنگام نبرد این رجز را می سرود:

أنا ابن شداد علی دین علی / لست لعثمان بن اروی بولی <sup>(۱۱)</sup>

و چون مختار آنان را شکست داد و اسیر کرد افراد بسیاری را که در کربلا حضور داشتند، به قتل رساند. <sup>(۱۲)</sup>

موارد متعددی در زمینه تأثیر و حاکمیت اندیشه های عثمانی بر سپاه عمر بن سعد گزارش شده که توضیح آن ها خواهد آمد. داستان شیبان بن مخرم و خالد بن عرفطه و هرثمه که پیش از این بیان شد، نمونه هایی است که نشان می دهد چه نیروهایی در کربلا حاضر شدند؛ به خصوص فرماندهان که هیچ جنایتی را فرو نگذاشتند.

آنچه ممکن است در این باره به ذهن بیاید و پذیرش حاکمیت تفکر عثمانی را بر سپاه عمر بن سعد اندکی با مشکل روبه رو کند، تعداد سپاه سی هزار نفری کوفه است که چگونه ممکن است این تعداد عثمانی در کوفه وجود داشته باشد؟! اولاً؛ این سخن به معنای این نیست که تمام افراد سپاه عمر بن سعد عثمانی بوده اند، بلکه بر اساس گزارشهای مستند تاریخی، در سپاه عمر بن سعد از گروه های دیگری مثل اراذل و اوباش کوفه - که در هر شهری از این افراد

وجود دارد و مورد بهره برداری سیاسی حکام قرار می گیرند - وجود داشته است. شناسایی افراد شرور و جانی و شرابخوار و هرزه - که تصریحات مورخان و شواهد تاریخی را ثابت می کند - مجال دیگری را می طلبد. <sup>(۱۳)</sup> ثانیاً؛ استبعاد این موضوع با توضیحاتی که در بخش دوم درباره ی شکل گیری مذهب عثمانی در کوفه، دادیم پاسخ داده شد. ثالثاً؛ سپاهیان عمر بن سعد به تصریح مسعودی <sup>(۱۴)</sup> و سبط بن جوزی <sup>(۱۵)</sup> و سمهودی <sup>(۱۶)</sup> بیش تر از شش هزار نفر، نبوده اند. این تعداد با توجه به روایت بلاذری که از هر هزار نفری که از کوفه اعزام می شد بیش تر از دویست نفر به کربلا نمی رسید، مقبول می افتد و معلوم می شود آماری که برخی از مورخان <sup>(۱۷)</sup> گفته اند، مستند به گزارشهایی است که راویان در کوفه مشاهده کرده اند و اعزام آنان از کوفه بوده است. تعداد شش هزار نفر، با توجه به جمعیت کوفه که تنها در جنگ صفین قریب به شصت و یا هشتاد هزار نیرو از سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام را تشکیل می داد، جمعیت زیادی در مقابل شیعیان نیست.

افزون بر این، با توجه به روایت بلاذری، چنانچه نسبت دویست را به (یک پنجم) لحاظ کنیم و حضور سی هزار نفر کوفی را در کربلا بپذیریم، باید بگوییم سپاهی در حدود ۱۵۰ هزار نفر از کوفه اعزام شده که یک پنجم آن - یعنی سی هزار نفر - به کربلا رسیده و باقی در میان راه فرار کرده اند. اما این، مطلبی است که از نظر عقلی و عرفی به هیچ وجه مقبول نیست. علاوه بر این که چه ضرورتی داشته که برای رویارویی با امام - که تعداد کمی همراه او بوده اند بیست - و چند هزار نفر و یا سی هزار نفر اعزام کنند؛ آنهم با توجه به تشیع کوفه.

ممکن است بپذیریم که آنان از ترس و فشار نظامی ابن زیاد دور مسلم را خالی کردند و او را یاری نرساندند، اما مقبول نیست که برای کشتن امام حسین علیه السلام نیز به این آسانی خود را در اختیار ابن زیاد قرار دهند. پس آن چندین هزار نفری که گروه تواین را تشکیل دادند و یا مختار را همراهی نمودند، چه کسانی بودند و از کجا جمع شدند؟ و چنانچه تعداد بیست و چند هزار نفر و یا سی هزار نفر کوفیان را بپذیریم، چگونه مختار توانسته در شهر کوفه در برابر این تعداد قیام کند؟!

### منع آب؛ بارزترین نمود تفکر عثمانی در کربلا

چنان که پیش از این توضیح دادیم، بر اساس اندیشه های مذهب عثمانی، امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقش اصلی را در هدایت و رهبری شورشیان بر ضد عثمان بازی کرد. حداقل سیاست های آنان این گونه اقتضا می کرد که چنین تهمتی را به امام و اهل بیت او بزنند و آن را در میان مسلمانان شایع کنند. در جریان قتل عثمان، آنچه از نظر عاطفی احساسات را می توانست جریحه دار کند و بهانه ای برای عثمانی مذهبیان باشد تا با آن مسلمانان را بر علیه امام علی علیه السلام تحریک کنند، ممانعت شورشیان از رسیدن آب به عثمان در طول محاصره و سرانجام کشتن او با لب تشنه بود. عثمان به امام پیام فرستاد و از او خواست تا او را از تشنگی نجات دهد. امام نیز با طلحه و زبیر صحبت کرد و این کار آنان را غیر انسانی برشمرد، ولی آنان به امیرالمؤمنین علیه السلام جواب رد دادند <sup>(۱۸)</sup> و آن حضرت دو بار تلاش کرد تا به عثمان آب برساند. منابع در این باره اخبار متفاوتی نقل کرده اند. بیش تر منابع می گویند امام موفق شد. <sup>(۱۹)</sup> بنابر روایات دیگر، امیرالمؤمنین علیه السلام امام حسن علیه السلام را برای رساندن مشک آب به عثمان مأمور کرد. <sup>(۲۰)</sup> روایت دیگری نیز می گوید که عمار با محاصره کنندگان سخن

گفت و آنان را به خاطر این کار نکوهش نمود و خواست به عثمان آب برساند، ولی طلحه مانع او شد. از این رو، به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و درخواست کرد تا آب به عثمان برساند، و خود آن حضرت مشک آبی به او رساند. <sup>(۲۱)</sup> با وجود این تلاش ها - که به تعبیر ابن ابی الحدید، اگر جعفر بن ابی طالب نیز به جای عثمان در محاصره بود، امیرالمؤمنین بیش از آنچه برای عثمان تلاش کرد نمی توانست برای جعفر انجام دهد <sup>(۲۲)</sup> - امویان این را بهانه ای برای سرکوب حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت او و نیز کشتن شیعیان قرار دادند.

رفتار سیاسی ای که عثمانی مذهببان پس از کشته شدن عثمان اتخاذ کردند، این بود که همچنان که عثمان با لب تشنه کشته شد، شیعیان را نیز تشنه بکشند. نمونه آن، جلوگیری آب از نیروهای امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین بود. علت این اقدام - همچنان که ولید بن عقبه گفت - انتقام از امیرالمؤمنین علیه السلام و نیروهای او بود که عثمان را با لب تشنه کشتند. <sup>(۲۳)</sup> سلیل بن عمرو سکونی نیز در شعر خود برای تحریک معاویه چنین می گفت:

امنع الماء من صحاب علی أن یذقوه و الذلیل ذلیل  
و اقل القوم مثل ما قتل الشیخ ظمناً و القصاص أمر جمیل <sup>(۲۴)</sup>

نمونه دیگر اتخاذ این سیاست، در شهادت محمد بن ابی بکر و مسلم بن عقیل است که از دادن قطره ای آب به آنان امتناع ورزیدند. <sup>(۲۵)</sup>

درباره ی حادثه کربلا نیز این مسأله در نظر بود و از همان ابتدا سیاست بر آن بود تا از دستیابی امام حسین علیه السلام و یارانش به آب جلوگیری کنند و دقیقاً همان کاری را کردند که در صفین انجام دادند. همسویی این دو ماجرا همسویی فکری حاکم بر آن دو را می نمایاند.

دستور منع آب از امام حسین علیه السلام چندین بار از سوی یزید و ابن زیاد تکرار شده است. و این تکرار، اهمیت این موضوع را در نزد امویان می رساند. اما بارزترین و بهترین دستور در این زمینه، نامه مشهور ابن زیاد است که در شب هفتم به دست ابن سعد رسید. مضمون این نامه چنین است: میان حسین و اصحابش و آب جلوگیری کن و نگذار از آن قطره ای بچشند؛ چنانکه با عثمان بن عفان، آن مرد پرهیزکار و پاک چنین کردند. <sup>(۲۶)</sup>

در این نامه و دستور صادره در آن، بازتاب تفکر عثمانی کاملاً آشکار و صریح است. و این نامه از بارزترین نمادهای تفکر عثمانی در حادثه کربلا به شمار می آید.

به یقین، حساسیت این موضوع و اهمیت آن در اندیشه عثمانی، عمر بن سعد را بر آن داشته تا کسی را مأمور انجام این مهم کند که دارای چنین تفکری بوده باشد تا دستور را به بهترین شکل آن به اجرا در آورد و درباره ی آن کوتاهی نکند. از همین رو، انتخاب عمرو بن حجاج زبیدی - با توجه به گرایش های عثمانی او که پیش از این بیان کردیم و در جای دیگر نیز خواهیم گفت - یک انتخاب کاملاً دقیق و حساب شده بوده و عمرو بن حجاج نیز از فلسفه این دستور و مضمون نامه اطلاع داشته است.

### ظهور اندیشه های سیاسی عثمانی و علوی در مناظرات و گفتگوها

به تحقیق، آنچه در کربلا رخ داد یک تقابل نظامی صرف دو سپاه برابر نبود. بلکه آنچه در پس این تقابل به ظاهر نظامی قرار داشت، تقابل دو اندیشه و تفکر بود که در کربلا، رو در روی هم قرار گرفتند.

پیش از رسیدن امام به کربلا وقتی مالک بن نسیر بدی کندی نامه عبیدالله را مبنی بر در تنگنا قرار دادن امام و اصحابش در یک سرزمین خشک و به دور از



آب، به دست حر رساند و حر امام را از مضمون نامه آگاه کرد، ابوالشعشاء یزید بن زیاد مهاصر کندی، مالک را به خاطر رساندن این نامه مورد سرزنش قرار داد. مالک بن نسیر در پاسخ و توجیه انجام این مأموریت، وفاداری خود را به بیعت با یزید که از او به امام تعبیر کرد و نیز اطاعت از دستور او اعلام نمود. (۲۷)

این پاسخ، بیانگر عثمانی بودن مالک بن نسیر و کوفیانی است که در کربلا اجتماع کرده در برابر امام صف آرائی کردند. این در حالی است که شیعیان در نامه خود به امام حسین علیه السلام نوشتند که «امامی جز تو نداریم؟». از این رو، بدیهی است که مالک بن نسیر در وقت ورود، بر حر سلام کند ولی بر امام سلام نکند.

بنابراین، تصور این که تمام کوفیان با یزید بیعت نکرده و خلافت او را نپذیرفته اند، کاملاً قابل تأمل و تردید جدی است. بلکه چنان که پیش از این بیان کردیم، اشراف و رؤسای برخی قبایل و به تبعیت از آنان، افراد قبایل کوفه با یزید بیعت کرده بودند؛ چنان که مالک بن نسیر نیز به موضوع اعتراف کرده است.

از روز دوم محرم تا عاشور هشت روز بیش نبوده و ما از حوادث روزهای اولیه نیز اطلاع چندانی نداریم و ماجرای قیام با بستن آب، از روز هفتم وارد مرحله جدی و حساس خود شد، اما در شب عاشورا و روز عاشورا حوادث و جریاناتی رخ داد که بهتر نشان می دهد که در حقیقت جنگ بر سر چه چیزی است. آنچه مربوط به موضوع ماست، سخنان و مناظراتی است که از هر دو سو انجام شده و نمایندگان هر یک به نحوی خواسته اند اندیشه خود را بیان کنند. این مناظرات هر چند اندک است، اما کمی تأمل و دقت در آن ها موضع سیاسی و مذهبی دو سپاه را معین و مشخص می کند.

در شب عاشورا مذاکره و گفت و گوی بسیار مهمی میان زهیر بن قین با عَزْرَةَ بن قیس اَحْمَسِی صورت گرفت. این گفت و گو پس از سخنان حبیب بن مظاهر به زهیر بود که عزره در جلوی سپاه عمر بن سعد سخنان آنان را شنید و به زهیر گفت: «ای زهیر، جای بسی تعجب است که ما تو را عثمانی مذهب می شناختیم، ولی اینک از جمله شیعیان این خاندان شده ای؟!»<sup>(۲۸)</sup> با توجه به مکتب فکری عزره، این سخن او در حقیقت اعتراضی به زهیر است که به جای این که در کنار وی و هوادارانش باشد، در صف مخالفان فکری او قرار گرفته است. تعبیر دیگر عزره درباره ی زهیر که «چگونه ترابی گشته ای<sup>(۲۹)</sup>؟» دلیل آشکاری بر عثمانی بودن عزره است؛ زیرا همان طور که پیش تر گفتیم، تنها امویان و عثمانیان از شیعیان به ترابیه نام می بردند و این گونه سخن گفتن، ادبیات سیاسی یک عثمانی مذهب است.

در پاسخ زهیر نیز نکته قابل توجهی بیان شد که کاملاً آشکار می سازد که دو گروه مقابل هم، دارای دو مذهب سیاسی متفاوت (تشیع و عثمانی) بوده اند. زهیر ضمن برشمردن این که او از جمله کسانی نبوده است که امام را به کوفه دعوت کرده اند، بیان می دارد که «من چون موقعیت و جایگاه او را نسبت به رسول خدا ﷺ اندیشه کردم، به این نتیجه رسیدم که او را بر شما و حزب شما مقدم داشته، در حزب او باشم و یاری اش کنم.» عرفت ما یقدم علیه من عروه و حزبکم فرایت ان انصره و ان اکون فی حزبه.

زهیر با این کلام و استفاده از عبارت «حزب» آشکار ساخته که دو حزب سیاسی و فکری مخالف هم در برابر یکدیگر قرار گرفته اند؛ یک حزب که به حقانیت اهل بیت رسول خدا ﷺ معترف است و حزبی که مخالف آنان است. البته این حزب مخالف می توانست اعم از عثمانی مذهببان و خوارج باشد.<sup>(۳۰)</sup>

این سخن عزره شبیه سخن زرعة بن ابان دارمی است که وقتی امام حسین علیه السلام خواست به شریعه فرات رود، به نیروهای تحت امرش فریاد زد «تا شیعیانش به کمک او بدین جا نرسیده اند، نگذارید به آب دست یابد و کار او را تمام کنید.»<sup>(۳۱)</sup> در حقیقت او نیز با این سخن، خود را در حزب مخالف شیعیان امام حسین علیه السلام فرض کرده و هیچ دلیل ندارد که در این جا ما از کلمه شیعه معنای اصطلاحی آن را - به خصوص با توجه به شرایط موجود - در نظر نگیریم و آن را بر معنای لغوی اش حمل کنیم؛ حتی بر فرض معنای لغوی نیز تنها مصداقی که در آن اوضاع و شرایط حادث امام می تواند پیدا کند، شیعیان مذهبی خالص هستند. در نظر داشته باشیم که تعداد قابل توجهی از آنان که با امام آمده بودند، وقتی تغییر شرایط برای امام و شمارش معکوس شکست آن حضرت را دیدند، در میانه راه فرار کردند و او را تنها گذاشتند و حتی بالاتر از این، ضحاک بن قیس مشرقی نیز که تا لحظات آخر در رکاب امام جنگید، بر اساس شرطی که قبلاً با امام بسته بود، وقتی دید دیگر امام یآوری ندارد، از او جدا شد و صحنه جنگ را ترک کرد.

در دومین مناظره ای که در شب عاشورا انجام شد، اعلام شد که سپاه عمر بن سعد از نظر مذهبی خود را کاملاً جدا از افکار و اندیشه های مذهبی و سیاسی امام می دانند. وقتی امام آیه شریفه ﴿وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّهِمْ خَيْرًا لَّأَنفُسِهِمْ أَنَّمَا نُمَلِّهِمْ إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ \* مَا كَانَ لِلَّهِ لِيُذِرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلٰى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾ را قرائت کرد، بلافاصله یکی از سوارکاران سپاه کوفه که امام و یارانش را تحت نظر داشتند، جواب داد: «به خدا سوگند آن پاکیزگان ما هستیم و خبیثان شما می باشید.»

قرائت این آیه در آن اوضاع و شرایط به مثابه صدور بیانیه ای از طرف امام درباره ی خود و سپاه عمر بن سعد است. از نظر امام، اختلاف میان او و گروه

مقابل یک اختلاف سلیقه و یا در امور جزئی سیاسی - مذهبی نبود، بلکه به فاصله بهشت و جهنم بود، و طرف مقابل نیز همین قضاوت و تصور را داشت؛ چنان که در ادامه خواهیم گفت که افراد دیگری نیز از سپاه عمر بن سعد همین قضاوت را داشتند و به امام و یارانش وعده ی دوزخ و نوشیدن از حمیم جهنم را می دادند و بیان چنین اعتقادی با این گونه سخنان، نهایت تضاد و تقابل میان دو اندیشه و تفکر سیاسی - مذهبی را نشان می دهد.

این جا دیگر سخن از زور و تهدید ابن زیاد نبود که این شخص را به اظهار چنین عقیده ای وا داشته باشد، بلکه سخنی از سر اعتقاد بیان کرده است. از جهت دیگر، ادبیات به کار برده شده در سخن این شخص را وقتی با ادبیات سیاسی عثمانیان مقایسه کنیم - که امام حسین علیه السلام را کذاب بن کذاب معرفی می کردند - تفاوتی دیده نمی شود. آیا توهین به امام با تعبیر خبیث با سب و لعن افراتیون عثمانی و ناصبی مذهب تفاوتی دارد؟! آیا نه این است که اگر کسی به امیرالمؤمنین علیه السلام چنین توهینی می کرد، از لحاظ قواعد فکری و مذهبی او را در شمار مخالفان آن حضرت و عثمانی مذهبان قرار می دادیم؟! بر فرض که تصور کنیم چنین افرادی قبلاً از شیعیان سیاسی بوده اند، اما اینک با این سخنان آشکار می سازند که موضع سیاسی - مذهبی آنان جدا شده است و آن را اینک صریحاً اعلام می دارند. همانند خوارج که گرچه در ابتدا از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بودند، اما در زمانی که صف خود را جدا کردند و به صورت حزبی جداگانه با اندیشه ای جدید اعلام موجودیت کردند، دیگر نمی توانیم آن ها را از نظر فرقه شناسی در شمار شیعیان قرار دهیم و بگوییم که شیعیانش او را به شهادت رساندند. افرادی را نام برده اند که در طول حوادث و جریانات

سیاسی جامعه به تغییر موضع خود اقدام کرده اند و با این که پیش تر علوی مذهب بودند، عثمانی شدند.

همانطور که می دانیم در روز عاشورا امام و یارانش بیش از هرگونه درگیری نظامی، سعی بر آن داشتند تا اگر امکان دارد با گفت و گو اختلافات را حل نمایند و خونی ریخته نشود، اما جز تعداد سی نفر که پس از شنیدن پیشنهادهای امام به او ملحق و شهید شدند<sup>(۳۲)</sup> - از جمله ابوالشعثاء یزید بن زیاد بن مهاصر کندی<sup>(۳۳)</sup> - کس دیگری به سخنان امام کوچک ترین توجهی ننمودند. روشن است که ایستادگی بر موضع خود، نشان از انگیزه و اهدافی دارد که آنان را در مقابل امام قرار داده است.

پس از سخنان امام حسین علیه السلام، برخی از یاران آن حضرت نیز قدم پیش نهادند تا شاید به گونه ای دیگر سخن گویند و مفید واقع شود. گفته اند نخستین کسی که از یاران امام با سپاه عمر بن سعد سخن گفت، زهیر بن قین بود. با توجه به این که برخی از آنان، هم از جهت فکری و سیاسی و هم از جهت مذهبی و دینی، از زهیر مشهورتر بودند (مانند بریر بن خضیر، مسلم بن عوسجه، حبیب بن مظاهر و ابو ثمامة الصائدی و عابس بن شیب شاکری که هر یک از این افراد از شجاعان عرب و بزرگان و رهبران شیعه و قراء مشهور کوفه بودند<sup>(۳۴)</sup>) به نظر می رسد که پیش قدم شدن کسی که سابقه سیاسی او عثمانی بوده، بی دلیل نبوده و شاید از جهت تناسب حال با سپاه عمر بن سعد بوده است؛ چرا که وقتی زهیر نصیحت های بسیاری کرد، آنان علاوه بر فحاشی به او، عبیدالله بن زیاد را تمجید و ستایش و دعا کردند و گفتند به تنها چیزی که رضایت خواهند داد، تسلیم در برابر امر ابن زیاد است، و در غیر این صورت امام و هر که را با اوست خواهند کشت. و چون زهیر به سخنان خود ادامه داد از امام بدو

پیام رسید که فلعمری لئن کان مؤمن آل فرعون نصح لقومه و ابلغ فی الدعاء، لقد نصحت هولاء و ابلغت لو نفع النصح و الابلاغ. (۳۵)

تشبیه زهیر به مؤمن آل فرعون با توجه به زمینه کاربرد آن می تواند حاکی از تفکر سیاسی و مذهبی سپاه عمر بن سعد باشد که زهیر اینک از آنان جدا شده و همانند مؤمن آل فرعون، قوم خود را که پیش از این با آنان هم مسلک و مرام بوده، نصیحت می کند. نگاهی به کار برد این اصطلاح، این موضوع را بهتر به ذهن نزدیک می نماید که به عنوان نمونه، امیرالمؤمنین علیه السلام از ابوذر به مؤمن آل فرعون تعبیر کرده است. این بدان سبب بود که وی اخباری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کرد که دیگران نشنیده بودند و با سیاست های عثمان و هیأت حاکمه مخالفت داشت. عثمان از این سخن امام علی علیه السلام به شدت ناراحت شد. (۳۶) شاید دلیل آن، نکته ای است که در این تشبیه نهفته است و آن کنایه حضرت است به این که تمام کسانی که در برابر ابوذر قرار گرفته اند، منحرف از حق می باشند. نمونه دیگر این که یعقوب بن عبدالله بن سعد اشعری و اشعث بن اسحاق بن سعد بر خلاف عموم اشعریان که شیعی بودند، مذهب اهل تسنن را اختیار کرده بودند. از این رو هر وقت جریر بن عبدالحمید قاضی ری، یعقوب را می دید می گفت: «هذا مؤمن آل فرعون». (۳۷) همچنین محمد بن احمد ابوجعفر سمنانی اشعری حنفی (م. ۴۴۴) که در فروع حنفی مذهب و در اصول و کلام اشعری مذهب بود، چون وی در زمان خودش تنها کسی بود که این گونه باشد، ابوبکر بن العربی معافری او را به «مؤمن آل فرعون» تشبیه می کرد. (۳۸) موارد دیگری نیز وجود دارد که از چنین تعبیری برای کسی که راه خود را از قوم و گروه خود جدا نموده، استفاده کرده اند.

پیشقدم شدن زهیر برای نصیحت، ستایش و دعا در حق ابن زیاد از طرف سپاه عمر بن سعد، و تشبیه زهیر به مومن آل فرعون از طرف امام حسین علیه السلام، جملگی مؤید و شاهدهی بر گرایش سپاه عمر بن سعد به مذهب عثمانی است.

دیگر از گفت و گوها و مناظرات بسیار مهم حاکی از حاکمیت تفکر عثمانی بر سپاه عمر بن سعد، مباحله بریر بن خضیر با یزید بن معقل است. به خاطر اهمیت بسیار این سخنان - که می توان آن را یک مناظره ی علمی و عقیدتی برشمرد که نمایندگان دو حزب تشیع و عثمانیه در آن به طرح عقاید خود پرداخته و یکدیگر را به مباحله دعوت کرده اند - عین آن سخنان را در این جا مرور می کنیم:

یزید بن معقل چون از سپاه ابن سعد برای نبرد بیرون آمد، خطاب به بریر بن خضیر گفت: «کار خدا را با خود چگونه می بینی؟!» بریر گفت: «به خدا سوگند، خدا با من نیکی کرد و به تو بد خواهد کرد.» یزید گفت: «دروغ می گویی؛ هر چند که تا پیش از این دروغگو نبودی. آیا به یاد می آوری آن روزی را که در بنی لوزان با هم بودیم و تو می گفتی عثمان بن عفان بر خود اسراف کرد و معاویه بن ابی سفیان، هم گمراه است و هم گمراه کننده، و امام هدایت و حق علی بن ابی طالب است؟» بریر گفت: «شهادت می دهم که این عقیده و نظر من است.» یزید گفت: و من شهادت می دهم که همانا تو از گمراهانی. بریر پاسخ داد: «آیا می خواهی با تو بر سر این موضوع مباحله کنم و از خدا بخواهیم که دروغگو را لعنت کند و آن که سخن باطل می گوید کشته شود.» پس با هم به مبارزه پرداختند و بریر با شمشیر چنان ضربتی به سر او زد که شمشیر تا مغز سر او فرو رفت و یزید بن معقل کشته شد. <sup>(۳۹)</sup>

این مناظره نیز از صریح ترین مناظراتی است که در تقابل دو اندیشه تشیع و عثمانی، در کربلا انجام شده است و می توان گفت آن دو، نمایندگان دو سپاهی بودند که در میان دو صف اینچنین عقاید و اندیشه های خود را به میدان آوردند و بر سر آن مباحثه کردند. جالب این که وقتی پس از کشته شدن یزید بن معقل کعب بن جابر ازدی، بریر را شهید کرد و به کوفه باز گشت، زنش به خاطر حضور در سپاه عمر بن سعد و به شهادت رساندن بریر به عنوان سید قراء کوفه از او جدا شد. کعب در جواب او و توجیه حضورش در سپاه عمر بن سعد، اشعاری سرود که در برخی از مصرع های آن کاملاً به تفکر عثمانی خود و اطاعت و پیروی خود از امویان تصریح و افتخار کرده است. وی می گوید:

فجردته فی عصبه لیس دینهم بدینی و انی باین حرب لقناع  
فابلغ (عبیدالله) اما لقیته بانی مطیع للخلیفه سامع<sup>(۴۰)</sup>

وی همچنین در مناجات خود به وفاداری و اطاعت از یزید افتخار می کرد و از خدا می خواست که او را در شمار کسانی که با او مخالفت کردند و اوامرش را اطاعت نمودند، قرار ندهد.<sup>(۴۱)</sup>

از جمله سخنان و اصطلاحات به کار برده شده در کربلا، حفظ و لزوم جماعت و محکوم کردن هر گونه قیام و حرکتی بر ضد حکومت مرکزی بود. به همین دلیل، امام و مسلم بن عقیل از طرف بنی امیه و هوادارانشان به برهم زدن جماعت و خروج از جماعت مسلمانان و ایجاد تفرقه در میان آنان متهم می شدند و خروج و قیام امام را بر ضد یزید، خروج بر امام مسلمانان می دانستند و به همین دلیل، قیام امام حسین علیه السلام و هر قیام ضد اموی را قیام خوارج در میان مردم و جامعه تبلیغ می کردند.



در روز عاشورا، وقتی عمرو بن حجاج زبیدی، فرمانده جناح راست سپاه عمر بن سعد، به امام نزدیک شد و خواست نیروهای تحت امرش را برای حمله به امام تحریک و تشویق کند، به آنان خطاب کرد: یا اهل الکوفة! الزموا طاعتکم و جماعتکم و لا ترتابوا فی قتل من مرق من الدین و خالف امام المسلمین. (۴۲)

پیش از این، درباره ی شخصیت سیاسی عمرو بن حجاج سخن گفتیم و در ماجرای هانی و حرکت او به همراه مزحجیان، بیان کردیم که در مرحله نخست وی اعلام داشت که خود و مزحجیان همفکرش بر بیعت و اطاعت از یزید و ابن زیاد استوار هستند و حرکت آنان نه قیام بر ضد ابن زیاد، که تنها به جهت ناراحتی از انتشار خبر کشته شدن بزرگ قوم خود و برای اطمینان و کسب خبر از سلامت هانی بن عروه است. عمرو در این جا به شکل صریح تر و کامل تر، نه تنها از عقیده ی خود، که از تفکر سیاسی کوفیان تحت امرش که در کربلا حاضر بودند، پرده برداشت و آنان را بر اطاعت از خلیفه و حفظ جماعت تشویق نمود و از آنان می خواست که در کشتن امام حسین علیه السلام که بر امام مسلمانان (یزید) خروج کرده و بدین وسیله از دین خارج گشته، شکی به خود راه ندهند.

این اندیشه که هر حرکت و قیامی بر ضد حاکم وقت، محکوم و باعث خروج از دین است، تفکری بود که بنی امیه آن را تبلیغ می کردند؛ آن هم بدون این که برای حاکم و به قدرت رسیدن او، قید و شرطی بیان شود و رضایت و انتخابی از طرف مردم لحاظ گردد. در اصطلاح خلیفه شدن «لابشرط» بود و تبعیت از هر حکمی که صادر کرد، لازم دانسته می شد. این اندیشه سیاسی، از افکار و اندیشه های اموی و عثمانی بود که هم با دستورهای رسول خدا صلی الله علیه و آله در تضاد است - که فرمودند: «لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق» - و هم

با سیره و روش خلفای قبلی سازش ندارد. ابوبکر می گفت که مردم وقتی از او پیروی کنند که بر خلاف قرآن و سنت سخنی نگفته باشد. <sup>(۴۳)</sup> عمر به مردم توصیه می کرد که هر گاه خلاف حرکت کرد او را تذکر دهند. <sup>(۴۴)</sup> حتی عمر بن عبدالعزیز هم که از خلفای بنی امیه است، همین مطلب را در ابتدای خلافت خود به مردم گوشزد کرد. <sup>(۴۵)</sup> امام حسین علیه السلام نیز در تبیین این موضوع فرمودند: «امام و پیشوا تنها کسی است که به کتاب خدا عمل کند و عدالت گیرد. <sup>(۴۶)</sup>» اما آنچه امویان می خواستند، اطاعت بی چون و چرا بود و این موضوع به صورت فرهنگ عمومی در جامعه شکل گرفته بود. از این رو، شمر در توجیه حضور خود در کربلا اطاعت از دستوره‌های پیشوا و حاکم را که لازم الاجرا بود، مطرح می کرد. عمرو بن حجاج نیز در کربلا به کوفیان می گفت که در کشتن کسی که با امام مسلمانان مخالفت کرده و بدین وسیله از دین خارج شده، شک و تردید به خود راه ندهند.

به طور کلی، تمام کسانی که این اندیشه را داشتند - چه آنان که در کوفه مقابل مسلم بن عقیل ایستادند و چه آنان که در کربلا در سپاه عمر بن سعد بودند و به زبان های مختلف حرکت امام را شورش و خروج از جماعت و مخالفت با خلیفه و در نتیجه خروج از دین معرفی می کردند و می پنداشتند - تمام این افراد نمی توانند شیعی باشند؛ زیرا چنانچه فرض بر این باشد که این افراد شیعه بوده اند و در عین حال در اندیشه سیاسی آنان قیام امام حسین علیه السلام بر ضد یزید محکوم به «بغی» و خروج از دین بوده، این شیعیان به طریق اولی باید شورش خود را بر ضد عثمان و کشته شدن خلیفه، محکوم و حکم خروج از دین را برای خود نیز بپذیرند. در حالی که در مقام مقایسه، عثمان با یزید تفاوت های فاحشی داشت که حرکت و شورش بر ضد عثمان قابل قیاس با

یزید نبود. عثمان صحابی رسول الله بود، شرابخوار نبود، میمون باز نبود، فسق و فجور علنی نمی کرد و... حال اگر فرض بر این گیریم که آنان از شورش خود بر ضد عثمان پشیمان شده اند، این همان تجدید نظر در افکار شیعی خود و در نتیجه انتقال از گرایش تشیع به عثمانی است. مگر این که بگوییم که این افراد اساساً با این افکار ضد شیعی نمی توانند شیعی باشند، بلکه عثمانی و اموی هستند.

با این توضیحات، آشکار می شود که صدور چنین سخنانی از افرادی چون مسلم بن عمرو باهلی و عمرو بن حجاج و دیگران در کوفه و کربلا، از موضع سیاسی و اندیشه های کدام حزب نشأت می گیرد. آیا عمرو بن حجاج بهتر از این می توانست تفکر عثمانی و اموی خود و نیروهای تحت امرش را اظهار کند؟! بنابراین، به نظر می رسد که عمرو بن حجاج از تفکر نیروهای خود اطلاع داشته که این چنین صریح با آنان سخن گفته است و تنها از آنان می خواسته تا در استحقاق کشتن امام حسین علیه السلام و یارانش شک و شبهه ای به خود راه ندهند.

درباره ی شمر نقل شده که او نیز دارای چنین تفکری بوده است. وی در کنار کعبه از خدا طلب بخشش می کرد که یک نفر به او متعرض شد که چگونه توبه می کنی و از خدا آمرزش می طلبی در حالی که در ریختن خون پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله شریک بوده ای؟! شمر پاسخ داد: «ما چه می توانستیم بکنیم؟ حاکمان و امرای ما چنین دستور دادند و ما اگر انجام نمی دادیم، از این خرهای آبکش هم بدتر بودیم.» <sup>(۴۷)</sup> این سخنان، و نیز مطالبی که تاکنون درباره ی سپاه عمر بن سعد گفتیم، ما را بر آن می دارد تا از این که امام سجاد علیه السلام درباره ی سپاه عمر بن سعد می گوید: کل یتقرب الی الله عز و جل بدمه <sup>(۴۸)</sup>، تنها توجیهی که

برای آن داشته باشیم، یا این باشد که فلسفه چنین توصیفی از آنان تفکر عثمانی و همین اندیشه سیاسی - مذهبی بوده که درباره ی قیام امام حسین علیه السلام و در نتیجه محکوم شدن به بغی و خروج از دین قائل بودند، و یا این که اشاره دارد به خونخواهی عثمان به عنوان خلیفه مظلومی که کشته شده بود و با انتقام از امام حسین علیه السلام و شیعیان او، به خدا تقرب می جستند و آن را یک ثواب بالا می دانستند. شاهد این که حجاج معتقد بود که راه تقرب به خدا، کشتن شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام به انتقام خون عثمان است. <sup>(۴۹)</sup> مسلم بن عقبه فرمانده سپاه شام در «واقعه حرّه» نیز در واپسین لحظات عمر خود، کشتن مردم مدینه را به انتقام شورش آنان بر ضد عثمان، پس از شهادتین بهترین عمل خود می دانست که در آخرت تنها بدان امیدوار بود. <sup>(۵۰)</sup>

همچنین درباره ی موضوع ممانعت از آب و انتخاب عمرو بن حجاج، اشاره به این نکته ضروری است که انجام این مأموریت توسط او، با توجه به تصریح به علت صدور چنین حکمی و گرایش عثمانی آن، که بسیار بعید می نماید عمرو از محتوای آن نامه بی اطلاع بوده و انگیزه ی انجام این کار را ندانسته است، شاهد و بلکه دلیلی بر عثمانی بودن عمرو بن حجاج است و عمر بن سعد نیز از تفکر ضد علوی او آگاه بوده است. بنابراین، انتخاب او یک انتخاب آگاهانه و کاملاً حساب شده بوده است، و انجام دادن این دستور مهم، تنها از عهده ی یک عثمانی که انتقام تشنگی عثمان را در سر داشته باشد، عملی بوده است.

از سخنان بسیار قابل تأمل درباره ی تفکر سیاسی - مذهبی سپاه عمر بن سعد، سخن معروف و مشهور امام حسین علیه السلام است که وقتی در آخرین لحظات هجوم دشمن به طرف خیمه هایش را دید، آنان را این گونه مخاطب قرار داد:

یا شیعه آل ابی سفیان! ان لم تکن لکم دین و لا تخافون المعاد، فکونوا فی دنیاکم احراراً.<sup>(۵۱)</sup> تعبیر «شیعه آل ابی سفیان» عبارت دیگر اصطلاح سفیانی و یا عثمانی است که پیش از این درباره ی آن توضیح دادیم. با توجه به ادله و شواهدی که تاکنون بیان کردیم و پیرامون آن ها توضیح دادیم، به نظر ما مراد و منظور از این سخن امام، دلالت مطابقی و حقیقی بوده است نه مجازی؛ بدین معنا که منظور امام از استعمال و به کارگیری این اصطلاح خاص سیاسی، تعریض به این افراد نبوده (بدین گونه که: ای کوفیان که مدعی هستید شیعیان مایید، ولی اکنون چون در خدمت آل ابوسفیان هستید، باید شما را پیروان آنان دانست و برشمرد!)؛ بلکه امام دلالت مطابقی و حقیقی را اراده کرده و پرده از ماهیت فکری این گروه برداشته است که آنان از نظر فکری عثمانی و سفیانی مذهب هستند تا آیندگان تصور نکنند افرادی که در آن جا جمع شده اند) به صرف این که از کوفه اعزام شده و در کربلا اجتماع کرده اند، از شیعیان آن حضرت بوده اند.

در این باره ما اصلاً قصد نداریم که بر اساس قوانین ادبیات و اصول الفاظ ثابت کنیم که متکلم از استعمال الفاظ، معنای حقیقی را اراده می کند و مجاز دلیل و شاهد می خواهد. همچنین قصد نداریم از باب علم کلام و عقاید به این مطلب بپردازیم که مثلاً اگر این افراد در حقیقت شیعیان بوده اند، شاید این کلام امام با عصمت و علم امام در تعارض باشد. بلکه ادله و شواهد ما صرفاً گزارش های تاریخی و نگاه تاریخی به این سخن امام است.

در مرحله نخست باید دید که این افراد چه کسانی بوده اند و سابقه موضعگیری های سیاسی آنان چه بوده است و چگونه می اندیشیده اند. در این باره تصریح شده که شمر به همراه تعدادی از پیاده نظام (حدود ده نفر) به طرف

خیمه‌ها هجوم آوردند. این افراد - که از روایت ابومخنف بر می‌آید، همان کسانی بودند که در آخرین لحظات دور امام را گرفتند و او را شهید کردند - عبارتند از:

اسحاق بن حیوة حصرمی (او زنازاده بود<sup>(۵۲)</sup> و بر بدن امام اسب تاخت)،  
<sup>(۵۳)</sup> قیس بن اشعث، سنان بن انس، خولی بن یزید اصبحی، عبدالرحمن بن ابی  
سبره جُعی، صالح بن وهب یزنی، قاسم (قشعم) بن عمرو جُعی، زرعة بن  
شریک تمیمی و بحر (ابجر) بن کعب.<sup>(۵۴)</sup>

درباره‌ی افکار و مواضع سیاسی ضد شیعی شمر و عبدالرحمن بن ابی سبره  
جُعی و قیس بن اشعث پیش از این توضیح دادیم. درباره‌ی قاسم (قشعم) بن  
عمرو بن نذیر جُعی نیز گفته‌اند که وی در شمار کسانی بود که از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ  
کناره‌گیری کرد و از گروه معتزلیان بود.<sup>(۵۵)</sup> با توضیحاتی که پیش از این دادیم،  
به نظر می‌رسد که وی در طول دوران دهه‌های ۴۰ و ۵۰ از اعتزال به مذهب  
عثمانی گرایش پیدا کرده است.

از مکتب فکری سنان بن انس اطلاعی در دست نیست، اما وی برای فرار از  
مختار به جزیره - یعنی محل اجتماع عثمانی مذهببان - پناه آورد<sup>(۵۶)</sup> و احتمال  
می‌رود که این به خاطر همخوانی فکری او با ساکنان آن جا بوده است؛ آن  
گونه که فرزندان ارقم و حنظلة بن ربیع و افراد دیگری که عثمانی مذهب کوفه و  
بصره بودند نیز به جزیره<sup>(۵۷)</sup> نقل مکان می‌کردند.<sup>(۵۸)</sup> شاهد این که وی پس از  
واقعه کربلا از یاران حجاج بن یوسف بود.<sup>(۵۹)</sup>

شاهد دیگری که می‌تواند این حقیقت را آشکار کند که این افراد مخالف  
فکری شیعیان بوده‌اند و منظور امام از این اصطلاح معنای حقیقی آن بوده است،  
این است که امام پیش از رسیدن به کربلا، به ابوهره‌ی ازدی کوفی گفت که

کسانی که به روی او شمشیر خواهند کشید و او را شهید خواهند کرد، فئه باغیه خواهند بود. <sup>(۶۰)</sup> این تعبیر برگرفته از فرمایش رسول خدا ﷺ درباره ی معاویه و حزب اوست که عمار را در صفین شهید کردند. به کار بردن همین تعبیر از سوی امام حسین علیه السلام درباره ی کسانی که او را شهید خواهند کرد، اشاره به وحدت خط سیاسی و فکری این دو گروه است؛ چنان که شبث بن ربعی در این باره می گفت: «ما گمراه شدیم که با آل معاویه به جنگ بهترین شخص روی زمین، حسین بن علی رفتیم.» <sup>(۶۱)</sup>

نمونه دیگری از این مناظرات، گفت و گوی محمد بن اشعث بن قیس با امام حسین علیه السلام است. پیش از این، شرح حال محمد بن اشعث دانسته شد و برای اثبات تفکر اموی و عثمانی او همان مطالب کافی است. اما در کربلا نیز با امام مناظره ای کرده که بسیار گویاست. وی خطاب به امام حسین علیه السلام گفت: «ای حسین! کدام حرمت و فضیلت از جانب رسول خدا ﷺ برای تو هست که برای دیگران نیست؟» حضرت این آیه را تلاوت کردند: ﴿ان الله اصطفى آدم و نوحاً و ابراهيم و آل عمران على العالمين ذرية بعضها من بعض﴾ آن گاه فرمودند: «به خدا سوگند که محمد از آل ابراهیم است و خاندان و عترت هدایتگر از آل محمد هستند.» <sup>(۶۲)</sup>

به یقین، منظور او از این سؤال قرابت خانوادگی امام حسین علیه السلام با رسول خدا ﷺ نبوده است؛ چرا که او امام را بسیار خوب می شناخت، بلکه منظور او حقانیت امام برای خلافت و جانشینی رسول خدا ﷺ بوده است. از این رو، امام نیز این آیه را تلاوت کردند. این سؤال او درست همان سؤال و اشکالی است که معاویه از امیرالمؤمنین علیه السلام کرد و آن حضرت نیز همان پاسخی را داد که امام حسین علیه السلام به محمد بن اشعث فرمود. این تطابق فکری میان معاویه و

محمد بن اشعث، گویای جهت گیری تفکر سیاسی - مذهبی او درباره ی اهل بیت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و نسبت آنان به خلافت است.

### شعر سیاسی عثمانی و علوی

چنانچه به اشعار و رجزهای جنگ جمل و صفین توجه کنیم، خواهیم دید که همان ادبیات سیاسی - مذهبی در کربلا ظهور و بروز کرده و منشأ آن ها یک تفکر است. نمایندگان تفکر شیعی و عثمانی در دو جنگ جمل و صفین از اصطلاح «دین علی» و «دین عثمان» در اشعار و رجزهای خود استفاده می کردند و به هنگام مبارزه، از آن سخن می گفتند. برای نمونه، یکی از شجاعان اصحاب جمل در رجز خود ضمن افتخار به کشته شدن علباء بن هیثم و هند بن عمرو الجملی و زید بن صوحان به دست خود، با اشاره به پیروی شهدای نام برده از دین امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام می گفت:

إِنْ تُتَكْرُونِي فَأَنَا ابْنُ يَثْرِبِي / قَاتِلُ عِلْبَاءَ وَ هِنْدِ الْجَمَلِي  
ثُمَّ ابْنِ صُوحَانَ عَلِيٍّ دِينَ عَلِيٍّ

عمار برای مبارزه با این شخص به میدان آمد و در پاسخ او این چنین گفت:

لَا تُبْرِحِ الْعَرِصَةَ يَا ابْنَ يَثْرِبِي / حَتَّى أَقَاتِلَكَ عَلِيٌّ دِينَ عَلِيٍّ  
نَحْنُ وَ بَيْتِ اللَّهِ أَوْلَىٰ بِالنَّبِيِّ <sup>(۶۳)</sup>

در روز عاشورا نیز شاهد تقابل این دو اندیشه با به کار بردن همین دو اصطلاح از طرف نمایندگان دو سپاه هستیم. کعب بن جابر که در اشعار خود می گوید: «لیس دینهم بدینی» ناظر به همین موضوع است. همچنین وقتی نافع بن هلال جملی به هنگام کار و زار و تیراندازی می گفت: «انا الجملی انا علی دین علی». یکی از سپاهیان عمر بن سعد به نام مزاحم بن حریش، برای کارزار با او



بیرون آمد در حالی که در جواب نافع می گفت: «انا علی دین عثمان»<sup>(۶۴)</sup> نافع  
بن هلال در رجز دیگری می گفت:

أَنَا الْغُلَامُ الْيَمَنِيُّ الْجَمَلِيُّ      دِينِي عَلَى دِينِ حُسَيْنٍ وَعَلَى  
إِنْ أُقْتَلِ الْيَوْمَ فَهَذَا أَمَلِي      وَذَاكَ رَأْيِي وَالْأَقْبَى عَمَلِي<sup>(۶۵)</sup>

عبدالرحمن بن عبدالله بن الكدن در رجزی که خواند، خود را این چنین

معرفی کرد:

إِنِّي لِمَنْ يَنْكِرُنِي إِسْنُ الْكَدَنِ      إِنِّي عَلَى دِينِ حُسَيْنٍ وَحَسَنٍ<sup>(۶۶)</sup>

اضافه نمودن دین حسن علیه السلام و دین حسین علیه السلام به دین علی علیه السلام، نشانه  
خط اعتقادی تشیع مذهبی است که قائل به خلافت و جانشینی امیرالمؤمنین  
علیه السلام و فرزندان گرامی او بود؛ چنان که شیعیان در پایان نامه خود به امام حسین  
علیه السلام با سلام بر امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام این خط  
اعتقادی را نشان دادند. در روز عاشورا نیز اصحاب امام حسین علیه السلام در اشعار  
خود بارها به این موضوع اشاره و تأکید کرده اند. از جمله حجاج بن مسروق  
این گونه رجز می خواند:

أَقْدَمَ حُسَيْنٌ هَادِيًا مَهْدِيًا      الْيَوْمَ نَلْقَى جَدَّكَ النَّبِيَّ  
ثُمَّ أَبَاكَ ذَا الْعَلَا عَلِيًّا      وَالْحَسَنَ الْخَيْرَ الرِّضَا الْوَلِيَّ<sup>(۶۷)</sup>

سعید بن عبدالله حنفی نیز این چنین رجز می خواند:

أَقْدَمَ حُسَيْنٌ الْيَوْمَ نَلْقَى أَحْمَدًا      وَشَيْخَكَ الْخَيْرَ عَلِيًّا ذَالْنَدَى  
وَحَسَنًا كَالْبَدْرِ وَافِي الْأَسْعَدَا      وَعَمَّكَ الْقَرَمَ الْهَجَانَ الْأَصِيدَ<sup>(۶۸)</sup>

به یقین، این اشعار با این مضامین، گتره و گزاف و بدون پیامی برای طرف  
مخالف بیان نشده است. این اشعار همان اشعاری است که سپاهیان امیرالمؤمنین  
علیه السلام در جمل و صفین در مواجهه و مقابله با حزب مخالف خود اظهار می

کردند. آنان علاوه بر این که صفوف مخالف را به مبارزه با شمشیر فرامی خواندند، با بیان این مطالب در رجزهای خود، با تفکر حزب مخالف نیز نبرد می کردند.

ادبیات سیاسی عثمانی حاکم بر سپاه عمر سعد توهین ها و دشنام های

ناصبی ها

در منابع، از زبان برخی در توصیف مردم کوفه این گونه به امام عرض شده است که قلوبهم معک و سیوفهم علیک. اما توهین ها و دشنام هایی که سپاهیان عمر بن سعد به امام و شیعیان در کربلا گفتند - بنا بر گفته برخی از مورخان این زخم زبان ها و توهین ها از سختی تشنگی و زخم شمشیر و نیزه بدتر بود<sup>(۶۹)</sup> تصدیق این تحلیل را، حد اقل درباره ی کسانی که این گونه سخن گفته اند، در چالش شک و تردید قرار می دهد.

ملاحظه دو جنگ جمل و صفین نشان می دهد که ادبیات سیاسی حاکم بر سپاه عمر بن سعد که با آن در حق امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسین علیه السلام و اهل بیت سخن می گفته اند، همان ادبیات سیاسی ای است که بر اصحاب جمل و معاویه در صفین حاکم بوده است. شعارها و بیان اعتقادات سیاسی که پیش از این مورد بررسی قرار گرفت، و نیز توهین ها و دشنام هایی که در کربلا به امام حسین علیه السلام می دادند، صحنه های جمل و صفین را در ذهن آنان که به این دوره از تاریخ واقفند، تداعی می کند و هیچ تفاوتی میان آنان نمی بینند. به طور مثال، برخی از کسانی که امام را مورد هجوم قرار داده بودند و به بدن مبارک او نیزه و شمشیر و تیر می زدند، پیش از اقدام به این کار، به امام توهین و دشنام می دادند. <sup>(۷۰)</sup> یکی به امام می گفت: «ای حسین، این آب را می بینی که چون سینه آسمان آبی است. به خدا از آن نوشی تا از حمیم جهنم بنوشی!» <sup>(۷۱)</sup> یا عمرو

بن حجاج فرمانده محافظان شریعه فرات می گفت: «ای حسین، این آب فرات است که سگان و خوکان و خران و گرگ های عراق از آن می نوشند، ولی به خدا سوگند، تو از این آب قطره ای نخواهی چشید تا از حمیم جهنم بنوشی.»<sup>(۷۲)</sup> نیز وقتی امام چوب و علف های پشت خیمه ها را آتش زد تا فقط از یک طرف مورد حمله واقع شوند، یکی به امام چنین خطاب کرد: «به آتش دنیا پیش از روز قیامت تعجیل کردی.»<sup>(۷۳)</sup> دیگری هم به امام می گوید: «ای حسین! تو را به آتش [جهنم] بشارت باد.»<sup>(۷۴)</sup> همچنین وقتی عمرو بن قرظة انصاری شهید شد، برادرش علی بن قرظة که در سپاه عمر بن سعد بود، با فریاد به امام حسین علیه السلام چنین جسارت کرد: «ای حسین! ای دروغگوی پسرِ دروغگو! برادرم را گمراه کردی و فریفتی تا او را به کشتن دادی.»<sup>(۷۵)</sup>

اولاً، حضور دو برادر در دو صف مخالف و قرار گرفتن آنان در برابر هم، نمی تواند به طور اتفاقی باشد، بلکه یک انگیزه ی قوی مذهبی می خواهد تا بتواند آن دو را در برابر یکدیگر قرار دهد تا به روی یکدیگر شمشیر بکشند؛ همان گونه که اصحاب رسول خدا در غزوات و سرایا تنها با پشتوانه های اعتقادی و مذهبی بر پدر و برادر و خویشان کافر خود شمشیر می کشیدند و حاضر بودند یکدیگر را بکشند. مشابه این دو برادر که از نظر فکری مخالف هم بودند و یکی عثمانی بود و دیگری شیعی، قیس بن یزید و برادرش عمیر بن یزید است؛ قیس عثمانی بود و معاویه را در صفین یاری کرد و حاضر شد برادرش عمیر را که از یاران حجر بن عدی بود، به زیاد تسلیم کند.<sup>(۷۶)</sup> این گزارش نشان می دهد که معاویه با دامن زدن به این موضوع تا چه اندازه توانسته بود در میان کوفیان تشتت فکری به وجود آورد.

ثانیاً؛ از نظر علی بن قرظه، امام نه تنها گمراه است که برادرش را نیز گمراه کرده. این نکته نیز تفکر عثمانی او را ثابت می‌کند؛ زیرا امام و عمرو بن قرظه از چه جهت گمراه شده‌اند؟ آیا از آن جهت که امام از اهل بیت رسول خدا ﷺ است؟! یا از آن جهت که می‌خواهد سنت پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ را احیا کند؟! یا از این که در برابر یزید قیام کرده و حاضر نشده با او بیعت کند؟! و آیا گناه و گمراهی عمرو بن قرظه این است که از امام پیروی کرده و به جای یزید شرابخوار، امام خود را فرزند رسول خدا ﷺ دانسته و در راه او و دفاع از حرم رسول الله شهید شده است؟! اگر منظور علی بن قرظه از گمراهی امام و برادرش این مسائل بوده، امام جواب او را این‌طور داده است که «برادرت گمراه نشده، بلکه تو گمراه گشته‌ای. « ما چگونه می‌توانیم بپذیریم که چنین شخصی را با چنین اندیشه‌هایی که برگرفته از تفکرات عثمانی است، تنها به صرف کوفی بودن از جهات تقسیمات فکری و سیاسی شیعه بدانیم و بنامیم؟!»

ثالثاً؛ توهین او به امیرالمؤمنین ﷺ و امام حسین ﷺ نشانه دیگری از تفکر عثمانی اوست؛ چرا که همچنان که در بحث معیارها و ملاک‌ها بیان شد، تعبیر «کذاب بن کذاب» از تعابیر و توهین‌های مشهور امویان و عثمانی‌مذهبان افراطی است که به امیرالمؤمنین ﷺ و اهل بیت ﷺ می‌گفتند. این در حالی است که ذهبی حضور عثمانیان افراطی را در کوفه نادر دانسته است. (۷۷)

این زیاد نیز وقتی امام حسین ﷺ را «کذاب بن کذاب» خواند، عبدالله بن عقیف ازدی، از شیعیان مخلص امیرالمؤمنین ﷺ، برخاست و به ابن زیاد گفت: «دروغگو پسر دروغگو تو هستی و پدرت آن کسی که تو را بر این شهر حاکم کرده است. « (۷۸) اصولاً یکی از دشنام‌ها و توهین‌های امویان به امیرالمؤمنین

علیه السلام بر سر منابر، همین «کذاب» بود و هر کسی را که می خواستند آزمایش کنند تا از علی علیه السلام تبری جوید، او را وامی داشتند تا در برابر مردم با این الفاظ به آن حضرت توهین کند؛ چنان که ابن زیاد شرط آزادی قیس بن مسهر را توهین و سب به امیرالمؤمنین علیه السلام با عنوان «کذاب بن کذاب» قرار داد. <sup>(۷۹)</sup>

علت توهین به امیرالمؤمنین علیه السلام با این عنوان، شاید به خاطر اخبار و معجزاتی بوده که ضد علویان آن ها را می دیده و می شنیدند و چون باور نداشتند، به امیرالمؤمنین علیه السلام تهمت دروغگویی و کفایت می زدند.

با این توهین ها که به امام حسین علیه السلام می گفتند، چگونه قابل قبول است که این افراد دل در گرو محبت اهل بیت و امیرالمؤمنین و امام حسین صلی الله علیه و آله داشته باشند؟! آیا کسی که قلبش با امام است، چنین توهین هایی که مخصوص نواصب است بر زبان جاری می کند؟ ادبیات سیاسی این افراد که با آن سخن می گفتند و به امام و یارانش توهین می کردند، دقیقاً همان ادبیات سیاسی ای است که عثمانی مذهببان در جنگ جمل و صفین با آن سخن می گفتند. اگر این افراد سکوت می کردند و دشمن را یاری می رساندند، تحلیل کوفیان گرد آمده در کربلا به «قلوبهم معک و سیوفهم علیک» صحیح می بود، اما این تعریف به یقین عمومیت نداشته و بلکه با مطالبی که تا حال بیان کردیم، آشکار می شود که تعداد بسیاری از این افراد از دایره ی این توصیف خارجند؛ چرا که به یقین، گروه قابل توجهی از کوفیان بوده اند که نه تنها از امام دل خوشی نداشته اند، بلکه کینه و دشمنی عجیبی نیز از آن حضرت و امیرالمؤمنین علیه السلام و خاندان اهل بیت صلی الله علیه و آله در دل داشته اند. چنان که درباره ی کثیر بن عبدالله شعبی، فرستاده ی ابن سعد به سوی امام، گفته اند: کان شدید العداوة لأهل البيت <sup>(۸۰)</sup>. این دشمنی تا بدان حد بود که برخی دیگر وقتی از کربلا بازگشتند، مساجدی را که

امیرالمؤمنین علیه السلام از اقامه نماز در آن‌ها منع کرده بود، به شادمانی کشته شدن امام حسین علیه السلام تجدید بنا کردند. این مساجد که به مساجد ملعونه معروفند، به اشراف کوفه منسوب بود؛ از جمله مسجد اشعث بن قیس و مسجد شیبث بن ربیع. <sup>(۸۱)</sup> همان شیبث بن ربیع که می‌گویند از حضور در کربلا اظهار ندامت می‌کرد! دیگری به خوشحالی تشنه شهید کردن امام، شتر آبکش خود را حسین نامید. همچنین عبدالله بن هانی اودی (تیره ای از قحطان) وقتی خواست از مناقب قبیله خود برای حجاج یاد کند، چنین گفت: «نخست این که از ما هفتاد نفر در سپاه معاویه در صفین حاضر شد و تنها یک نفر از بنی اود در سپاه ابوتراب بود که آن مرد نیز، به خدا سوگند، مرد خوبی بود. دوم این که هر یک از زنان بنی اود نذر کردند که چنانچه حسین کشته شود ده ماده شتر جوان قربانی کنند و چنین نیز کردند. سوم این که دشنام و لعن به ابوتراب بر هیچ یک از مردان ما عرضه نشد، مگر این که به او دشنام و لعن گفت و حتی حسن و حسین و مادرشان فاطمه را نیز بدان افزودیم. <sup>(۸۲)</sup>»

بنابراین، وقتی افرادی از این قبیله در کربلا حاضر می‌شوند، چگونه باید پذیرفت که این افراد از شیعیان بودند و دل در گرو اهل بیت علیهم السلام داشتند، اما زور و اجبار و طمع ابن زیاد آنان را به مقابله با امام حسین علیه السلام و حضور در سپاه عمر بن سعد حاضر کرد؟! اگر اینان تنها به صرف این که کوفی هستند و از کوفه به مقابله امام حسین علیه السلام به کربلا رفتند، با این کیفیت شیعه نام دارند، پس عثمانیان و امویان کدامند؟! به یقین، چنین نیست. این گفتگوها و متهم نمودن امام و سپاه او به گمراهی و حلال شمردن خون آنان و وعده دادن به دوزخ، و نیز اشعار و توهین‌ها و دشنام‌ها، و در یک کلام ادبیات سیاسی عثمانی و اموی که از آنان در کربلا به منصفه ظهور رسید، آنان را از دایره ی تشیع خارج می‌

کند. آنان بر اساس اعترافات خود و مورخان و نیز بنا بر اصول و ضوابط  
خطوطِ سیاسی - مذهبی، و رفتارشناسی تاریخی عثمانیان، در حزب عثمانی و  
اموی شناخته می شوند.

## پی نوشتها:

- [۱]. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۸.
- [۲]. مقاتل الطالبیین، صص ۷۲ - ۷۳.
- [۳]. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۱۷.
- [۴]. تذکرة الخواص، ص ۲۶۶.
- [۵]. این موضوع برای حجاج بن یوسف عینیت پیدا کرد. او عبدالرحمن بن محمد بن اشعث را برای نبرد با رتبیل به سیستان اعزام کرده بود، ولی چون عبدالرحمن از قبل با او دشمنی داشت، سر به مخالفت با حجاج بر داشت و با همان سپاه به جنگ حجاج رو به سوی عراق کرد.
- [۶]. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۸۷.
- [۷]. الاخبار الطوال، ص ۲۵۴.
- [۸]. بغیة الطلب فی تاریخ حلب ج ۶، ص ۲۶۴۵.
- [۹]. الامالی شیخ صدوق، ص ۵۴۷؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۷۴.
- [۱۰]. الارشاد، ج ۲، ص ۸۷.
- [۱۱]. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۲۴؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۳۲ و ج ۶، ص ۴۰۰.
- [۱۲]. همان، ج ۴، ص ۵۲۴.
- [۱۳]. برای مثال ر. ک: مقتل ابومخنف، صص ۱۸۴ و ۲۰۳ و ۲۱۸ و ۲۳۴؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، صص ۱۱ و ۱۰۰ و ۱۰۶ و ۱۱۶ و ۲۴۵؛ تذکرة الخواص، صص ۲۵۱ و ۲۶۸.
- [۱۴]. تذکره الخواص، ص ۲۵۱.
- [۱۵]. همان، صص ۲۸۴ - ۲۸۵.
- [۱۶]. سمهودی، جواهر العقدین فی فضل الشرفین، ج ۲، ص ۳۶۷.
- [۱۷]. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷.
- [۱۸]. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۱۶ - ۴۱۷؛ الکامل، ج ۳، ص ۸۷؛ البداية و النهایة، ج ۷، ص ۱۸۷.
- [۱۹]. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۷۱؛ ابن شبه، تاریخ المدينة المنورة، ج ۴، ص ۱۳۰۳؛ الفتوح، ج ۲، ص ۴۱۶؛ مسکویه، تجارب الامم، ج ۱، ص ۲۸۶؛ شرح الاخبار، ج ۲، ص ۷۸؛ شرح نهج البلاغة، ج ۳، ص ۲۵؛ تاریخ مدينة دمشق، ج ۱۶، ص ۲۱۲؛ البداية و النهایة، ج ۷، ص ۱۸۷.



- [۲۰]. تاریخ المدینة المنورة، ج ۴، ص ۱۲۰۲.
- [۲۱]. وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۶۸؛ ریاض النضرة، ج ۳، ص ۸۷.
- [۲۲]. شرح نهج البلاغة، ج ۴، ص ۶۷.
- [۲۳]. وقعة صفین، ص ۱۶۱.
- [۲۴]. وقعة صفین، ص ۱۶۲.
- [۲۵]. در ابتدا وقتی مسلم درخواست آب کرد، آنان با توهین به او گفتند که از حمیم جهنم خواهی نوشید و نمی خواستند به او آب دهند.
- [۲۶]. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۴؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۳۴۶؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۵۲.
- [۲۷]. الارشاد، ج ۲، ص ۸۵؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۳۳۱.
- [۲۸]. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۹۲.
- [۲۹]. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۳۴۵.
- [۳۰]. گرچه یکی از زنان بکر بن وائل که شوهرش در سپاه عمر بن سعد بود، وقتی دید به خیمه گاه و حرم امام حمله کردند، شعار «لا حکم الا لله» سر داد [لواعج الاشجان، ص ۱۹۴]، ولی علاوه بر این که منبع این گزارش معلوم نشد، به نظر می رسد که خوارج به دلیل تضاد اصول فکری آنان با امویان، نمی توانسته اند با حزب اموی و عثمانی همکاری داشته باشند. آنان به دلیل پذیرش حکمیت معاویه از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام و نیز صلح امام حسن علیه السلام با معاویه بر این دو امام شوریدند، اما قیام امام حسین علیه السلام در تضاد با اصول فکری آنان نبود، بلکه حرکت امام را در برابر امویان موافق اصول فکری خود می دانستند. خوارج پیوسته با حکومت امویان درگیر بودند و یکی از عوامل شکست این حکومت به شمار آمده اند. بنابراین، تا آن جا که می دانیم افرادی از این گروه، که مورخان به خارجی بودنشان تصریح کرده باشند، در سپاه ابن سعد حضور نداشته و تنها حزب عثمانی و جماعتی از ارادل و اوباش باقی می ماند.
- [۳۱]. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۳.
- [۳۲]. تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، ص ۲۲۰؛ البداية و النهایة، ج ۸، ص ۱۸۳.
- [۳۳]. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۵.
- [۳۴]. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۱.
- [۳۵]. همان، ج ۴، ص ۳۲۴؛ نهایة الارب، ج ۲۰، صص ۴۴۲ - ۴۴۳.
- [۳۶]. الجمل، ص ۱۷۸.

- [٣٧]. طبقات المحدثين باصبهان، ج ٢، ص ٣٤؛ تهذيب الكمال، ج ٣٢، ص ٣٤٦؛ تهذيب التهذيب، ج ١١، ص ٣٤٣.
- [٣٨]. التعديل و التجريح، ج ١، ص ٦٩.
- [٣٩]. تاريخ طبرى، ج ٤، صص ٣٢٨ - ٣٢٩.
- [٤٠]. همان، ج ٤، ص ٣٢٩.
- [٤١]. معالم المدرستين، ج ٣، ص ٢٩٢.
- [٤٢]. تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٣٣١.
- [٤٣]. المصنف، ج ١١، ص ٣٣٦؛ كتاب الثقات، ج ٢، ص ١٥٧؛ تاريخ طبرى، ج ٢، ص ٤٥٠؛ شرح نهج البلاغه، ج ٦، ص ٢٠.
- [٤٤].
- [٤٥]. تاريخ مدينة دمشق، ج ٤٥، ص ٣٥٨.
- [٤٦]. تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٢٦١؛ الامامة و السياسة، ج ٢، ص ٨؛ تاريخ ابن خلدون، ج ٣، ص ٢٢.
- [٤٧]. تاريخ مدينة دمشق، ج ٦، ص ٣٣٨؛ ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٤٤٩.
- [٤٨]. الامالى شيخ صدوق، ص ٥٤٧؛ بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٢٧٤.
- [٤٩]. الارشاد، ج ١، ص ٣٢٩.
- [٥٠]. تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٣٨٢.
- [٥١]. تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٣٤٤؛ مقتل خوارزمى، ج ٢، ص ٣٨؛ اربلى، كشف الغمة، ج ٢، ص ٢٦٢؛ اللهوف، ص ٧١؛ البداية و النهاية، ج ٨، ص ٢٠٣.
- [٥٢]. مشير الاحزان، ص ٦٠.
- [٥٣]. الارشاد، ج ٢، ص ١١٨.
- [٥٤]. همان، ج ٢، ص ١١٧.
- [٥٥]. انساب الاشراف، ج ٣، ص ٤٠٧.
- [٥٦]. انساب الاشراف، ج ٣، ص ٤١٠.
- [٥٧]. المحبر، ص ٢٩٥.
- [٥٨]. تاريخ مدينة دمشق، ج ١٥، ص ٣٢٩ و ج ١٩، ص ٣٤؛ انساب الاشراف، ج ٢، ص ٢٩٧.
- [٥٩]. المعجم الكبير، ج ٣، ص ١١٢.

- [٦٠]. الفتوح، ج ٥، ص ١٢٥؛ مقتل خوارزمي، ج ١، ص ٣٢٤.
- [٦١]. معالم المدرستين، ج ٣، ص ١٠٤.
- [٦٢]. فيض كاشاني، ملا محسن، تفسير الصافي، ج ١، ص ٣٢٨؛ ، تفسير كنزالدقائق، ج ٢، ص ٦٧؛ الامالي صدوق، مجلس ٣٠، ج ١، ص ١٣٤؛ مقتل خوارزمي، ج ١، صص ٣٥٢ - ٣٥٣.
- [٦٣]. الجمل، ص ٣٤٦.
- [٦٤]. الارشاد، ج ٢، صص ١٠٦ - ١٠٧.
- [٦٥]. مقتل خوارزمي، ج ٢، ص ٢٥.
- [٦٦]. انساب الاشراف، ج ٣، ص ٤٠٤.
- [٦٧]. مقتل خوارزمي، ج ٢، ص ٢٣.
- [٦٨]. همان، ج ٢، ص ٢٤.
- [٦٩]. تذكرة الخواص، ص ٢٤٨.
- [٧٠]. الارشاد، ج ٢، ص ١١٤؛ اللهوف، ص ٧١.
- [٧١]. الارشاد، ج ٢، ص ٨٨.
- [٧٢]. تذكرة الخواص، صص ٢٤٧ - ٢٤٨.
- [٧٣]. تذكرة الخواص، ص ٢٥١؛ خوارزمي، ج ١، ص ٣٥٢.
- [٧٤]. تذكرة الخواص، ص ٢٥١.
- [٧٥]. انساب الاشراف، ج ٣، ص ٣٩٠ و صص ٣٩٩ - ٤٠٠.
- [٧٦]. اميني، عبدالحسين، الغدير، ج ١١، ص ٤٠.
- [٧٧]. ميزان الاعتدال، ج ٣، ص ٢٨٠.
- [٧٨]. تذكرة الخواص، ص ٢٥٩.
- [٧٩]. همان، ص ٢٤٥.
- [٨٠]. مقتل خوارزمي، ج ٢، ص ٣٤٢.
- [٨١]. الكافي، ج ٣، ص ٤٩٠؛ تهذيب الأحكام، ج ٣، ص ٢٥٠؛ شيخ مفيد، المزار، ص ٨٨؛ المشهدي، المزار، صص ١١٨ - ١١٩.
- [٨٢]. شرح نهج البلاغه، ج ٤، صص ٦١ - ٦٥.

## ضمیمه

### منع آب از عثمان و موضع امیرالمؤمنین

همان طور که گفتیم، یکی از بارزترین نمادهای تفکر عثمانی در کربلا منع آب از امام و سپاهش بود که به بهانه انتقام خون عثمان و کشته شدن او با لب تشنه انجام شد.

اکنون بر اساس منابع شیعه و سنی، برای هر فرد منصفی آشکار است که خون عثمان تنها بهانه ای بیش نبود که امویان آن را برای دست یابی به قدرت، شعار خود قرار دادند و از امیرالمؤمنین و اهل بیت و شیعیانشان خون عثمان را طلب می کردند. ده ها منبع تاریخی و حدیثی، ده ها نفر از اصحاب رسول خدا و تابعین و ده ها نفر از علما و دانشمندان به براءت امیرالمؤمنین علیه السلام تصریح کرده اند که تفصیل این موضوع مجال دیگری می طلبد. و تنها به این سخن ابن ابی الحدید معتزلی اشاره می کنیم که می گوید: «وَاللَّهِ لَقَدْ نَصَرَ عُثْمَانَ لَوْ كَانَ الْمَحْضُورُ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لَمْ يَبْذُلْ لَهُ إِلَّا مِثْلَهُ <sup>(۱)</sup>؛ به خدا سوگند او عثمان را بدان حد یاری رساند که اگر جعفر بن ابی طالب محاصره شده بود، همان اندازه به او یاری می رساند.»

حقیقت و ریشه مخالفت امویان با امیرالمؤمنین علیه السلام در جای دیگری نهفته است. دعوای اصلی بر سر اسلامی بود که امیرالمؤمنین علیه السلام به دنبال اجرا و عملی کردن آن در جامعه بود و اسلامی که امویان آن را تنها نردبانی برای دست یابی خود به قدرت و حاکمیت قیصری و کسرابی بر مسلمانان تلقی می کردند، و به تعبیر روشن و دقیق امیرالمؤمنین علیه السلام و عمار آنان لحظه ای به اسلام اعتقاد نیافتند و تنها در زمان ضعف و سستی خود، اظهار اسلام می کردند، ولی آن گاه که اعوان و انصاری یافتند، کفر پنهانی خود را آشکار ساختند.

به هر حال، بهانه خونخواهی عثمان، و به خصوص کشتن او با لب تشنه، دستاویزی برای امویان بود تا توده ی مردم را که از واقع اطلاع چندانی نداشتند، بر ضد اهل بیت تحریک کنند و با این وسیله آنان را که مانع اصلی حکومتشان بودند، از میان بردارند.

برای تکمیل موضوع این نوشتار، لازم بود تا برای آگاهی بیش تر درباره ی سابقه و ریشه تاریخی منع آب از امام حسین علیه السلام، اشاره ای هر چند کوتاه به محاصره عثمان و منع آب از او، و موضع امیرالمؤمنین درباره ی آن داشته باشیم.

در سال ۳۵ هجری، مسلمانان به خاطر کارهای خلافی که عثمان انجام داده بود، از اطراف جهان اسلام در مدینه اجتماع کردند و خواهان اصلاح امور مسلمین شدند. نیت اصلی این تحصن سیاسی، اصلاح انحرافات بود که از سوی خلیفه صورت گرفته بود؛ چرا که بسیاری از اصحاب نیکوکار و جلیل القدر رسول خدا صلی الله علیه و آله از اعضای اصلی این حرکت بودند، ولی در این میان، نیروهای افراطی و مغرض دیگری نیز بودند که از این حرکت سوء استفاده کرده، اهداف سیاسی دیگری را دنبال می کردند و کم کم اوضاع و رهبری این حرکت را به دست گرفتند. در این میان، امیرالمؤمنین علیه السلام تا آن جا که می توانست سعی بسیاری کرد تا اوضاع را آرام کند و میان خلیفه و نیروهای معترض توافقی حاصل نماید. این تلاش ها گر چه یک بار نیز مؤثر واقع شد، اما با کارشکنی های اطرافیان اموی عثمان، به خصوص مروان و مغرضین از جمله طلحه و زبیر، اختلاف به صورت مسالمت آمیز حل نشد. از این رو، اوضاع بار دیگر از آنچه بود، بدتر شد و عثمان محاصره شد و پس از هیجده روز، آب و آذوقه را نیز بر او بستند.

علت تنگ تر شدن محاصره این بود که خبر رسید سپاه‌یانی از هر گوشه برای نجات عثمان راهی مدینه شده‌اند. حبیب بن سلمه قسری از شام، معاویه از مصر، قعقاع از کوفه و مجاشع بن مسعود از بصره. از این رو، محاصره را بر عثمان تنگ تر کردند و بنا بر منابع تاریخی، طلحه دستور داد تا از رساندن هر گونه آذوقه و حتی آب جلوگیری کنند.<sup>(۲)</sup> این موضوع باعث بدتر شدن اوضاع شد و عثمان مجبور شد از آب چاه مصرف کند.<sup>(۳)</sup> او به حجاج نامه نوشت و اوضاع خود را این گونه بیان کرد: «از بنده ی خدا عثمان امیر مؤمنان، به مسلمانانی که در حج شرکت کرده‌اند. اما بعد، من در زمانی این نامه را می‌نویسم که در محاصره ام و از آب چاه قصر می‌نوشم و از ترس این که ذخیره ی غذایی ام تمام نشود به مقدار کافی غذا نمی‌خورم.»<sup>(۴)</sup> عثمان در نامه دیگری برای خالد بن عاص که در مکه بود نوشت همین موضوع را به اطلاع او رساند.<sup>(۵)</sup> آب چاه - آن طور که تصریح کرده‌اند - شور و تلخ بوده است.<sup>(۶)</sup> منع آب به مدت چهل روز به طول انجامید و با کشته شدن عثمان ماجرا خاتمه یافت.

### تلاش امیرالمؤمنین علیه السلام برای رساندن آب

نخستین کسی که از ممانعت آب به روی عثمان اظهار ناراحتی کرد و به شدت طلحه را نکوهش نمود، امیرالمؤمنین علیه السلام بود. این اقدام پس از آن بود که عثمان به امیرالمؤمنین علیه السلام پیام فرستاد که «اینان آب را بر من بسته‌اند. اگر می‌توانی، آبی برسان.»<sup>(۷)</sup> عثمان برای همسران پیامبر نیز چنین پیامی فرستاد.<sup>(۸)</sup> ولی بر اساس منابع تاریخی، تنها امیرالمؤمنین علیه السلام و ام حبیبه در این باره تلاش کردند. گر چه نگذاشتند ام حبیبه به عثمان آبی برساند،<sup>(۹)</sup> اما به نظر می‌رسد شدت محاصره چنان بوده که امیرالمؤمنین علیه السلام نیز چند بار برای رساندن آب

تلاش کرده است. بنا بر یک گزارش، حضرت نخست با مردم سخن گفت و به آنان فرمود: «این کاری که شما انجام می دهید، نه از آیین مسلمانی است و نه سزوار کفار است. آب و آذوقه را بر این مرد نیندید؛ زیرا اگر رومیان و ایرانیان (کافر) به اسارت در آیند، به آنان آب و خوراک داده می شود.» ولی آنان به سخن وی گوش ندادند و حضرت به علامت این که او برای انجام سفارش عثمان اقدام کرده، عمامه خود را به درون قصر انداخت. (۱۰)

به نقل بلاذری، سعید بن عاص به عثمان پیشنهاد کرد که به قصد حج احرام بپوشد و بیرون آید تا کسی جرأت تعرض به او را نداشته باشد. خبر که به محاصره کنندگان رسید، قسم یاد کردند که اگر این گونه نیز بیرون آید، از او دست بر نخواهند داشت. از این رو، طلحه محاصره را تنگ تر کرد و نگذاشت آب به او برسد. علی بن ابی طالب از این اقدام طلحه به شدت خشمگین شد و سرانجام به او آب رساند. (۱۱)

سید مرتضی نیز روایت می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام به ممانعت آب و طعام از عثمان اعتراض نمود و فرمود: «این کار درستی نیست که زن و بچه های عثمان به جرم او تشنه هلاک شوند.» آن حضرت هر کسی را که می توانسته به عثمان آب و طعام برساند، فرستاده است. (۱۲) ابن شیبّه و ابن اعثم گزارش دیگری دارند بدین مضمون که عثمان، از طریق قنبر، غلام امیرالمؤمنین علیه السلام، به آن حضرت پیام فرستاد و از او درخواست کرد تا در این باره کاری کند. امیرالمؤمنین علیه السلام سه مشک آب توسط تعدادی از بنی هاشم به او رساند. (۱۳) گزارش ابن شیبّه اضافه می کند که تعدادی از آنان در این مأموریت زخمی شدند، اما گزارش ابن اعثم بیان می کند که کسی متعرض آنان نشد. ولی به نظر می رسد که با توجه به شدت محاصره و تأکید بر ممانعت از رسیدن آب به

عثمان، گزارش ابن شبهه به واقع نزدیک تر باشد. ابن عساکر در این باره گزارش دیگری دارد و آن این که جبیر بن مطعم نقل می کند که من به نزد علی آمدم و گفتم: «آیا به این راضی هستی که خویشان تو چون او محاصره شوند که به خدا قسم، جز از چاه خانه اش استفاده نمی کند؟!» فرمود: «پناه بر خدا، آیا او را به این حال در آورده اند؟!» گفتم: آری. پس مشک های آب را برداشت و آن ها را به عثمان رساند و او را سیراب کرد. <sup>(۱۴)</sup>

گزارش دیگری بیان می کند که عبدالرحمن بن اسود نیز در این باره از امیرالمؤمنین علیه السلام استمداد کرده است. وی گوید: پیوسته می دیدم علی از عثمان کناره گیری می کند و کاری انجام نمی دهد؛ جز این که می دانم بر سر ممانعت آب بر روی عثمان، با طلحه صحبت کرد و در این باره بسیار خشمگین شد تا این که توانست مشک های آب را به عثمان برساند. <sup>(۱۵)</sup>

قاضی ابوحنیفه امیرالمؤمنین را نافع ترین شخص برای عثمان دانسته که هم آب و هم آذوقه برای او فرستاد. <sup>(۱۶)</sup> ابن کثیر نیز امیرالمؤمنین علیه السلام را تنها کسی می داند که در رساندن آب به عثمان تلاش کرده و با نهایت سختی توانسته است مشک آبی به او برساند. <sup>(۱۷)</sup> بنابر روایات دیگر، امیرالمؤمنین علیه السلام، امام حسن علیه السلام را برای رساندن مشک آب به عثمان مأمور کرد. <sup>(۱۸)</sup> روایت دیگری نیز می گوید که عمار با محاصره کنندگان سخن گفت و آنان را به خاطر این کار نکوهش نمود و خواست به عثمان آب برساند، ولی طلحه مانع او شد. از این رو، به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و درخواست کرد تا آب به عثمان برساند و آن حضرت مشک آبی به او رساند. <sup>(۱۹)</sup>

این ها موارد اندکی از تصریحات مورخان در این زمینه بود که واقعیت انجام شده را در آن ماجرا به ما گزارش کرده اند. این اخبار به خوبی ماهیت معاویه و



امویان را در تهمت زدن به امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام نشان می دهد که آنان چگونه با دروغ پردازی و انتشار آن در میان مردم از همه جا بی خبر، اهداف سیاسی خود را دنبال می کردند. این در حالی بود که مروان دربارہ ی تلاش امیرالمؤمنین علیه السلام برای عثمان به امام سجاد علیه السلام چنین می گفت: «هیچ کس همانند علی از عثمان دفاع نکرد.» امام فرمود: «پس چرا او را بر منابر سب می کنید؟!» گفت: «زیرا این حکومت ما جز با این سیاست سامان نمی گیرد.» <sup>(۲۰)</sup> زُهری محدث مشهور نیز که از طرفداران بنی امیه است، می گفت: «اللَّهُمَّ لَقَدْ نَصَحَ عَلِيٌّ وَ صَحَّحَ فِي عَثْمَانَ لَوْلَا أَنَّهُمْ أَصَابُوا الْكِتَابَ <sup>(۲۱)</sup> لَرَجَعُوا؛» <sup>(۲۲)</sup> خدایا علی همانا نصیحت کرد و دربارہ ی عثمان به درستی رفتار نمود. اگر به آن نامه دست نیافته بودند، باز می گشتند (و کار سامان یافته بود و عثمان کشته نمی شد).

## نتیجه

با نگاهی گذرا به نوع تشیع در کوفه و تحولات سیاسی - مذهبی آن در ده های ۴۰ و ۵۰، و سیاستگذاری های حزب اموی و عثمانی در تشیع زدایی و نهادینه کردن تفکر عثمانی در این شهر، خواهیم یافت که اولاً؛ این برنامه ها می توانسته افراد بسیاری را به گرایش به تفکر عثمانی سوق دهد؛ این افراد از طبقات مختلف جامعه؛ کسانی که زخم خورده ی سیاست های امیرالمؤمنین علیه السلام بودند؛ افرادی که در مسائل سیاسی - مذهبی سست بنیان و یا شکاک بودند؛ کسانی که امور دنیوی می توانست دین آنان را تباه کند و آخرت خود را در مقابل تطمیع ها بفروشد؛ افرادی که بر اثر تبلیغات زیاد فریب خورده و حقیقت بر آنان مشتبه شده بود؛ کسانی که بر اثر جو حاکم بر ضد شیعه و حمایت از تفکر عثمانی و دور پیدا کردن عثمانی مذهبان، به تغییر موضع سیاسی وا داشته شدند و....

در این میان، تشیع مذهبی بر ایمان و اعتقاد راسخ خود در حمایت از اهل بیت ثابت قدم ماند و تحت تأثیر جو قرار نگرفت و از امام دعوت به عمل آورد و آنان به خصوص رهبرانشان در دعوت خود از امام حسین علیه السلام کاملاً صادق بوده و به هر طریقی خود را به امام رساندند و شهید شدند، و بدین سان دعوتنامه خود را با خون خویش در کربلا امضا کردند. گروهی نیز که به دلایلی که بر ما پوشیده است، در یاری رساندن به مسلم کوتاهی کردند و از طرفی نتوانستند خود را به امام برسانند و از این رو، خود را گنهکار می دانستند، با توبه و نهضت توأبیین بر سر پیمان خود باقی ماندند و با شهادتشان صداقت خویش را به اثبات رساندند.

اما گروهی دیگر که به صورت های مختلف در حزب اموی قرار گرفتند و سپاه عمر بن سعد را تشکیل دادند، از جمله اشرافی که برای امام نامه نوشتند (مانند عمرو بن حجاج و حجار بن ابجر و یزید بن حارث) به دلایل مختلف در حزب شیعیان نبودند اهم این دلایل عبارتند از:

۱- تفاوت های بنیادی نامه اشراف با شیعیان

۲- برخورد متفاوت امام با شیعیان و اشراف

۳- تصریح مورخان به عثمانی بودن آنان

۴- اقرارها و تصریحات خود در جدایی از شیعیان و گرایش به تفکر عثمانی

و اموی

۵- تطبیق ملاک ها و مشخصه های عثمانی مذهبیان بر عملکرد و زندگی

سیاسی آنان.

بر اساس این ادله و شواهد، باید گفت که این گروه و بخش عمده ای از نیروهایی که در مقابل قیام امام حسین علیه السلام قرار گرفتند و سپاه ابن زیاد را تشکیل می دادند، دارای تفکر عثمانی بودند و کوفی بودن آنان هیچ گونه تعارضی با عثمانی بودنشان ندارد.

الحمد لله رب العالمین

## پی نوشتها:

- [۱]. شرح نهج البلاغة، ج ۴، ص ۶۷.
- [۲]. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۴۰؛ الجمل، ص ۷۲؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۱۶؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۷۱؛ الفتوح ابن اعثم، ج ۱، ص ۴۱۵؛ الكامل فی التاريخ، ج ۳، ص ۸۷.
- [۳]. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۱۴؛ تاریخ المدينة المنورة، ج ۴، ص ۱۱۹۱؛ تاریخ خلیفة، ص ۱۷۲.
- [۴]. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۸.
- [۵]. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۳۴.
- [۶]. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۱۵؛ تاریخ المدينة المنورة، ج ۴، ص ۱۱۹۱؛ تاریخ خلیفة، ص ۱۷۲؛ الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۴۰؛ نهاية الارب، ج ۱۹، ص ۴۹۲؛ تاریخ الاسلام ذهبی، عهد الخلفا، صص ۴۴۴ - ۴۴۵. چنان که به هنگام محاصره و قطع آب از مختار، او مجبور شد غسل فراوانی چاه بریزد تا از تلخی آب آن بکاهد.
- [۷]. تاریخ طبری، ج ۳، صص ۴۱۶ - ۴۱۷؛ تاریخ المدينة المنورة، ج ۴، ص ۱۳۰۳؛ انساب الاشراف، ج ۵، صص ۶۸ - ۶۹.
- [۸]. تاریخ طبری، ج ۳، صص ۴۱۶ - ۴۱۷.
- [۹]. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۱۷؛ الكامل فی التاريخ، ج ۳، ص ۸۷؛ البداية و النهاية، ج ۷، ص ۱۸۷.
- [۱۰]. تاریخ طبری، ج ۳، صص ۴۱۶ - ۴۱۷؛ الكامل فی التاريخ، ج ۳، ص ۸۷؛ البداية و النهاية، ج ۷، ص ۱۸۷.
- [۱۱]. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۷۱.
- [۱۲]. شرح نهج البلاغة، ج ۳، ص ۲۵.
- [۱۳]. تاریخ المدينة المنورة، ج ۴، ص ۱۳۰۳؛ الفتوح ابن اعثم، ج ۲، ص ۴۱۶.
- [۱۴]. تاریخ مدينة دمشق، ج ۱۶، ص ۲۱۲.
- [۱۵]. تجارب الامم، ج ۱، ص ۲۸۶.
- [۱۶]. شرح الاخبار، ج ۲، ص ۷۸.
- [۱۷]. البداية و النهاية، ج ۷، ص ۱۸۷.
- [۱۸]. تاریخ المدينة المنورة، ج ۴، ص ۱۲۰۲.

- [۱۹]. وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۶۸؛ رياض النضرة، ج ۳، ص ۸۷.
- [۲۰]. سمط النجوم، ج ۲، ص ۴۱۳؛ تاريخ الاسلام، عهد الخلفاء، صص ۴۶۰ - ۴۶۱؛ شرح نهج البلاغة، ج ۱۳، ص ۲۳۰.
- [۲۱]. منظور زُهری، نامه ای است که مروان با مهر عثمان آن را برای عبدالله بن ابی سرح، حاکم مصر، فرستاد و در آن به او دستور داده بود که وقتی نمایندگان و رهبران شورشی مصری به آن جا رسیدند آنان را بلافاصله زندانی و مثله کن و به قتل برسان. اما در میانه راه، نمایندگان مصر فرستاده ی مروان را دستگیر کردند و پس از بازجویی، این نامه را از او به دست آوردند و همین موضوع سبب خشم و بازگشت مصریان به مدینه و محاصره ی عثمان شد که به کشته شدن عثمان انجامید.
- [۲۲]. مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۸، ص ۶۹۳.

## منابع

- ١ - قرآن مجيد.
- ٢ - ابطحي، سيد محمد علي موحد؛ تهذيب المقال في تنقيح كتاب الرجال؛ قم، انتشارات سيد الشهداء عليه السلام، ١٤١٢.
- ٣ - ابن ابى حاتم رازى، عبد الرحمن (م. ٣٢٧هـ)؛ كتاب الجرح و التعديل؛ بيروت، دار الكتب العلمية، [بى تا].
- ٤ - ابن ابى الحديد، عبدالحميد بن محمد (م. ٦٥٦هـ)؛ شرح نهج البلاغة؛ تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، قم، مكتبة آية العظمى المرعشى النجفى، [بى تا].
- ٥ - ابن ابى شيبة، عبدالله بن محمد (م. ٢٣٥هـ)؛ المصنف فى الاحاديث و الآثار؛ تحقيق محمد عبدالسلام شاهين، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٦هـ.
- ٦ - ابن ابى عاصم احمد بن عمرو (م. ٢٨٧هـ)؛ السنة؛ تحقيق باسم بن فيصل الجوابرة؛ رياض، دارالصمعي، ١٤١٩.
- ٧ - ابن اثير، على بن محمد (م. ٦٣٠هـ)؛ اسدالغابة فى معرفة الصحابة؛ تحقيق على محمد معوض و عادل احمد الموجود، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٥هـ.
- ٨ - ابن اثير، على بن ابى الكرم (م. ٦٣٠هـ)؛ الكامل فى التاريخ؛ بيروت، دار صادر، ١٣٩٩ق.
- ٩ - ابن اعثم كوفى، احمد (م. ٣١٤هـ)؛ الفتوح؛ بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٠٦ق.
- ١٠ - ابن حبان، محمد (م. ٣٥٤هـ)؛ كتاب الثقات؛ بيروت، افسست از چاپ حيدر آباد دكن، ١٣٦٣هـ.

- ١١ - ابن حجر عسقلاني، احمد بن على (م. ٨٥٢هـ)؛ الاصابة في تمييز الصحابة؛ تحقيق عادل احمد عبدالموجود و على محمد معوض، بيروت، دارالكتب العلمية، ج ١، ١٤١٥ هـ.
- ١٢ - ابن حجر عسقلاني، احمد بن على (م. ٨٥٢هـ)؛ تقريب التهذيب؛ تحقيق مصطفى عبد القادر عطا، بيروت، دار الكتب العلمية.
- ١٣ - ابن حجر عسقلاني، احمد بن على (م. ٨٥٢هـ)؛ تهذيب التهذيب؛ بيروت، دارالفكر، ١٤٠٤.
- ١٤ - ابن حجر عسقلاني، احمد بن على (م. ٨٥٢هـ)؛ فتح الباري بشرح صحيح البخاري، بيروت، دار المعرفة.
- ١٥ - ابن حجر عسقلاني، احمد بن على (م. ٨٥٢هـ)؛ لسان الميزان؛ تحقيق محمد عبد الرحمن المرعشلي، بيروت، دار احياء التراث العربي و مؤسسة التاريخ العربي، ١٤١٦هـ.
- ١٦ - ابن حنبل شيباني، احمد بن محمد (م. ٢٤١هـ)؛ مسند احمد بن حنبل؛ تحقيق احمد محمد شاكر، القاهرة، دار الحديث، ١٤١٦ هـ.
- ١٧ - ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (م. ٨٠٨هـ)، تاريخ ابن خلدون؛ بيروت، دار احياء التراث.
- ١٨ - ابن داود حلي، تقى الدين (م. ٧٠٧هـ)؛ رجال ابن داود؛ نجف، المطبعة الحيدرية، ١٣٩٢.
- ١٩ - ابن رسته؛ الاعلاق النفيسة؛ ترجمه حسين قرچانلو، تهران، انتشارات امير كبير، ١٣٦٥ش.
- ٢٠ - ابن سعد، محمد (م. ٢٣٠هـ)؛ الطبقات الكبرى؛ تصحيح عبدالقادر عطا؛ بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٠ هـ.

٢١. ابن سعد، محمد (م. ٢٣٠هـ)؛ الطبقات الكبرى، بيروت، دارالفكر، [بى  
 . [تا].
٢٢. ابن سعد، محمد (م. ٢٣٠هـ)؛ ترجمة الامام الحسين عليه السلام؛ تحقيق السيد  
 عبدالعزيز الطباطبائي، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث.
- ٢٣ - ابن سيد الناس، محمد بن محمد (م. ٧٣٤هـ)؛ عيون الاثر فى فنون  
 المغازى و الشمائل و السير؛ بيروت، مؤسسة عزالدين، ١٤٠٦.
- ٢٤ - ابن شاذان، فضل (م. ٢٦٠هـ)؛ الايضاح؛ تحقيق جلال الدين الحسينى  
 الارموى.
- ٢٥ - ابن شَبَّه، ابوزيد عمر النميرى البصرى (م. ٢٦٢هـ)؛ تاريخ المدينة  
 المنورة؛ تحقيق فهيم محمود شلتوت، قم، دارالفكر، ١٤١٠.
- ٢٦ - ابن شهر آشوب، محمد بن على (م. ٥٨٨هـ)؛ مناقب آل ابى طالب؛  
 تحقيق گروهى، نجف، المطبعة الحيدرية، ١٣٧٦.
- ٢٧ - ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله (م. ٤٦٣هـ)؛ الاستيعاد فى معرفة  
 الاصحاب؛ تحقيق على محمد البجاوى، بيروت، دارالجيل، ج ١، ١٤١٢هـ
- ٢٨ - ابن عبد ربه اندلسى، احمد بن محمد (م. ٣٢٨هـ) العقد الفريد؛ بيروت،  
 دار الكتاب العربى، ١٤٠٣هـ
- ٢٩ - ابن عدى، ابو احمد عبد الله (م. ٣٦٥هـ)؛ الكامل فى ضعفاء الرجال؛  
 تحقيق عادل احمد عبد الموجود و على محمد معوض، بيروت، دار الكتب  
 العلمية، ١٤١٨هـ
- ٣٠ - ابن العديم، عمر بن احمد بن ابى جرادة (م. ٦٦٠هـ)؛ بغية الطلب فى  
 تاريخ حلب؛ تحقيق سهيل زكار، دمشق، ١٤٠٨ - ١٤٠٩هـ



- ٣١ - ابن عساکر، علی بن حسن (م. ٥٧١هـ)؛ تاریخ مدينة دمشق؛ تحقیق علی شیری، بیروت، دار الفکر، ١٤١٧هـ.
- ٣٢ - ابن عنبه، احمد بن علی (م. ٨٢٨هـ)؛ عمدة الطالب؛ تحقیق محمد حسن آل طالقانی، نجف، المطبعة الحیدریة، ١٣٨٠.
- ٣٣ - ابن قانع، ابو الحسین عبدالباقی (م. ٣٥١هـ)؛ معجم الصحابة؛ تحقیق صلاح بن سالم المصراتی، المدينة المنورة، مكتبة الغربا الأثرية، ١٤١٨هـ.
- ٣٤ - ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم (م. ٢٧٦هـ)؛ الامامة و السياسة؛ قم، منشورات الرضی، ١٣٦٣ش.
- ٣٥ - ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم (م. ٢٧٦هـ)؛ المعارف؛ تحقیق ثروت عکاشه، قاهره، دار المعارف، [بی تا].
- ٣٦ - ابن کثیر، اسماعیل (م. ٧٧٤هـ)؛ البداية والنهاية؛ تحقیق احمد ابو ملحم و دیگران، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- ٣٧ - ابن کثیر، اسماعیل (م. ٧٧٤هـ)؛ البداية والنهاية؛ بیروت، دارالفکر، [بی تا].
- ٣٨ - ابن ماکولا، علی بن هبة الله (م ٤٧٥هـ)؛ الاکمال فی رفع الارتیاب عن المؤلف و المختلف فی الأسماء و الکنی و الانساب؛ قاهره، دار الکتب الاسلامی.
- ٣٩ - ابن معین، یحیی (م. ٢٣٣هـ)؛ تاریخ یحیی بن معین؛ تحقیق احمد محمد نور سیف، مکتة المکرمة، دار المأمون للتراث.
- ٤٠ - ابن منظور، محمد بن مکرم (م. ٧١١هـ)؛ مختصر تاریخ دمشق؛ دمشق، دار الفکر، ١٤٠٤هـ.

- ٤١ - ابن نديم، محمد بن اسحاق (م. ٣٨٥هـ)؛ الفهرست؛ تحقيق رضا تجدد، تهران.
- ٤٢ - ابن نما حلي، محمد بن جعفر (م. ٦٤٥هـ)؛ مثير الأحزان؛ نجف، المطبعة الحيدرية، ١٣٦٩.
- ٤٣ - ابن نما حلي، محمد بن جعفر (م. ٦٤٥هـ)؛ ذوب النضار في شرح الثار؛ تحقيق فارس حسون كريم، قم، مؤسسة النشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين، ١٤١٦.
- ٤٤ - ابن هلال ثقفي كوفي، ابراهيم بن محمد (م. ٢٨٣هـ)؛ الغارات او الاستنفار و الغارات؛ تحقيق سيد جلال الدين محدث، تهران، انجمن آثار ملي، ١٣٥٥.
- ٤٥ - ابو جعفر اسكافي، محمد بن عبدالله (م. ٢٤٠هـ)؛ المعيار و الموازنة؛ تحقيق محمد باقر المحمودي، بيروت، ١٤٠٢هـ.
- ٤٦ - ابو جعفر طبري، محمد بن جرير بن رستم شيعي (م. اوائل قرن چهارم هجري)؛ دلائل الامامة؛ تحقيق قسم الدراسات الاسلامية، قم، مؤسسة البعثة، ١٤١٣.
- ٤٧ - ابو حمزه ثمالی، (م. ١٤٨هـ)؛ تفسير القرآن الكريم لابي حمزة الثمالی؛ به كوشش عبد الرزاق محمد حسين حرز الدين، قم، دفتر نشر الهادي، ١٤٢٠.
- ٤٨ - ابو حنيفة دينوري؛ احمد بن داود (م. ٢٨٢هـ)؛ الاخبار الطوال؛ تحقيق عبدالمنعم عامر، قم، منشورات الرضي، ١٤٠٩ق.
- ٤٩ - ابو داود سجستاني، سليمان بن اشعث (م. ٢٧٥هـ)؛ سنن ابي داود؛ دار الفكر، تحقيق محمد محيي الدين عبدالحميد، [بي تا].

- ٥٠ - ابو الشيخ الانصارى، محمد بن جعفر بن حيان؛ طبقات المحدثين باصبهان و الواردين عليها؛ تحقيق عبدالغفور عبدالحق حسين البلوشى، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤١٢.
- ٥١ - ابوالفرج اصفهانى، على بن الحسين (م. ٣٥٦هـ)؛ مقاتل الطالبين؛ قم، دارالكتاب، ١٣٨٥.
- ٥٢ - ابو مخنف، لوط بن يحيى (م. ١٥٨هـ)؛ وقعة الطف (مقتل الحسين)؛ تحقيق شيخ هادى يوسفى غروى، قم، مؤسسة النشر الاسلامى، ١٣٦٧ش.
- ٥٣ - ابو نصر بخارى، سهل بن عبدالله (م. قرن چهارم هجرى)؛ سر السلة العلوية؛ تحقيق سيد محمد صادق بحر العلوم، قم، انتشارات الشريف الرضى، ١٤١٣.
- ٥٤ - احمدى ميانجى، على، مكاتيب الرسول، قم، دار الحديث، چاپ اول.
- ٥٥ - احمدى ميانجى، على؛ مواقف الشيعة؛ قم، مؤسسة النشر الاسلامى، ١٤١٦.
- ٥٦ - اردبيلى، محمد بن على (م. ١١٠١هـ)؛ جامع الرواه؛ قم، مكتبة آية الله المرعشى النجفى، ١٤٠٣.
- ٥٧ - امين عاملى، سيد محسن بن عبدالكريم (م. ١٣٧١هـ)؛ اعيان الشيعة؛ بيروت، دار التعارف، ١٤٠٣.
- ٥٨ - امينى، عبدالحسين احمد؛ الغدير فى الكتاب و السنة و الادب؛ بيروت، دارالكتاب العربى، ١٣٩٧.
- ٥٩ - باجى، سليمان بن خلف بن سعد مالكى (م. ٤٧٤هـ)؛ التعديل والتجريح؛ تحقيق احمد ليزار.

- ٦٠ - بحراني، سيد هاشم بن سليمان؛ مدينة المعاجز الائمة الاثنى عشر و  
دلائل الحجج على البشر؛ تحقيق الشيخ عزة الله المولائي الهمداني، مؤسسة  
المعارف الاسلامية، ١٤١٣.
- ٦١ - بخارى، محمد بن اسماعيل (م. ٢٥٦هـ)؛ التاريخ الكبير؛ به كوشش  
محمد عبد المعيد خان، بيروت، دار الكتب العلمية، [بى تا].
- ٦٢ - بروجردى، سيد على اصغر الجابلقى (م. ١٣١٣هـ)؛ طرائف المقال؛  
تحقيق سيد مهدي رجائي، قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى، ١٤١٠.
- ٦٣ - بغدادى، محمد بن حبيب (م. ٢٤٥هـ)؛ المحبّر؛ تحقيق ايلزه ليختن  
شتيتر، بيروت، المكتبة التجارية، [بى تا].
- ٦٤ - بلاذرى، احمد بن يحيى (م. ٢٧٩هـ)؛ انساب الاشراف؛ تحقيق سهيل  
زكار، بيروت، دارالفكر، ١٤١٧ هـ
- ٦٥ - بلاذرى، احمد بن يحيى؛ انساب الاشراف؛ تحقيق محمد باقر محمودى،  
بيروت، مؤسسة الأعلمى، ١٣٩٤ق.
- ٦٦ - بلاذرى، احمد بن محمد؛ فتوح البلدان؛ قاهره، مطبعة لجنة البيان العربى.
- ٦٧ - بياضى، على بن يونس (م. ٨٧٧هـ)؛ الصراط المستقيم الى مسحى  
التقديم؛ تحقيق محمد باقر البهبودى، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية،  
١٣٨٤.
- ٦٨ - تسترى، شيخ اسدالله؛ كشف القناع عن حجية الاجماع؛ قم، مؤسسة آل  
البيت عليهم السلام لاحياء التراث.
- ٦٩ - تسترى، شيخ محمد تقى؛ قاموس الرجال؛ قم، مؤسسة النشر الاسلامى،  
١٤١٠.

- ٧٠ - تفرشى، سيد مصطفى؛ نقد الرجال؛ تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السلام لاهياء التراث، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لاهياء التراث، ١٤١٨.
- ٧١ - جاحظ، عمرو بن بحر (م. ٢٥٥هـ)؛ البيان و التبيين؛ تحقيق عبدالسلام هارون، قاهره، ١٩٤٨ م.
- ٧٢ - جعفرى، حسين محمد؛ تشيع در مسير تاريخ؛ ترجمه سيد محمد تقى آيت اللهى، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، ١٣٧٣ ش.
- ٧٣ - جعفرى، رسول؛ تاريخ تشيع در ايران؛ قم، انتشارات انصاريان، ١٣٧٥ ش.
- ٧٤ - جعفرى، رسول؛ تاريخ و سيره ي سياسى امير مؤمنان على بن ابى طالب عليه السلام؛ قم، انتشارات دليل ما، ١٣٨٠ ش.
- ٧٥ - حسانى، عبید الله بن احمد؛ شواهد التنزيل لقواعد التفضيل فى آيات النازلة فى اهل البيت؛ تحقيق شيخ محمد باقر محمودى، تهران، مجمع احياء الثقافة الاسلامية التابعة لوزارة الثقافة و الارشاد الاسلامى، ١٤١١.
- ٧٦ - حموى، ياقوت (م. ٦٢٦هـ)؛ معجم البلدان؛ بيروت، دار احياء التراث العربى.
- ٧٧ - حوىزى، شيخ عبد على بن جمعة العروسى (م. ١١١٢هـ)؛ تفسير نور الثقلين؛ تحقيق سيد هاشم رسولى محلاتى، قم، موسسه اسماعيليان، ١٤١٢.
- ٧٨ - خطيب بغدادى، احمد بن على (م. ٤٦٣هـ)؛ تاريخ بغداد او مدينة السلام؛ تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٧.
- ٧٩ - خليفة بن خياط (م. ٢٤٠هـ)؛ تاريخ خليفة بن خياط؛ تحقيق سهيل زكار، بيروت، دارالفكر، ١٤١٤ ق.

- ٨٠ - خليفة بن خياط (م. ٢٤٠هـ)؛ الطبقات؛ تحقيق سهيل زكار، بيروت، دار الفكر، ١٤١٤.
- ٨١ - خوارزمي، موفق بن احمد (م. ٥٦٨هـ)؛ مقتل خوارزمي؛ قم، مكتبة المفيد، [بي تا].
- ٨٢ - دارقطني، ابو الحسن علي بن عمر (م. ٣٨٥هـ)؛ سنن الدارقطني؛ تحقيق مجدي بن منصور بن سيدالشوري، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م.
- ٨٣ - دارقطني، ابو الحسن علي بن عمر (م. ٣٨٥هـ)؛ العلل الواردة في الاحاديث النبوية؛ تحقيق محفوظ الرحمن زين الله السلفي، رياض، دار طبية، ١٤٠٥.
- ٨٤ - ذهبي؛ محمد بن احمد (م. ٧٤٨هـ)؛ تاريخ الاسلام و وفيات المشاهير و الأعلام (عهد الخلفاء الراشدين)؛ تحقيق عمر عبدالسلام تدمري، بيروت، دارالكتاب العربي، ١٤٠٧هـ.
- ٨٥ - ذهبي؛ محمد بن احمد (م. ٧٤٨هـ)؛ تذكرة الحفاظ؛ بيروت، دار احياء التراث العربي.
- ٨٦ - محمد بن احمد (م. ٧٤٨هـ)؛ سير اعلام النبلاء؛ تحقيق شعيب الانؤوط، مؤسسة الرسالة، ١٤١٠هـ.
- ٨٧ - شمس الدين ذهبي (م. ٧٤٨هـ) ميزان الاعتدال؛ تحقيق علي محمد معوض و عادل احمد عبد الموجود، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٦هـ.
- ٨٨ - رازي، عبدالرحمن بن ابي حاتم محمد بن ادريس (م. ٣٢٧هـ)؛ الجرح والتعديل؛ بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٣٧١.

- ٨٩ - زيبيدي، محمد مرتضى (م. ١٢٠٥هـ)؛ تاج العروس من جواهر القاموس؛ بيروت، المكتبة الحياة.
- ٩٠ - زركلى، خير الدين (م. ١٣٩٦هـ)؛ الأعلام؛ بيروت، دارالعلم للملايين، ١٩٨٠.
- ٩١ - سبط ابن الجوزى، يوسف بن قزغلى (م. ٦٥٤هـ)؛ تذكرة الخواص؛ تهران، مكتبة نينوى الحديثة، [بى تا].
- ٩٢ - سمعانى، عبدالكريم بن محمد (م. ٥٦٢هـ)؛ الانساب؛ تحقيق عبدالله عمر البارودى، بيروت، دار الجنان، ١٤٠٨.
- ٩٣ - سمهودى، نورالدين على بن احمد (م. ٩١١هـ)؛ جواهر العقدين فى فضل الشرفين.
- ٩٤ - سمهودى، نورالدين على بن احمد (م. ٩١١هـ)؛ وفاء الوفا بأخبار دار المصطفى؛ تحقيق محمد محيى الدين عبدالحميد، بيروت، دار الكتب العلمية، [بى تا].
- ٩٥ - سيد بن طاووس، على بن موسى (م. ٦٦٤هـ)؛ اقبال الاعمال؛ تحقيق جواد القيومى الاصفهانى، قم، مكتب الاعلام الاسلامى، ١٤١٤.
- ٩٦ - سيد بن طاووس، على بن موسى (م. ٦٦٤هـ)؛ اللهوف على قتل الطفوف؛ قم، انوار الهدى.
- ٩٧ - سيد رضى، محمد بن حسين (م. ٤٠٦هـ)؛ نهج البلاغه؛ تحقيق صبحى صالح، قم، مركز البحوث الاسلامية، ١٣٩٥ق.
- ٩٨ - مدنى شيرازى، سيد عليخان (م. ١١٢٠هـ)؛ الدرجات الرفيعة فى طبقات الشيعة؛ قم، مكتبة بصيرتى، ١٣٩٧.

- ٩٩ - سيد مرتضى، على بن حسين (م. ٤٣٦هـ)؛ الامالى؛ به كوشش سيد محمد بدرالدين النعسانى الحلبى، قم، مكتبة آية العظمى المرعشى النجفى، ١٤٠٣.
- ١٠٠ - سيف بن عمر الضبى الاسدى (م. ٢٠٠هـ)؛ الفتنة و وقعة الجمل؛ تحقيق احمد راتب عرموش، بيروت، دار النفائس، ١٣٩١.
- ١٠١ - شيخ حر عاملى، محمد بن حسن (م. ١١٠٤هـ)؛ وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة؛ تحقيق مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، قم، مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، ١٤١٤.
- ١٠٢ - شيخ صدوق، محمد بن بابويه (م. ٣٨١هـ)؛ الامالى؛ تحقيق قسم الدراسات الاسلامية مؤسسة البعثة، قم، دار الثقافة، ١٤١٤ هـ.
- ١٠٣ - شيخ صدوق، محمد بن بابويه؛ (م. ٣٨١ هـ) الخصال؛ تحقيق على اكبر غفارى، قم، جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية.
- ١٠٤ - شيخ طوسى، محمد بن الحسن (م. ٤٦٠هـ)؛ اختيار معرفة الرجال؛ تحقيق مير داماد، محمد باقر الحسينى و سيد مهدي رجائى، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ١٤٠٤.
- ١٠٥ - شيخ طوسى، محمد بن الحسن (م. ٤٦٠هـ)؛ الامالى؛ تحقيق قسم الدراسات الاسلامية مؤسسة البعثة، قم؛ دار الثقافة، ١٤١٤ هـ.
- ١٠٦ - شيخ طوسى، محمد بن الحسن (م. ٤٦٠هـ)؛ تلخيص الشافى.
- ١٠٧ - شيخ طوسى، محمد بن الحسن (م. ٤٦٠هـ)؛ تهذيب الأحكام؛ تهران: دارالكتب الاسلاميه، ١٣٦٥ش.
- ١٠٨ - شيخ طوسى، محمد بن الحسن (م. ٤٦٠هـ)؛ رجال الطوسى؛ تحقيق شيخ جواد القيومى، مؤسسة النشر الاسلامى، ١٤١٥.



- ١٠٩ - شيخ طوسى، محمد بن الحسن (م. ٤٦٠هـ)؛ عدة الاصول؛ تحقيق محمد مهدى، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث.
- ١١٠ - شيخ طوسى، محمد بن الحسن (م. ٤٦٠هـ)؛ الفهرست؛ تحقيق شيخ جواد القيومى، مؤسسة النشر الفقاهة، ١٤١٤.
- ١١١ - شيخ مفيد، محمد بن نعمان (م. ٤١٣هـ)؛ مصنفات الشيخ المفيد (الاختصاص)؛ قم، المؤتمر العالمى لالفية الشيخ المفيد، ١٤١٣هـ.
- ١١٢ - شيخ مفيد، محمد بن نعمان (م. ٤١٣هـ)؛ الارشاد؛ با ترجمه سيد هاشم رسولى محلاتى.
- ١١٣ - شيخ مفيد، محمد بن نعمان (م. ٤١٣هـ)؛ المزار؛ تحقيق مدرسة الامام المهدي عليه السلام باشراف السيد الابطحي، قم، مدرسة الامام المهدي عليه السلام.
- ١١٤ - شيخ مفيد، محمد بن نعمان (م. ٤١٣هـ)؛ مصنفات الشيخ المفيد (الامالى)؛ قم، المؤتمر العالمى لالفية الشيخ المفيد، ١٤١٣هـ.
- ١١٥ - شيخ مفيد، محمد بن نعمان (م. ٤١٣هـ)؛ مصنفات الشيخ المفيد (الجمال و النصره لسيد العترة)؛ تحقيق سيد على ميرشريفى، قم، المؤتمر العالمى لالفية الشيخ المفيد، ١٤١٣هـ.
- ١١٦ - شيرازى، محمد طاهر قمى (م. ١٠٨٩هـ)؛ كتاب الاربعين فى امامة الائمة الطاهرين؛ تحقيق سيد مهدى رجائى، قم، مطبعة الامير، ١٤١٨هـ.
- ١١٧ - صفار، محمد بن الحسن بن فروخ (م. ٢٩٠هـ)؛ بصائر الدرجات الكبرى؛ تحقيق ميرزا محسن كوچه باغى، تهران، مؤسسة الاعلمى، ١٣٦٢ ش - ١٤٠٤ ق.
- ١١٨ - صنعانى، عبدالرزاق بن همام (م. ٢١١هـ)؛ المصنف؛ تحقيق حبيب الرحمن الاعظمى، بيروت، المجلس العلمى.

- ١١٩ - طبراني، سليمان بن احمد (م. ٣٦٠هـ)؛ المعجم الكبير؛ تحقيق حمدي عبدالمجيد سلفي؛ بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٤٠٤ هـ
- ١٢٠ - طبراني، سليمان بن احمد (م. ٣٦٠هـ)؛ المعجم الاوسط؛ تحقيق ابراهيم الحسيني، دار الحرمين.
- ١٢١ - طبراني، سليمان بن احمد (م. ٣٦٠هـ)؛ المعجم الصغير؛ بيروت، دارالكتب العلمية.
- ١٢٢ - طبرسي، احمد بن علي (م. حدود ٥٢٠هـ)؛ الاحتجاج؛ تحقيق ابراهيم البهادري و محمد هادي به، قم، دار الاسوة، ١٤١٦هـ
- ١٢٣ - طبرسي، احمد بن علي (م. حدود ٥٢٠هـ)؛ الاحتجاج؛ تحقيق محمد باقر الخراسان، دار النعمان.
- ١٢٤ - طبرسي، فضل بن حسن (م. ٥٤٨هـ)؛ اعلام الوري بأعلام الهدى؛ قم، مؤسسة آل البيت لاحياء التراث،
- ١٢٥ - طبري، محمد بن جرير (م. ٣١٠هـ)؛ تاريخ الطبري - تاريخ الأمم و الملوك؛ تحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم؛ بيروت: دار سويدان، [بي تا].
- ١٢٦ - طبري، محمد بن جرير (م. ٣١٠هـ)؛ تاريخ طبري؛ بيروت، [بي تا].
- ١٢٧ - طبري، محمد بن جرير (م. ٣١٠هـ)؛ المنتخب من ذيل المذيل؛ بيروت، منشورات مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، ١٣٥٨.
- ١٢٨ - عاملي، جعفر مرتضى؛ الصحيح من سيرة النبي الأعظم؛ قم، دفتر انتشارات اسلامي، ١٤٠٢هـ
- ١٢٩ - عجلي، احمد بن عبدالله (م. ٢٦١هـ)؛ تاريخ الثقات؛ المدينة المنورة، مكتبة الدار، ١٤٠٥.

- ١٣٠ - عسكرى، سيد مرتضى؛ احاديث ام المؤمنين عائشة؛ بي جا، التوحيد للنشر، ١٤١٤.
- ١٣١ - عسكرى، سيد مرتضى؛ معالم المدرستين؛ بيروت، مؤسسة النعمان، ١٤١٠هـ - ١٩٩٠م.
- ١٣٢ - عقيلي، محمد بن عمرو (م. ٣٢٢هـ)؛ كتاب الضعفاء الكبير؛ تحقيق عبدالمعطي امين قلجى، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٨هـ.
- ١٣٣ - علامه امينى، عبدالحسين (م. ١٣٩٠هـ)؛ الغدير فى الكتاب و السنة؛ تهران، دار الكتب الاسلامية، ١٣٦٦ش.
- ١٣٤ - علامه حلى، حسن بن يوسف بن على بن مطهر (م. ٧٢٦هـ)؛ خلاصة الاقوال؛ نجف، المطبعة الحيدرية، ١٣٨١.
- ١٣٥ - عماد الدين طبرى، محمد بن على (م. قرن ششم هـ)؛ بشارة المصطفى لشيعه المرتضى؛ تحقيق جواد القيوى الاصفهانى، قم، مؤسسة النشر الاسلامى، ١٤٢٠.
- ١٣٦ - عياشى، نضر محمد بن مسعود بن عياش سلمى سمرقندى (م. ٣٢٠هـ)؛ التفسير العياشى؛ تحقيق سيد هاشم رسولى محلاتى، تهران، المكتبة العلمية الاسلامية.
- ١٣٧ - فرات كوفى، فرات بن ابراهيم (از اعلام غيبت صغرى)؛ تفسير فرات الكوفى؛ تحقيق محمد الكاظم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، سازمان چاپ و انتشارات، ١٤١٦هـ.
- ١٣٨ - فيض كاشانى، مولى محسن (م. ١٠٩١هـ)؛ تفسير الصافى؛ تحقيق الشيخ حسين الاعلمى، تهران، مكتبة الصدر، ١٤١٦.

- ١٣٩ - قاضى ابو حنيفه، محمد بن نعمان تميمى (م. ٣٦٣هـ)؛ شرح الاخبار فى مناقب الائمة الطهار؛ قم، مؤسسة النشر الاسلامى، ١٤١٤هـ.
- ١٤٠ - قمى، حاج شيخ عباس (م. ١٣٥٩هـ)؛ الكنى و الالقاب؛ تهران، مكتبة الصدر، [بى تا].
- ١٤١ - قمى، حاج شيخ عباس (م. ١٣٥٩هـ)؛ تنمة المنتهى؛ تصحيح على محدث زاده، قم، انتشارات داورى، ١٤٠٩هـ.
- ١٤٢ - قندوزى حنفى، سليمان بن ابراهيم (م ١٢٩٤هـ)؛ ينابيع المودة لذوى القربى؛ تحقيق سيد على جمال اشرف الحسينى، انتشارات دار الاسوة، ١٤١٦هـ ق.
- ١٤٣ - قيومى اصفهانى، جواد، صحيفة الحسين، قم، مؤسسة النشر الاسلامى، ١٣٧٤ش.
- ١٤٤ - كلينى، محمد بن يعقوب (م. ٣٢٩هـ)؛ الكافى؛ تحقيق الشيخ محمد الآخوندى، تهران، دار الكتب الاسلامية، ١٣٥٠ش.
- ١٤٥ - كوفى، محمد بن سليمان (م. قرن سوم هجرى)؛ مناقب الامام امير المؤمنين على بن ابى طالب عليه السلام؛ قم، مجمع احياء تراث اهل البيت عليهم السلام، ١٤٠٤هـ.
- ١٤٦ - المالكى، حسن بن فرحان؛ نحو انقاذ التاريخ الاسلامى؛ مؤسسة اليمامة الصحيفة، ١٤١٨.
- ١٤٧ - مامقانى، عبد الله بن محمد حسن (م. ١٣٥١هـ)؛ تنقيح المقال فى علم الرجال؛ قم، [افست از چاپ نجف، مطبعة المرتضوية، ١٣٥٢هـ].
- ١٤٨ - مجلسى، محمد باقر (م. ١١١٠هـ)؛ بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الائمة الطهار عليهم السلام؛ بيروت، مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣هـ.

- ١٤٩ - محب الدين طبرى، احمد بن عبدالله (م. ٦٩٤هـ)؛ ذخائرالعقبى فى مناقب ذوى القربى؛ قاهره، مكتبة القدسى، ١٣٥٦هـ
- ١٥٠ - محب الدين طبرى، احمد بن عبدالله (م. ٦٩٤هـ)؛ رياض النضرة فى مناقب العشرة المبشرين بالجنة؛ بيروت، دارالندوة الجديدة، ١٤٠٨هـ
- ١٥١ - محمودى، شيخ محمد باقر؛ نهج السعادة فى مستدرک نهج البلاغة؛ بيروت، دار التعارف للمطبوعات، ١٣٩٦هـ
- مراجع من العلماء الاعلام؛ مجموعه وفيات الائمة ويلييه وفاه السيدة زينب عليها السلام؛ بيروت، دار البلاغه، ١٤١٢.
- ١٥٢ - مزى، يوسف بن عبد الرحمن (م. ٧٤٢هـ)؛ تهذيب الكمال فى اسماء الرجال؛ تحقيق بشّار عواد معروف، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٠٣ - ١٤٠٤هـ
- ١٥٣ - مسكويه، ابوعلی رازى (م. ٤٢١هـ)؛ تجارب الامم؛ تحقيق ابوالقاسم امامى تهران: سروش ١٤٠٧هـ
- ١٥٤ - المشهدى، محمد بن جعفر (م. ٦١٠هـ)؛ فضل الكوفة و مساجدها؛ تحقيق محمد سعيد الطريحي، بيروت، دار مرتضى.
- ١٥٥ - المشهدى، محمد بن جعفر (م. ٦١٠هـ)؛ المزار الكبير؛ تحقيق جواد القيومى، قم، موسسه النشر الاسلامى، ١٤١٩.
- ١٥٦ - المشهدى القمى، ميرزا محمد؛ تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب؛ تحقيق مجتبى العراقى، قم، مؤسسة النشر الاسلامى، ١٤٠٧.
- ١٥٧ - معروف الحسنى، هاشم؛ دراسات فى الحديث و المحدثين؛ بيروت: دار التعارف، ١٣٩٨هـ
- ١٥٨ - منتظر القائم، اصغر؛ نقش قبایل يمنى در حمايت از اهل بيت عليهم السلام؛ قم، بوستان كتاب قم، ١٣٨٠ش.

- ١٥٩ - مِنقَرَى، نصر بن مُزَاحِم (م. ٢١٢هـ)؛ وقعة صفين؛ تحقيق عبدالسلام محمد هارون، قم، منشورات مكتبة آية الله العظمى مرعشى، ١٤٠٣ق.
- ١٦٠ - مؤلف مجهول (از علمای قرن سوم هـ)؛ اخبار الدلة العباسية؛ تحقيق عبدالعزيز الدورى و الدكتور عبدالجبار المطلبى، بيروت، دار الطباعة و النشر.
- ١٦١ - نسائى، احمد بن شعيب (م. ٣٠٣هـ)؛ خصائص اميرالمؤمنين عليه السلام؛ تحقيق سيد جعفر الحسينى، قم، دار الثقليين، ١٤١٩هـ.
- \* - نسائى، احمد بن شعيب (م. ٣٠٣هـ)؛ خصائص اميرالمؤمنين عليه السلام؛ تحقيق احمد ميرين البلوشى، كويت: مكتبة المعلا، ١٤٠٩هـ.
- ١٦٢ - نسائى، احمد بن شعيب (م. ٣٠٣هـ)؛ السنن الكبرى؛ تحقيق عبد الغفار سليمان البندارى و سيد كسروى حسن، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١١هـ.
- ١٦٣ - نمازى، شيخ على؛ مستدرک سفينة البحار؛ تحقيق شيخ حسن بن على نمازى، قم، مؤسسة النشر الاسلامى.
- ١٦٤ - نقدى، شيخ جعفر؛ الانوار العلويه و الاسرار المرتضوية؛ نجف: المطبعة الحيدرية، ١٣٨١هـ.
- ١٦٥ - نويرى، احمد بن عبدالوهاب (م. ٧٣٣هـ)؛ نهاية الارب فى فنون الأدب؛ تحقيق عده اى از فضلا، مصر، وزارة الثقافة و الارشاد القومى، ١٤٠٥هـ.
- ١٦٦ - هيثمى، على بن ابى بكر (م. ٨٠٧هـ)؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد؛ بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٠٨هـ.
- ١٦٧ - يعقوبى، احمد بن واضح (م. ٢٨٤هـ)؛ تاريخ يعقوبى؛ بيروت، دار احياء التراث العربى، [بى تا].

## فهرست مطالب

مقدمه.....	۲
پیش گفتار.....	۴
پی نوشتها.....	۸
فصل اول : مفاهیم و بستر تاریخی آنها.....	۹
بستر تاریخی تشیع در کوفه.....	۹
مذهب عثمانی (سفیانی).....	۱۵
نمود تفکر عثمانی.....	۱۶
الف - در مسائل سیاسی - نظامی.....	۱۶
ب - در مسائل عقیدتی.....	۱۸
پی نوشتها.....	۲۰
فصل دوم : تغییر هویت سیاسی - فرهنگی کوفه.....	۲۳
مذهب عثمانی در کوفه.....	۲۳
الف - شکل گیری تفکر عثمانی در کوفه.....	۲۳
ب - گسترش و نهادینه کردن مذهب عثمانی در کوفه.....	۲۵
ملاک ها و مشخصه های عثمانی مذهببان.....	۳۵
۱ - مقدم کردن عثمان بر امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> .....	۳۶
۲ - بیعت نکردن با امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> .....	۳۶
۳ - شرکت نکردن و عدم همراهی با امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> در جنگ های جمل و صفین و نهروان.....	۳۶
۴ - یاری و همراهی کردن معاویه در صفین.....	۳۷

۵ - بغض و دشمنی نسبت به امیر المؤمنین علی <small>علیه السلام</small> و سب و لعن آن حضرت و نیز	
اهل بیت <small>علیهم السلام</small> و تبری از آنان.....	۳۷
۶- جعل روایات و دروغ پردازی بر ضد امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> .....	۳۹
۷ - ادبیات سیاسی اموی.....	۳۹
۸ - پذیرش مناصب سیاسی و نظامی از طرف امویان و مروانیان.....	۴۰
۹ - همپیمانی با بنی امیه و عثمانی مذهب ها.....	۴۰
۱۰ - مخالفت صریح و شرکت در سرکوب جنبش های شیعی و قتل شیعیان به	
خصوص تشیع مذهبی.....	۴۰
آشنایی با عثمانی مذهبان نقش آفرین در حادثه کربلا.....	۴۱
الف - دسته اول.....	۴۲
ب - دسته دوم.....	۴۸
پی نوشتها:.....	۶۸
<b>فصل سوم : بازتاب تفکر عثمانی در کوفه.....</b>	<b>۸۱</b>
بازتاب تفکر عثمانی در سرکوب قیام مسلم.....	۸۱
نمود تفکر عثمانی در نامه های ارسالی به امام حسین <small>علیه السلام</small> .....	۸۵
الف - نویسندگان نامه ها.....	۸۶
ب - متن نامه ها.....	۹۰
ج - برخورد امام با دو گروه شیعیان و اشراف (نویسندگان نامه ها).....	۹۰
پی نوشتها:.....	۹۴
<b>فصل چهارم: بازتاب تفکر عثمانی در کربلا.....</b>	<b>۹۶</b>
نمادها و شعارهای مذهب عثمانی در کربلا.....	۹۶
منع آب؛ بارزترین نمود تفکر عثمانی در کربلا.....	۱۰۲
ظهور اندیشه های سیاسی عثمانی و علوی در مناظرات و گفتگوها.....	۱۰۴
شعر سیاسی عثمانی و علوی.....	۱۲۰
ادبیات سیاسی عثمانی حاکم بر سپاه عمر سعد توهین ها و.....	۱۲۲



۱۲۸.....	پی نوشتها:
۱۳۲.....	ضمیمه
۱۳۲.....	منع آب از عثمان و موضع امیرالمؤمنین
۱۳۴.....	تلاش امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> برای رساندن آب
۱۳۸.....	نتیجه
۱۴۰.....	پی نوشتها:
۱۴۲.....	منابع
۱۵۹.....	فهرست مطالب